

لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا

نوشته :

جان جی. میرشایمر، دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو

استفان ام. والت، مدرسه‌ی حکمرانی جان اف. کندی، دانشگاه هاروارد

برگردان از:

زهرا ابراهیمی آذر، علی سرمدی



مقدمه مترجمان

متنی که در پیش رو دارید، ترجمه‌ی فارسی مقاله‌ی «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا»، نوشته‌ی عالمان علوم سیاسی آمریکایی، جان میرشایمر و استفن دی. والت است. در تأکید بر اهمیت این متن در حوزه‌ی مطالعه‌ی سیاست خارجی آمریکا و مسائل خاورمیانه، هر چه قدر تأکید شود، گزافه نخواهد بود. به گواهی بسیاری از مورخان و ناظران سیاسی، من جمله ایلان پاپه، تاریخ‌نگار اسرائیلی، از سال ۱۹۶۰ بدین سو، تا به حال سابقه نداشته که از دل جامعه‌ی آکادمیک و رسانه‌ای آمریکا، نقدی چنین سهمگین بیرون آید که با چنین صراحتی سیاست‌های آمریکایی و

صهیونیستی را نقد کند. میرشایمر، عمدتاً با نظریه‌ی «رنالسم تهاجمی» اش که توصیف‌کننده‌ی نظم بین‌المللی و روابط میان دولت‌ها است، شناخته می‌شود و به لحاظ سیاسی، یک محافظه‌کار به حساب می‌آید. اما در همین متن، ثابت می‌کند که در کلام هر کس که صادقانه سخن می‌گوید و نتایج عقاید-اش را تا منتهای منطقی‌شان دنبال می‌کند، چیزی برای آموختن وجود دارد. تأکید بر این موضوع، از این حیث اهمیت دارد، که این مقاله، هر چند در زمان انتشار-اش، خاصه در آمریکا، سر-و-صدای بسیاری بر پا کرد و خشم بسیاری را برانگیخت، از زبان یک محافظه‌کار بیان می‌شود و شماری از پیش‌فرض‌های حاکم بر آن، احتمالاً چندان انتقادی نیست و درنگ‌داشت این موضوع از این نظر، احتمالاً برای خوانندگان که از نظرگاه‌های چپ‌گرایانه‌تر به ماجرا نگاه می‌کنند، ضروری باشد.

مطلب مهم دیگر، تاریخ انتشار این مقاله است: این مقاله در سال ۲۰۰۶ و در بحبوحه‌ی برملا شدن نتایج حمله‌ی آمریکا به عراق منتشر شده‌است و داده‌هایی که بدان‌ها اشاره می‌شود مربوط به آن تاریخ است. از آن تاریخ، اسرائیل، مکرراً دست به جنایت‌های جدیدی زده‌است و هم‌اکنون نیز در میانه‌ی یکی از همین کشتارهای ادواری به سر می‌بریم. در نهایت، ترجمه‌ی این مقاله، به نیت ادای احترام به همه‌ی قربانیان جنایات اسرائیل انجام گرفت و به ویژه، به همه‌ی آن‌هایی که در بیمارستان الشفا، این قربانگاه ارزش‌های روشنگری، در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند.

سیاست خارجی آمریکا به هر رویدادی در هر گوشه از جهان، شکل می‌دهد. این گزاره، در هیچ‌جا، صادق‌تر از منطقه‌ی خاور میانه نیست؛ سرزمین ناپایداری‌ها و ناآرامی‌های مکرر که واجد اهمیت استراتژیکِ بالا است. کوشش-های اخیر دولت بوش برای ایجاد دگردیسی در این منطقه و تبدیل آن به مجموعه‌ای از کشورهای دموکراتیک، منجر شد به بروز شورش‌های خاموش‌ناشدنی در عراق، افزایش شدید قیمت جهانی نفت، و بمب‌گذاری‌های تروریستی در مادرید، لندن و آمان. همه‌ی کشورها، باید درکی از نیروهایی که سیاست خارجی آمریکا در شرق را به پیش می‌رانند، داشته‌باشند، چرا که منافع‌شان گروگان این موضوع است.

هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا، باید تأمین منافع ملی این کشور باشد. اما، در چند دهه‌ی گذشته، خصوصاً پس از جنگ شش روزه در ۱۹۶۷، رابطه‌ی آمریکا با اسرائیل، هسته‌ی اصلی سیاست خارجی این کشور در شرق بوده‌است. ترکیب حمایت بی‌قید و-شرط آمریکا از اسرائیل با اقدامات آن برای گسترش دموکراسی در منطقه، خشم اعراب را برانگیخته و امنیت آمریکا را به خطر انداخته‌است.

این موقعیت در تاریخ سیاسی آمریکا، نظیر ندارد. چرا ایالات متحده، بدین اندازه مصمم است که به قیمت امنیت خود، منافع دولتی دیگر را تأمین کند؟ شاید کسی گمان کند که رابطه‌ی میان این دو، بر منافع استراتژیک مشترک مبتنی است، یا این که اصول اخلاقی بانی این حمایت است. در این مقاله، نشان خواهیم داد که هیچ یک از این دو فرض، نمی‌تواند این مقدار معتابه از حمایت مادی و دیپلماتیک را توضیح دهد.

سمت-و-سوی سیاست خارجی آمریکا در منطقه {خاورمیانه}، تقریباً یک‌سره توسط سیاست داخلی آمریکا، به ویژه، فعالیت‌های «لابی اسرائیل» تعیین می‌شود. {در گذشته}، گروه‌های واجد منافع خاصی بوده‌اند که موفق شده‌اند تا سیاست خارجی آمریکا را به سمت دل‌خواه خود منحرف کنند، ولی هیچ لابی‌ای تا کنون، نتوانسته تا بدین اندازه، سیاست خارجی آمریکا را از تعقیب منافع ملی این کشور دور کند و هم‌هنگام، آمریکایی‌ها را متقاعد کند که منافع ایالات متحده و اسرائیل، اساساً یک چیز اند.

در صفحات آتی، نشان خواهیم داد که لابی اسرائیل، چگونه موفق به کسب این فتح نمایان شده و نیز، این که چگونه فعالیت‌های این لابی، به اعمال آمریکا در این منطقه حساس و بحرانی، شکل می‌دهد. با درنگرداشت اهمیت خاور میانه و تأثیر بالقوه‌ی آن بر دیگر کشورها، هم آمریکایی‌ها و هم غیرآمریکایی‌ها، باید از تأثیر لابی اسرائیل بر سیاست آمریکا، فهمی به دست آورند.

نزد بعضی از خوانندگان، ممکن است تحلیل ما آزاردهنده به نظر رسد، اما در خصوص صحت واقعیت‌هایی که در این مقاله برشمرده می‌شوند، میان پژوهشگران، اختلاف جدی‌ای وجود ندارد. تحلیل ما، عمیقاً متکی است به آثار محققان و روزنامه‌نگاران اسرائیلی که به جهت تنویر و شفاف کردن این مسائل، شایسته‌ی تقدیر اند. ما همچنین، بر شواهدی تکیه می‌کنیم که توسط سازمان‌های حقوق بشری اسرائیلی و نیز بین‌المللی تهیه شده‌اند. مشابهاً، دعاوی ما، در خصوص تأثیر لابی اسرائیل، مستند به شهادت اعضای این لابی، و نیز، سیاست‌مدارانی است که با این لابی کار کرده‌اند. البته، خوانندگان ممکن است با نتیجه‌گیری‌های ما مخالف باشند، اما شواهدی که این استنتاجات بر مبنای‌شان طرح می‌شوند، مناقشه‌بردار نیستند.

نیکوکار بزرگ

از جنگ اکتبر در ۱۹۷۳ بدین سو، واشنگتن، چنان سطحی از حمایت و پشتیبانی را در اختیار اسرائیل گذاشته، که حمایت‌های‌اش از هر دولت دیگری، در برابر آن، ناچیز می‌نماید. اسرائیل، بیشترین میزان کمک‌های اقتصادی و نظامی

را از سال ۱۹۷۶، و بیشترین میزان کمک‌ها به طور کلی را، در مقایسه با سایر کشورها، از جنگ جهانی دوم بدین سو، از آمریکا دریافت کرده‌است. مجموع کمک‌های مستقیم ایالات متحده به اسرائیل، تا سال ۲۰۰۳، به بالغ بر ۱۴۰ میلیارد دلار می‌رسد. اسرائیل، سالانه، قریب به ۳ میلیارد دلار، کمک خارجی مستقیم {از آمریکا} دریافت می‌کند که این مقدار، تقریباً یک پنجم کل بودجه‌ی کمک خارجی آمریکا است. به لحاظ سرانه، ایالات متحده، سالانه به هر اسرائیلی، یارانه‌ی مستقیمی به ارزش ۵۰۰ دلار پرداخت می‌کند. بزرگی این ارقام، خصوصاً زمانی موجب شگفتی می‌شود که در نظر آوریم که اسرائیل، امروز، یک کشور صنعتی ثروتمند، با درآمد سرانه‌ی تقریباً برابر با کره‌ی جنوبی یا اسپانیا است.

واشنگتن، امتیازات ویژه‌ی دیگری نیز به اسرائیل می‌دهد. سایر دریافت‌کنندگان کمک‌های مالی آمریکا، پول‌شان را در قالب اقساط سه‌ماهه دریافت می‌کنند، اما اسرائیل، کل سهم خود را، در آغاز هر سال مالی می‌گیرد و بنابراین، از سود بیشتری منتفع می‌شود. بیشتر دریافت‌کنندگان کمک‌های نظامی آمریکا، موظف‌اند تا کمک دریافتی را در خود ایالات متحده خرج کنند، حال آن که، اسرائیل مجاز است که ۲۵ درصد از کمک دریافتی‌اش را، صرف یارانه‌دهی به صنایع نظامی خود-اش کند. اسرائیل، تنها دریافت‌کننده‌ی کمک‌های آمریکا است که مجبور نیست توضیحی درباره‌ی موارد هزینه‌کرد این کمک‌ها بدهد، و این استثنا، سبب می‌شود جلوگیری از صرف شدن این پول‌ها در مواردی که ایالات متحده با آن‌ها مخالف است، مثل شهرک‌سازی در کرانه‌ی باختری، غیرممکن شود.

افزون بر این، آمریکا، برای توسعه‌ی سیستم‌های تسلیحاتی‌ای نظیر جنگنده‌ی لای^۱، نزدیک به ۳ میلیارد دلار به اسرائیل داده‌است. این تسلیحات مورد نیاز یا درخواست پنتاگون نبوده‌اند. همچنین آمریکا، به اسرائیل، اجازه‌ی دسترسی به پیشرفته‌ترین تسلیحات‌اش را، اعم از بال‌گردهای بلک‌هاوک^۲ و جت‌های جنگنده‌ی اف-۱۶ داده‌است. نهایتاً این که، آمریکا، اطلاعات و داده‌هایی را در اختیار اسرائیل می‌گذارد که حتی از متحدان‌اش در ناتو، دریغ می‌کند و نیز این که، دست‌یابی اسرائیل به سلاح هسته‌ای را نادیده گرفته‌است.

مضاف بر این، واشنگتن، پیوسته از اسرائیل، پشتیبانی دیپلماتیک می‌کند. از سال ۱۹۸۲ بدین سو، ایالات متحده، ۳۲ قطع‌نامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد را، که حاوی انتقاد از اسرائیل بوده‌اند، و تو کرده‌است. این رقم، از مجموع کل وتوهای سایر اعضای شورای امنیت، بیشتر است. همچنین، زمانی که کشورهای عرب، کوشیدند تا رسیدگی به زرادخانه‌ی اتمی اسرائیل را، در دستور کار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار دهند، آمریکا مانع از توفیق‌شان شد.

Lavi aircraft^۱
Blackhawk^۲

ایالات متحده، همچنین، در زمان جنگ، به کمک اسرائیل می‌آید و در مذاکرات صلح جانب اسرائیل را می‌گیرد. دولت نیکسون، در جریان جنگ اکتبر، تدارکات اسرائیل را تجدید کرد و از خطر مداخله‌ی شوروی در جنگ، محفوظ‌اش داشت.

واشنگتن، در مذاکرات پایان‌بخش جنگ اکتبر و همین‌طور در فرآیند طولانی «گام-به-گام» پس از آن عمیقاً درگیر بود. همچنین در مذاکرات قبل و بعد از «توافق اسلو» نقشی کلیدی ایفا کرد. در هر دو مورد، تنش‌ها و اختلاف‌نظرهایی میان مقامات ایالات متحده و اسرائیل وجود داشت، اما در نهایت، آمریکا، موضع خود را با اسرائیل هماهنگ و از رویکرد اسرائیل در مذاکرات پشتیبانی کرد. یکی از آمریکایی‌های حاضر در مذاکرات کمپ دیوید (۲۰۰۰)، بعدها گفت: «اغلب اوقات، ... ما همچون وکیل اسرائیل عمل می‌کردیم.»

چنان‌که در ادامه خواهد آمد، واشنگتن، در برخورد با مناطق اشغالی (کرانه‌ی باختری و باریکه‌ی غزه)، به اسرائیل آزادی عمل زیادی داده، به نحوی که در مواردی، اعمال اسرائیل، ناقض سیاست‌های اعلام‌شده‌ی ایالات متحده بوده است. مضافاً این‌که، دست کم، یکی از اهداف استراتژی جاه‌طلبانه‌ی دولت بوش برای ایجاد دگردیسی در خاور میانه - که با حمله به عراق آغاز شد - ارتقای موقعیت استراتژیک اسرائیل بود. به جز موارد اتحاد در زمان جنگ، دشوار بتوان برای این سطح از حمایت مادی و دیپلماتیک آمریکا از اسرائیل، آن هم برای زمانی بدین درازی، مثل و ماندنی پیدا کرد. به کوتاهی این‌که، حمایت آمریکا از اسرائیل، بی‌همتا است.

شاید اگر اسرائیل برای آمریکا، یک عنصر استراتژیک حیاتی بود، یا این‌که این کشور برای حمایت از اسرائیل، دلیل اخلاقی متقاعدکننده‌ای داشت، این سخاوت غیرعادی قابل درک بود. اما هیچ‌یک از این دو دلیل در این جا صادق نیست.

بار اضافی استراتژیک

بر اساس مندرجات وب‌سایت کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا - اسرائیل (آپیک^۳): «ایالات متحده و اسرائیل، برای مقابله با تهدیدهای فزاینده‌ی موجود در خاور میانه، دست به شراکتی بی‌سابقه زده‌اند ... این کوشش مشترک، به هر

³ AIPAC: American - Israel Public Affairs Committee

دو کشور آمریکا و اسرائیل، سودی شگرف می‌رساند.» این مدعا، در میان حامیان اسرائیل، وحی مُنزَل است و سیاست - مداران اسرائیلی و آمریکایی‌های طرف‌دار اسرائیل متناوباً بدان استناد می‌کنند.

اسرائیل، شاید در دوران جنگ سرد، برای آمریکا سرمایه‌ی استراتژیک ارزشمندی بود. این کشور، با ایفای نقش کارگزار آمریکا، پس از جنگ شش‌روزه (۱۹۶۷)، مانع از گسترش نفوذ شوروی در منطقه شد و شکست‌هایی خفت‌بار را به دولت‌های دست‌نشانده‌ی شوروی، نظیر مصر و سوریه، تحمیل کرد. اسرائیل، همچنین در مقاطعی، به حفظ دیگر متحدان آمریکا در منطقه (مانند اردن تحت حاکمیت ملک حسین) کمک کرد، و نیز این که قدرت نظامی اسرائیل، مسکو را مجبور کرد که در حمایت از دست‌نشانده‌گان خود، هزینه‌ی بیشتری صرف کند. ایضاً این که، اسرائیل، اطلاعات سودمندی را، در خصوص توانمندی‌های شوروی، در اختیار آمریکا گذاشت.

با این حال، درباره‌ی ارزش استراتژیک اسرائیل ضمن این دوره، نباید اغراق کرد. پشتیبانی از اسرائیل، ارزان نبود و روابط آمریکا با جهان عرب را بغرنج کرد. به عنوان مثال، تصمیم آمریکا، برای تخصیص ۲.۲ میلیارد دلار کمک نظامی اضطراری به اسرائیل، در جریان جنگ اکبر، موجب تحریم نفتی از سوی اوپک^۴ شد که خسارت قابل ملاحظه‌ای به اقتصاد کشورهای غربی زد. افزون بر این، قدرت نظامی اسرائیل، نمی‌توانست از منافع آمریکا در منطقه محافظت کند. به عنوان مثال، وقتی انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، نگرانی‌هایی را درباره‌ی امنیت ذخایر نفتی خلیج فارس به وجود آورد، دولت آمریکا برای رفع این نگرانی نتوانست به قدرت اسرائیل تکیه کند، و مجبور شد واحد نظامی «نیروهای استقرار سریع»^۵ را ایجاد کند.

حتی اگر اسرائیل در دوران جنگ سرد، یک سرمایه‌ی ارزشمند استراتژیک بود، در جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۰)^۶ مشخص شد که دارد بدل به یک بار اضافه‌ی استراتژیک می‌شود. آمریکا در طول این جنگ، نمی‌توانست از هیچ یک از پایگاه‌های اسرائیل استفاده کند، زیرا که این کار باعث شکسته‌شدن ائتلاف ضد-عراق می‌شد. به همین سبب، مجبور بود منابعی نظیر باتری‌های موشک‌های پاتریوت را از دسترس اسرائیل دور کند، تا مانع از هر اقدام آسیب‌رسان اسرائیل به اتحاد علیه صدام شود. تاریخ در سال ۲۰۰۳ تکرار شد: اگر چه اسرائیل مشتاق حمله‌ی آمریکا

^۴ proxy

^۵ OPEC: Organization of the Petroleum Exporting Countries

^۶ Rapid Deployment Force

یگان‌های نظامی‌ای که قادر اند تا خود را به سرعت در منطقه‌ای مستقر کنند. این نیروها، معمولاً از یگان‌های نخبه‌ی نظامی، مانند نیروهای عملیات ویژه و چتربازان و تفنگداران دریایی تشکیل شده‌اند و در شرایط سخت‌تری آموزش دیده‌اند.
^۷ جنگ آمریکا و ائتلافی مرکب از ۴۱ کشور دیگر، علیه اشغال کویت توسط صدام.

به صدام بود، رئیس‌جمهور بوش، نمی‌توانست بدون برانگیختن مخالفت اعراب، از اسرائیل کمک بگیرد. بنابراین، در آن غائله نیز، اسرائیل در حاشیه باقی ماند.

از دهه‌ی ۱۹۹۰ و خاصه پس از یازده سپتامبر، حمایت آمریکا از اسرائیل، چنین توجیه شده‌است که هر دو کشور از سوی گروه‌های تروریستی نشأت گرفته از جهان اسلام و عرب، و نیز، توسط مجموعه‌ای از «دولت‌های سرکش»^۸ که از گروه‌های مذکور پشتیبانی می‌کنند و به دنبال سلاح کشتار جمعی^۹ اند، تهدید می‌شوند. دلالت ضمنی این حرف، این است که آمریکا باید دست اسرائیل را در برخورد با فلسطینی‌ها، باز بگذارد و تا زمانی که همه‌ی تروریست‌های فلسطینی، کشته یا زندانی نشده‌اند، اسرائیل را مجبور به سازش نکند. دلالت دیگر آن، این است که آمریکا باید با کشورهای نظیر جمهوری اسلامی ایران، عراق تحت حکومت صدام حسین، و سوریه‌ی تحت حکومت بشار اسد، وارد جنگ شود. بنابراین، اسرائیل در این جا، به عنوان متحدی اساسی در نبرد علیه ترور در نظر گرفته می‌شود، که دشمنان‌اش همان دشمنان آمریکا اند.

این دلیل جدید، متقاعدکننده به نظر می‌آید، اما از قضا، اسرائیل برای آمریکا، در نبرد علیه ترور، و کارزار وسیع‌تر - اش علیه دولت‌های سرکش، یک نقطه ضعف به شمار می‌آید.

نخست این که تروریسم، تاکتیکی است که طیف وسیعی از گروه‌های سیاسی از آن استفاده می‌کنند و یک خصم واحد مشخص نیست. سازمان‌های تروریستی‌ای که اسرائیل را تهدید می‌کنند (نظیر حماس یا حزب الله)، کاری به کار آمریکا ندارند مگر زمانی که آمریکا علیه ایشان دست به مداخله می‌زند (مانند مورد لبنان در سال ۱۹۸۲). افزون بر این، تروریسم فلسطینی، نوعی خشونت کور علیه اسرائیل یا «غرب» نیست، بلکه عمدتاً واکنشی است به کارزار درازدامن اسرائیل برای استعمار غزه و کرانه‌ی باختری.

از آن مهم‌تر، این که بگوییم اسرائیل و آمریکا، علیه تهدید دشمن مشترک با یک‌دیگر متحد شده‌اند، به نوعی، وارونه کردن زنجیره‌ی روابط علی است: این که آمریکا را خطر تروریسم تهدید می‌کند، تا حد زیادی، به سبب روابط نزدیک‌اش با اسرائیل است، نه بالعکس. حمایت آمریکا از اسرائیل، تنها منشأ تروریسم ضد آمریکایی نیست، اما یکی از مهم‌ترین اسباب این موضوع است که پیروزی در نبرد علیه ترور را دشوارتر می‌کند. جای هیچ شک و -شبهه‌ای نیست که حضور اسرائیل در بیت المقدس و رنج فلسطینیان، انگیزه بخش بسیاری از رهبران القاعده، از جمله شخص

^۸rogue states

^۹Weapon of Mass Destruction

به اختصار در متون با WMD نیز مشخص می‌شود.

بن‌لادن، بوده‌است. بر اساس گزارش کمیسیون ۱۱ سپتامبر آمریکا، بن‌لادن به صراحت بر آن بود تا ایالات متحده را بابت سیاست‌های‌اش در خاور میانه، از جمله حمایت‌اش از اسرائیل، مجازات کند و حتی می‌کوشید تا زمان حملات را به نحوی تعیین کند که تأکیدی بر این موضوع باشد.

نکته‌ای که به همان اندازه مهم است، این است که حمایت نامشروط آمریکا از اسرائیل، کار تندرورهایی نظیر بن‌لادن را، برای جلب پشتیبانی عامه‌ی مردم و عضوگیری از آن‌ها، آسانتر می‌کند. نظرسنجی‌های عمومی، نشان می‌دهند که توده‌های عرب، عمیقاً مخالف حمایت آمریکا از اسرائیل اند، نیز این که، یافته‌های گروه مشاوره‌ی دیپلماسی عمومی جهان عرب و اسلام، وابسته به وزارت خارجه آمریکا، نشان می‌دهد که: «شهروندان این کشورها {کشورهای عرب و مسلمان}، عمیقاً بابت رنج مردم فلسطین و نقشی که فکر می‌کنند ایالات متحده در این رنج دارد، آزرده و دردمند اند.»

درباره‌ی دولت‌های به اصطلاح سرکش در خاور میانه، باید گفت، سوای تعهد ایالات متحده به اسرائیل، آن‌ها تهدید جدی‌ای برای منافع حیاتی این کشور در منطقه نیستند. اگر چه آمریکا بر سر شماری از مسائل، با این دولت‌ها اختلافاتی دارد، اگر بدین اندازه به اسرائیل نزدیک نبود، نگرانی‌اش در خصوص ایران، عراق بعثی و سوریه، هرگز بدین مقدار جدی نبود. حتی دست‌یابی این دولت‌ها به سلاح هسته‌ای – که مسلماً مطلوب نیست – برای آمریکا یک فاجعه‌ی استراتژیک نخواهد بود. هیچ یک از این دولت‌ها، نمی‌تواند با تهدید سلاح هسته‌ای، از آمریکا یا اسرائیل باج‌گیری کند، چرا که نمی‌تواند تهدید-اش را بدون تحمل خسارت سنگین ناشی از حمله‌ی تلافی‌جویانه‌ی این دو کشور، عملی کند. به همین ترتیب، می‌توان نشان داد که خطر «انتقال سلاح هسته‌ای»^{۱۰} {از جانب دولت‌های صاحب فناوری} به تروریست‌ها نیز به همین اندازه بعید است، چرا که دولت عصیانگر مذکور، نمی‌تواند مطمئن باشد که انتقال سلاح، مخفی می‌ماند یا این که بعداً بابت این موضوع، توبیخ و مجازات نخواهد شد.

علاوه بر این، رابطه‌ی آمریکا با اسرائیل، عملاً کنار آمدن با این دولت‌ها را دشوارتر می‌کند. یکی از دلایل برخی از این دولت‌ها برای دست‌یابی به سلاح هسته‌ای، زرادخانه‌ی اتمی اسرائیل است و تهدید کردن این کشورها به تغییر رژیم، فقط باعث افزایش تمایل‌شان به سلاح هسته‌ای می‌شود. و به رغم این، در هر طرح احتمالی آمریکا برای استفاده از زور علیه دولت‌های مذکور، اسرائیل مهره‌ی ارزشمندی به شمار نمی‌آید، زیرا که نمی‌تواند در نبرد شرکت کند.

^{۱۰} Nuclear handoff

منظور این است که کشور صاحب فناوری سلاح هسته‌ای، سلاح را به دست دیگر گروه‌های متحد-اش برساند تا آن‌ها از آن سلاح، علیه دشمن استفاده کنند.

مختصراً این که، قائلان به این قول که اسرائیل، مهمترین متحد آمریکا در جنگ علیه ترور و دیکتاتوری‌های جور-وا-جور منطقه‌ی خاور میانه است، درباره‌ی توانایی‌های اسرائیل برای کمک به آمریکا در این مسائل، اغراق می‌کنند و نیز، این موضوع را نادیده می‌گیرند که سیاست‌های خود دولت اسرائیل، کار آمریکا را در این زمینه‌ها از قضا دشوارتر می‌کند.

حمایت بی‌قید و-شرط آمریکا از اسرائیل، موقعیت آمریکا را در خارج از خاور میانه نیز تضعیف می‌کند. نخبگان خارجی، اغلب، پشتیبانی آمریکا از اسرائیل را بیش از اندازه می‌دانند و معتقد اند که مدارای آمریکا با سرکوبی که اسرائیل در مناطق اشغالی اعمال می‌کند از حیث اخلاقی ناپذیرفتنی و مانعی در نبرد علیه تروریسم است. مثلاً، در آوریل ۲۰۰۴، ۵۲ دیپلمات سابق، به نخست‌وزیر تونی بلر^{۱۱} نامه‌ای نوشتند و در آن اظهار کردند که منازعه‌ی اسرائیل - فلسطین، «روابط غرب، با جهان عرب و اسلام را مسموم کرده» و هشدار دادند که سیاست‌های بوش و نخست‌وزیر آریل شارون^{۱۲}، «یک جانبه و غیرقانونی» اند.

واپسین دلیل، برای رد ارزش استراتژیک اسرائیل، این است که اسرائیل به هیچ وجه متحد وفاداری نیست. مقامات اسرائیلی، مکرراً درخواست‌های ایالات متحده را نادیده می‌گیرند، و زیر قول‌هایی می‌زنند که به مقامات عالی آمریکایی داده‌اند (از جمله، آخرین تعهدشان، مبنی بر توقف شهرک‌سازی، و خودداری از ترور هدفمند رهبران فلسطینی). افرون بر این، اسرائیل، ضمن آن چه که بازرسی کل وزارت خارجه‌ی آمریکا، «سلسله‌ای از انتقال‌های فزاینده و بی‌مجاز» خوانده، فناوری‌های حساس نظامی ایالات متحده را، در اختیار رقبای بالقوه‌ی آمریکا، نظیر چین، قرار داده‌است. بر اساس گزارش دیوان کل محاسبات آمریکا، از میان تمام متحدان آمریکا، اسرائیل، «شدیدترین و سنگین‌ترین عملیات‌های جاسوسی را علیه آمریکا انجام می‌دهد». مضاف بر مورد جاناتان پولارد^{۱۳}، که در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، تعداد زیادی سند طبقه‌بندی‌شده را به اسرائیل داده‌بود (و مطابق گزارش‌ها، اسرائیل این اطلاعات را به شوروی داده‌بود تا متقابلاً، شوروی ویزای خروج بیشتری برای یهودیان آن کشور صادر کند)، در سال ۲۰۰۴، نزاع جدیدی برخاست، زمانی که فاش شد که یکی از مقامات کلیدی پنتاگون (لری فرانکلین^{۱۴})، با کمک دو تن از اعضای آپیک، اطلاعاتی سری را در اختیار یک دیپلمات اسرائیلی گذاشته‌بود. اسرائیل احتمالاً تنها کشوری نیست که از ایالات

Tony Blair^{۱۱}
Ariel Sharon^{۱۲}
Jonathan Pollard^{۱۳}
Larry Franklin^{۱۴}

متحدہ جاسوسی می‌کند، اما اشتیاق‌اش به جاسوسی از حامی اصلی‌اش، ارزشِ استراتژیک‌اش را بیش از پیش زیر سوال می‌برد.

موردِ اخلاقی رو-به-افول

به جز ارزشِ استراتژیکِ ادعایی، حامیانِ اسرائیل، همچنین استدلال می‌کنند که اسرائیل به دلایل زیر، مستحقِ حمایتِ تام-و-تمام آمریکا است:

(۱) اسرائیل کشوری ضعیف است و دشمنان محاصره‌اش کرده‌اند. (۲) اسرائیل یک کشور دموکراتیک، و بدین ترتیب، واجدِ نوعِ اخلاقاً مرجح حکومت است. (۳) در گذشته، در حقِ یهودیان، جنایاتِ بسیاری صورت گرفته و لذا، این مردم شایسته‌ی توجه و رفتارِ ویژه‌ای اند. (۴) اعمال و رفتارِ اسرائیل، از حیثِ اخلاقی، برتر از رفتارِ دشمنان‌اش است.

بررسی دقیق اما، نشان می‌دهد که هیچ یک از این دلایل متقاعدکننده نیستند. دلایلِ اخلاقیِ قوی‌ای برای حمایت از بقای دولتِ اسرائیل وجود دارد، اما بقای این دولت اکنون در خطر نیست. با بررسی عینی و دقیق، درخواستیم یافت که اعمال و رفتارِ اسرائیل، در گذشته و اکنون، جایی برای مزیت بخشیدن بدان نسبت به فلسطینیان، باقی نمی‌گذارد.

حمایت از ضعیف؟

اسرائیل، اغلب، دولتی ضعیف و در محاصره بازنموده می‌شود: یک داودِ یهودی که در حصارِ جالوت‌های متخاصم عرب است. این تصویر را، رهبران اسرائیلی و نویسندگانِ همدل با اسرائیل، به دقت پرورده‌اند، اما به نظر می‌رسد که عکسِ آن، بیشتر به واقعیت نزدیک باشد. بر خلافِ باورِ عموم، در جریانِ جنگِ استقلال (۱۹۴۷-۴۹)، صهیونیست‌ها، نیروهای بیشتر، آموزش دیده‌تر و مجهزتری داشتند و نیروهای دفاعی اسرائیل^{۱۵}، مصر را در ۱۹۵۶، و مصر و سوریه و اردن را در ۱۹۶۷، به سرعت و آسانی شکست دادند - و همه‌ی این‌ها پیش از جاری شدنِ سیلِ کمک‌های آمریکا

^{۱۵} Israel Defense Forces: IDF

بود. این پیروزی‌ها، شاهدهی اند بر میهن‌پرستی، توانایی سازمان‌دهی و قدرت نظامی اسرائیلی‌ها، اما همچنین، نشان می‌دهند که اسرائیل، حتی در سال‌های نخستین تأسیس‌اش، به هیچ وجه، درمانده و ناتوان نبوده‌است.

امروز، اسرائیل، قوی‌ترین قدرت نظامی خاور میانه است. نیروهای نظامی رسمی‌اش، در تفوق کامل نسبت به همسایگان‌اش قرار دارند، و نیز تنها کشور دارای سلاح هسته‌ای در منطقه است. مصر و اردن با اسرائیل معاهده‌ی صلح امضاء کرده‌اند و عربستان سعودی نیز، پیشنهاد چنین معاهده‌ای را به اسرائیل داده‌است. سوریه، حامی‌اش، شوروی را، از دست داده و عراق در جریان سه جنگ فاجعه‌بار نابود شده و ایران، صدها مایل دور از اسرائیل است. فلسطینی‌ها، حتی یک نیروی پلیس کارا ندارند، چه رسد به ارتشی که بتواند اسرائیل را تهدید کند. بر اساس تحلیل مؤسسه‌ی معتبر مطالعات استراتژیک یافی^{۱۶}، وابسته به دانشگاه تل‌آویو، «تبادل استراتژیک، به نحوی تعیین‌کننده به سود اسرائیل است، که مستمراً فاصله‌ی کیفی میان توانایی‌های نظامی و قدرت بازدارندگی خود-اش و همسایگان‌اش را افزایش داده‌است.» اگر بنا بر حمایت از ضعیف باشد، آمریکا باید از رقبا و دشمنان اسرائیل دفاع کند.

یاری رساندن به کشور دوست دموکراتیک؟

حمایت آمریکا، اغلب این طور توجیه می‌شود که اسرائیل، یک کشور دوست دموکراتیک است که دیکتاتوری‌های متخاصم، محاصره‌اش کرده‌اند. این دلیل به نظر قانع‌کننده می‌رسد، اما نمی‌تواند اندازه و سطح فعلی حمایت را توجیه کند. چرا که گذشته از همه‌ی این‌ها، کشورهای دموکراتیک زیادی در جهان هستند که هیچ یک، چنین کمک‌های دست-و-دل‌بازانه‌ای دریافت نمی‌کنند. ایالات متحده، در گذشته، هم، دولت‌های دموکراتیکی را سرنگون کرده، و هم، از دیکتاتوری‌هایی حمایت کرده، و این کار را با این گمان انجام داده که در راستای منافع‌اش است، و هم‌اکنون نیز، با تعدادی از دیکتاتوری‌ها، روابط حسنه‌ای دارد. لذا، دموکراتیک بودن، حمایت آمریکا از اسرائیل را نه توضیح می‌دهد و نه موجه می‌سازد.

همچنین این که، منطق «ارزش‌های مشترک دموکراتیک» را، بعضی وجوه دموکراسی اسرائیل، که با ارزش‌های آمریکایی در تعارض است، تضعیف می‌کنند. ایالات متحده، یک دموکراسی لیبرال است که در آن، مردم، مستقل از نژاد، دین و قومیت، از حقوق مساوی برخوردار اند. اسرائیل اما، صراحتاً به عنوان یک دولت یهودی تأسیس شده

^{۱۶} Jaffee Center for Strategic Studies

که در آن، شهروندی بر اصل خویشاوندی خونی^{۱۷} مبتنی است. با درنگرداشت این مفهوم از شهروندی، مایه‌ی شگفتی نیست که دولت اسرائیل، با جمعیت ۱.۳ میلیون نفری اعراب ساکن اسرائیل، همچون شهروندان درجه دو رفتار می‌کند یا، چنان که اخیراً کمیسیون دولت اسرائیل دریافته، با آن‌ها «رفتاری تبعیض آمیز و از سر بی‌اعتنایی» دارد.

مشابهاً، اسرائیل به فلسطینیانی که با شهروندان اسرائیل ازدواج می‌کنند، اجازه‌ی شهروندی نداده و به چنین زوج‌هایی، اساساً حق سکونت در اسرائیل را نمی‌دهد. سازمان حقوق بشری اسرائیلی بتسیلم^{۱۸} این محدودیت را چنین توصیف کرده: «یک قانون نژادپرستانه که حق سکونت در اسرائیل را بر اساس معیارهای نژادپرستانه تعیین می‌کند.» چنین قوانینی، با در نظر آوردن اصول بنیان‌گذار اسرائیل، قابل فهم اند، ولی با تصور آمریکا از دموکراسی سازگار نیستند.

دموکراتیک بودن اسرائیل، همچنین، به سبب امتناع ورزیدن‌اش از موافقت با تأسیس یک دولت ماندگار و پایدار به فلسطینی‌ها زیر سوال می‌رود. اسرائیل زندگی ۳۸ میلیون فلسطینی را در غزه و کرانه‌ی باختری تحت کنترل دارد و سرزمین‌هایی را که فلسطینیان سال‌ها در آن‌ها زیسته‌اند، استعمار می‌کند. اسرائیل به طور صوری دموکراتیک است، اما میلیون‌ها فلسطینی تحت کنترل‌اش، به طور کامل، از حقوق سیاسی محروم شده‌اند، و بدین ترتیب، منطق «ارزش-های مشترک دموکراتیک» دلیلی ضعیف به شمار می‌آید.

جبران جنایات گذشته

توجیه اخلاقی سوم، رنج تاریخی یهودیان در غرب مسیحی، خاصه فراز تراژیک این تاریخ، یعنی هولوکاست است. از آن جا که یهودیان، طی قرون متمادی، مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند و تنها در یک میهن یهودی است که می‌توانند در امان باشند، بسیاری بر این باور اند که اسرائیل، مستحق برخورداری از رسیدگی ویژه‌ای از سوی آمریکا است.

این که یهودیان، در نتیجه‌ی میراث نفرت‌انگیز سامی‌ستیزی^{۱۹} عذاب فراوانی کشیده‌اند، و نیز این که، تشکیل کشور اسرائیل، پاسخ مناسبی به این تاریخ طولانی جنایت بوده، جای بحث ندارد. تاریخ، چنان که اشاره کردیم، دلایل

^{۱۷} blood kinship
^{۱۸} B'tselem
^{۱۹} anti-Semitism

اخلاقی قوی‌ای برای حمایت از ایجاد و بقای اسرائیل، در اختیارمان می‌گذارد. اما تشکیل کشور اسرائیل، مشتمل بود بر انجام جنایاتی علیه گروه سومی که اکثراً بی‌گناه و بی‌تقصیر بودند: فلسطینیان.

تاریخ این وقایع روشن است. زمانی که صهیونیسم سیاسی، به طور عملی، در قرن نوزدهم آغاز شد، تنها حدود ۱۵ هزار یهودی در فلسطین زندگی می‌کردند. مثلاً، در سال ۱۸۹۳، تحت زعامت امپراتوری عثمانی، اعراب، ۹۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند، و آن قلمرو را مستمراً برای حدود ۱۳۰۰ سال بود که در اختیار داشتند. حتی زمانی که اسرائیل تأسیس شد، یهودیان، فقط ۳۵ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دادند و فقط مالک ۷ درصد از سرزمین فلسطین بودند.

جریان اصلی رهبری صهیونیسم، هرگز مایل به تأسیس یک کشور دو-ملیتی یا پذیرفتن تقسیم دائمی سرزمین فلسطین نبود. رهبری صهیونیستی، در برخی مقاطع، حاضر بود تا تقسیم سرزمین را، به عنوان گام اول، بپذیرد، اما این فقط یک مانور تاکتیکی بود، و هدف اصلی این نبود. چنان که دیوید بن گوریون^{۲۰} در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ گفته بود: «بلافاصله پس از تأسیس کشور {اسرائیل}، یک ارتش بزرگ می‌سازیم، همه‌ی سرزمین‌های تقسیم‌شده را پس می‌گیریم و کل فلسطین را تصرف می‌کنیم.»

برای دستیابی به این هدف، صهیونیست‌ها باید شمار فراوانی از اعراب را، از قلمروهایی که قرار بود بعداً بخشی از اسرائیل شوند، اخراج می‌کردند. برای نیل به هدف‌شان، هیچ راهی جز این نبود. بن گوریون، مشکل را به روشنی می‌دید و در سال ۱۹۴۱ نوشته بود: «محال است بتوان تخلیه‌ی عمومی [اعراب] را بدون توسل به قوه‌ی قهریه و خشونت به انجام رساند.» یا چنان که مورخ اسرائیلی، بنی موریس^{۲۱} می‌گوید: «ایده‌ی انتقال {جمعیت}، به قدمت صهیونیسم مدرن است، و ضمن قرن گذشته، همگام با کردمان^{۲۲} و تکامل صهیونیسم، پیش آمده است.»

David Ben-Gurion^{۲۰}

دیوید بن گوریون، بنیان‌گذار اسرائیل و نخستین نخست‌وزیر آن است. او دو دوره نخست‌وزیر اسرائیل بود، و در سیاست اسرائیل همواره نقش مهمی ایفا می‌کرد. او در سال ۱۸۸۶ در لهستان متولد شد و تنها در سال ۱۹۰۶ بود که به فلسطین مهاجرت کرد. در فلسطین، او رئیس کمیته‌ی اجرایی اژانس یهود و رهبر اقدامات سیاسی و نظامی صهیونیست‌ها را در فلسطین تحت قیمومت بریتانیا بر عهده داشت. او همچنین، با گروه‌های تروریستی صهیونیستی‌ای چون اشترن، آرگون و سازمان هاگانا همکاری می‌کرد.

Benny Morris^{۲۱}

بنی موریس، تاریخ‌نگار مشهور اسرائیلی است که سابقاً استاد دپارتمان مطالعات خاور میانه در دانشگاه بن گوریون شهر بن‌السبع بود. او، به همراه ایلان پاپه (Ilan Pappé)، آوی شلیم (Avi Shlaim) و سیمها فلاپان (Simha Flappan) پایه‌گذار مکتبی در تاریخ‌نگاری اسرائیل بود که به «تاریخ-نگاران نو» (new historians) مشهور شد و خود موریس، واضع این اصطلاح بود. تاریخ‌نگاری نو، با دیدگاه‌های رایج در تاریخ‌نگاری سنتی اسرائیل به مخالف برخاست، و بر موضوعاتی مانند نقش صهیونیسم در اخراج و تبعید فلسطینیان، و جنایاتی که صهیونیسم در این فرآیند مرتکب شد، انگشت تأکید گذاشت. شخص بنی موریس البته، پس از سال ۲۰۰۰ و خصوصاً پس از آغاز انتفاضه‌ی دوم، به نوعی، توباب شد و اخراج فلسطینی‌ها را، نه یک خشونت عریان دولتی از سوی اسرائیل، که «نتیجه‌ی طبیعی» جنگ معرفی کرد.

praxis^{۲۲}

این بخت، در سال‌های ۴۸-۱۹۴۷ پیش آمد و نظامیان یهودی، نزدیک به ۷۰۰ هزار فلسطینی را روانه‌ی تبعید کردند. مقامات اسرائیلی، مدت‌ها است که ادعا می‌کنند که اعراب، خودشان، به خاطر این که رهبران‌شان بدان‌ها چنین گفته بودند، گریختند، اما پژوهشگران واجد دقت نظر (نظیر بسیاری از تاریخ‌نگاران اسرائیلی مانند موریس) این افسانه را از اعتبار ساقط کرده‌اند. در واقع، بسیاری از رهبران عرب، فلسطینیان را تشویق به ماندن در زادگاه خود کرده بودند، اما ترس از مرگ خشونت‌بار به دست سربازان صهیونیست، باعث گریختن بسیاری از ایشان شد. پس از جنگ، اسرائیل، بازگشت فلسطینی‌های تبعیدی را ممنوع کرد.

رهبران اسرائیل، کاملاً معترف بودند که تأسیس دولت اسرائیل با ارتکاب جنایتی اخلاقی علیه فلسطینیان ممکن شد. چنان که بن‌گوریون، به ناهوم گلدمن^{۲۳}، رئیس کنگره‌ی جهانی یهودیان گفته بود: «اگر من یک رهبر عرب بودم، هرگز با اسرائیل هیچ توافقی نمی‌کردم. طبیعی است: ما کشورشان را از ایشان گرفته‌ایم ... ما از اسرائیل آمده‌ایم ... اما دو هزار سال پیش ... و این برای آن‌ها چه معنایی دارد؟ همچنین، {در این سال‌ها}، یهودستیزی، نازیسم، هیتلر و آشویتس در جریان بوده ... اما آیا این تقصیر آن‌ها {اعراب} بوده؟ چیزی که آن‌ها می‌بینند این است که ما آمده‌ایم و کشورشان را دزدیده‌ایم. چرا باید این را بپذیرند؟»

از آن زمان، رهبران اسرائیلی مکرراً بر آن بوده‌اند تا هر نوع جاه‌طلبی ملی فلسطینیان را نفی کنند. نخست‌وزیر گلدا مایر^{۲۴}، در اظهار نظر مشهوری گفته بود: «چیزی تحت عنوان فلسطینی اصلاً وجود ندارد.» و حتی، نخست‌وزیر اسحاق رابین^{۲۵} که در سال ۱۹۹۳، توافق اسلو را امضا کرد، با تشکیل یک دولت کامل فلسطینی مخالف بود. فشار ناشی از خشونت افراطیون، و نیز جمعیت رو-به-فزونی فلسطینی‌ها، رهبران بعدی اسرائیل را مجبور کرد از بعضی مناطق اشغال‌شده عقب بنشینند و به دنبال مصالحه‌ی سرزمینی باشند، اما هیچ دولت اسرائیلی‌ای تا کنون، مایل نبوده که به فلسطینی‌ها، اجازه‌ی تشکیل یک دولت ماندگار و پایدار را دهد. حتی پیشنهاد ظاهراً سخاوتمندانه‌ی نخست‌وزیر ایهود باراک^{۲۶}، در کمپ دیوید در جولای ۲۰۰۰، تنها چیزی که به فلسطینی‌ها می‌داد، مجموعه‌ای از بانئوستان^{۲۷}‌های خلع-سلاح‌شده و پراکنده، تحت کنترل نیمه‌رسمی و دوفاکتوی اسرائیل بود.

^{۲۳} Nahum Goldmann

^{۲۴} Golda Meir

^{۲۵} Yitzhak Rabin

^{۲۶} Ehud Barak

^{۲۷} Bantustan

تعبیر بانئوستان، از آفریقای جنوبی زمان آپارتاید می‌آید. بر اساس سیاست آپارتاید، مناطقی تحت عنوان بانئوستان (که در لغت به معنای خانه‌ی سپاهان است)، به جمعیت سپاهپوست اختصاص داده شده بود تا در آن جا به سر ببرند و از سفیدپوستان جدا باشند. هدف از این کار متمرکزسازی جمعیت بر اساس سیاست‌های قومی بود. آفریقای جنوبی، چهار بانئوستان داشت که هر چهارتا، مستقل اعلام شدند، و پس از پایان آپارتاید، دوباره بخشی از آفریقای جنوبی شدند.

جنايات اروپاييان عليه يهوديان، توجیه اخلاقی روشنی را برای حمایت از بقای اسرائیل به دست می‌دهد. اما بقای اسرائیل در خطر نیست، حتی اگر بعضی از تندروهای اسلامی، غیرواقع‌بینانه، دم از «پاک کردن آن از روی نقشه» بزنند - و تاریخ تراژیک یهودیان، آمریکا را مجبور نمی‌کند که بی‌توجه به عمل کرد امروزین اسرائیل، از آن حمایت کند.

«اسرائیلی‌های فضیلت‌مند» در برابر «اعرابِ اهریمنی»

واپسین استدلال اخلاقی، اسرائیل را، کشوری تصویر می‌کند که همیشه به دنبال صلح بوده و حتی وقت تحریک شده، خویشن‌داری پیشه کرده‌است. در مقابل، اعراب گروهی تصویر می‌شوند که همیشه با شرارت و بدی عمل کرده‌اند. این استدلال، که رهبران اسرائیلی و ماله‌کشان^{۲۸} آمریکایی‌ای نظیر آلن درشوویتز^{۲۹} به نحوی بی‌پایان تکرار-اش می‌کنند، یکی دیگر از افسانه‌های بی‌پایه و اساس است. از حیث اعمال و رفتار واقعی، رفتار اسرائیل، کمترین تفاوتی با رفتار دشمنان‌اش ندارد.

تحقیقات محققان اسرائیلی، نشان داده که صهیونیست‌های نخستین، به هیچ وجه نسبت به فلسطینی‌ها نیک‌خواه و خیراندیش نبودند. ساکنان عرب آن سرزمین، در مقابل دست‌اندازی و تجاوز صهیونیست‌ها دست به مقاومت زدند که نظر به این که صهیونیست‌ها قصد داشتند تا در زمین اعراب، کشوری متعلق به خود تأسیس کنند، جای شگفتی ندارد. صهیونیست‌ها نیز، با قدرت پاسخ دادند و هیچ یک از طرفین در این جا بر دیگری برتری اخلاقی ندارد. همان محققان، افشا کرده‌اند که در جریان تأسیس اسرائیل در سال ۴۸-۱۹۴۷، یهودیان دست به پاک‌سازی قومی فلسطینی‌ها زده‌اند و ضمن آن، اعمالی نظیر اعدام، کشتار جمعی و تجاوز جنسی از ناحیه یهودی‌ها انجام شده‌است.

افزون بر این، رفتار سپسین اسرائیل با دشمنان عرب‌اش، و نیز با فلسطینی‌های تحت سلطه‌اش، اغلب خشن و بی‌رحمانه بوده و هیچ جایی برای هر نوع ادعایی مبنی بر برتری اخلاقی باقی نمی‌گذارد. مثلاً بین سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۶ نیروهای

^{۲۸}apologist

^{۲۹}Alan Dershowitz

آلن درشوویتز، نویسنده، حقوق‌دان و وکیل آمریکایی است و در مقطعی استاد حقوق دانشگاه هاروارد بود. او از مشهورترین چهره‌های رسانه‌ای حامی اسرائیل است و در این حمایت، تقریباً هیچ حد-مرزی نمی‌شناسد. در مقطعی، مناظره‌ی او با نورمن فینکلستاین (Norman Finkelstein)، استاد و پژوهشگر علوم سیاسی و از طرفداران آرمان فلسطین جنجال‌برانگیز شد. فینکلستاین، ضمن آن مناظره، که در رسانه‌ی «دموکراسی، هم‌اکنون!» (Democracy Now!) که در آن زمان یک شبکه‌ی رادیویی بود، برگزار شد، درشوویتز را متهم به سرقت ادبی کرد. نفوذ آلن درشوویتز و مهارت‌اش در فن وکالت، مانع از این شد که آسیبی ببیند و در مقابل، ضمن لابی‌گری علیه فینکلستاین، در نهایت توانست تا کرسی استادی در دانشگاه دی‌پال (Depaul) را از او بگیرد.

امنیتی اسرائیل، چیزی در حدود ۲۷۰۰ تا ۵۰۰۰ تن از اعراب وارد شده به خاک اسرائیل^{۳۰} را، که اکثریت قابل توجهی از ایشان غیر مسلح بودند، به قتل رساندند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰، آی.دی.اف^{۳۱} تعداد زیادی عملیات تهاجمی برون-مرزی علیه همسایگان‌اش انجام داده که اگر چه آن‌ها را به عنوان اقدامات تدافعی جا می‌زند، در واقع، بخشی از نقشه‌ی بزرگتری برای گسترش مرزهای اسرائیل بودند. جاه‌طلبی‌های توسعه‌طلبانه‌ی اسرائیل، این کشور را بر آن داشت تا در سال ۱۹۵۶، به همراه فرانسه و بریتانیا، به مصر حمله کند، و فقط زمانی از سرزمین‌هایی که اشغال کرده بود، عقب نشست که با فشار شدید ایالات متحده روبه‌رو شد^{۳۲}.

آی.دی.اف همچنین، چه در سال ۱۹۵۶ و چه در نبردهای ۱۹۶۷، صدها اسیر جنگی مصری را به قتل رساند. در سال ۱۹۶۷، عددی بین ۱۰۰ هزار تا ۲۶۰ هزار فلسطینی را از سرزمین تازه-فتح شده‌ی کرانه‌ی باختری اخراج کرد و ۸۰ هزار سوری را از بلندی‌های جولان بیرون راند. اسرائیل همچنین پس از حمله‌اش در سال ۱۹۸۲ به لبنان، در قتل عام ۷۰۰ فلسطینی بی‌گناه در اردوگاه‌های آوارگان صبرا و شتیلا همدستی کرد و یک کمیسیون تحقیق-و-بررسی اسرائیلی، دریافته که وزیر دفاع وقت، آریل شارون^{۳۳}، شخصاً مسئول این جنایات بوده است.

کارکنان نیروهای امنیتی و نظامی اسرائیل، زندانیان فلسطینی متعددی را شکنجه کرده‌اند، به طور سیستماتیک، غیرنظامیان فلسطینی را مورد تحقیر و آزار قرار داده‌اند، و در موارد پرشماری، علیه ایشان، به شکلی بی‌رویه^{۳۴} از زور استفاده کرده‌اند. به عنوان مثال، در جریان انتفاضه‌ی اول (۱۹۸۷-۱۹۹۱)، آی.دی.اف چماق و باتون در اختیار سربازان-اش قرار داد و ایشان را تشویق کرد که استخوان‌های معترضان فلسطینی را بشکنند. سازمان سوئدی «کودکان را نجات دهید»^{۳۵} برآورد کرده که «26,600 الی 29,900 کودک، به سبب جراحات ناشی از ضربی که در جریان دو سال

Infiltrators^{۳۰}

در جریان جنگ‌های مربوط به تأسیس اسرائیل، چنان که نویسنده پیشتر بدان اشاره کرد، قریب به ۷۰۰ هزار فلسطینی، توسط نیروهای صهیونیست یا از بیم برخورد‌های خشونت‌بار ایشان، از خانه‌های خود رانده شده یا گریختند. در سالیان بعد اما، شماری از ایشان سعی می‌کردند تا به خانه‌های خود، که اکنون دیگر جزئی از خاک اسرائیل به شمار می‌آید، بازگردند و همان طور که نویسنده گفته، توسط نیروهای اسرائیلی کشته می‌شدند.

Israel Defensive Forces: IDF^{۳۱}

نامی است راجع به ارتش اسرائیل که مرکب است از سه نیروی زمینی، هوایی و دریایی. آی.دی.اف در سال ۱۹۴۸ به دستور دیوید بن‌گوریون، و از به هم پیوستن گروه‌های تروریستی صهیونیستی هاگانا، ایرگون و لحی تشکیل شد.

^{۳۲} حمله‌ی مذکور پس از آن صورت گرفت که مصر، تحت رهبری جمال عبدالناصر، کانال سوئز را ملی اعلام کرد.

Ariel Sharon^{۳۳}

آریل شارون، سیاستمدار اسرائیلی است که از دهه‌ی ۷۰ میلادی تا سال ۲۰۰۶، پیوسته در سپهر سیاسی اسرائیل حضور داشته و سمت‌های مختلفی، از وزیر کشاورزی گرفته، تا وزیر دفاع را بر عهده داشته است. او پیش از ورود به سیاست رسمی، عضو گروه تروریستی هاگانا بود. او از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ نخست‌وزیر اسرائیل نیز بوده است. عمل‌کرد وی ضمن غائله‌ی حمله به لبنان، برای‌اش لقب «قصاب صبرا و شتیلا» را به ارمغان آورد. او نهایتاً در سال ۲۰۱۴ خرقه تهی کرد.

Indiscriminate^{۳۴}

منظور از استفاده‌ی بی‌رویه از زور، این است که به جای هدف قرار دادن یک شخص خاص، به روی جمعیت آتش گشوده‌اند.

Save the children^{۳۵}

نخستِ انتفاضه برداشته‌اند، نیازمند درمان و مداوا اند.» از این تعداد، نزدیکِ یک‌سوم‌شان دچار شکستگیِ استخوان بودند. قریب به یک‌سوم از این کودکان زیر ده سال سن داشتند.

پاسخِ اسرائیل به انتفاضه‌ی دوم (۲۰۰۵-۲۰۰۰) حتی خشونت‌آمیزتر بود و باعث شد تا روزنامه‌ی هآرتص بگوید که: «آی.دی.اف. در حال تبدیل شدن به یک ماشینِ کشتار با کارآمدی‌ای رعب‌آور و شوکه‌کننده است.» آی.دی.اف. در نخستین روزهای خیزش، یک میلیون گلوله شلیک کرد که به هر چیزی شبیه است الا یک پاسخ حساب‌شده و خویشتن‌دارانه. پس از آن، اسرائیل به ازای هر اسرائیلی کشته‌شده، ۳.۴ فلسطینی کشته‌است که اکثر آن‌ها ناظران و تماشاگرانِ بی‌گناه بوده‌اند. نسبتِ میانِ کودکانِ کشته‌شده‌ی فلسطینی به اسرائیلی حتی از این هم بالاتر است (۵.۷ به ۱). نیروهای اسرائیلی همچنین، تعدادی کنشگرِ صلح خارجی را نیز کشتند. یکی از ایشان، یک زن ۲۳ ساله‌ی آمریکایی بود که در مارس ۲۰۰۳ توسطِ یک بلدوزرِ اسرائیلی زیر گرفته‌شد.

این واقعیت‌ها درباره‌ی اعمال و رفتارِ اسرائیل، توسطِ سازمان‌های حقوقِ بشری متعددی - از جمله چند گروه برجسته - ی اسرائیلی - مستند شده و نزد ناظرانِ منصف، درباره‌شان مناقشه‌ای وجود ندارد. و به همین خاطر است که چهار تن از مقاماتِ سابقِ شین‌بت (سازمانِ امنیتِ داخلیِ اسرائیل)، رفتارِ اسرائیل را در جریانِ انتفاضه‌ی دوم، در نوامبر ۲۰۰۳، محکوم کردند. یکی از ایشان گفته‌بود: «رفتارِ ما شرم‌آور است.» و دیگری رفتارِ اسرائیل را «به وضوح غیراخلاقی» توصیف کرده‌بود.

اما آیا اسرائیل این حق را ندارد که هر چه لازم است، برای حفاظت از شهروندان‌اش انجام دهد؟ آیا اهریمنِ بی‌همتای تروریسم، حمایتِ مستمرِ آمریکا از اسرائیل را، حتی اگر اسرائیل اغلب پاسخی سخت و خشونت‌بار دهد، توجیه نمی‌کند؟

فی‌الواقع، این استدلال نیز، توجیهِ اخلاقیِ متقاعدکننده‌ای نیست. فلسطینیان، از ابزارِ تروریسم علیه اشغالگرانِ اسرائیلی استفاده کرده‌اند و البته، حمله‌شان به غیرنظامیانِ بی‌گناه غلط است. البته، این رفتار، هرگز مایه‌ی شگفتی نیست، چرا که فلسطینی‌ها بر این باور اند که به جز این راهی برای مجبور کردن اسرائیل به عقب‌نشینی وجود ندارد. چنان‌که نخست‌وزیر پیشین، ایهود باراک، گفته‌بود که اگر فلسطینی بود، «به یکی از گروه‌های تروریستی می‌پیوست».

نهایتاً، نباید فراموش کنیم که خودِ صهیونیست‌ها هم، زمانی که در موضعِ ضعف بودند و می‌کوشیدند تا کشورِ مختص به خود را ایجاد کنند، از تروریسم استفاده کردند. بین سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۷، سازمان‌های صهیونیستی متعددی، از بمب‌گذاریِ تروریستی استفاده کردند تا بریتانیایی‌ها را از فلسطین بیرون برانند و در این راه، جانِ شمارِ زیادی از

غیرنظامیان بی گناه را ستاندند. تروریست‌های اسرائیلی همچنین در سال ۱۹۴۸، واسطه‌ی سازمان ملل، کنت فولک برنادوت^{۳۶} را به قتل رساندند، چرا که با پیشنهاد او مبنی بر اداره‌ی بین‌المللی اورشلیم مخالف بودند. عاملان و بانیان این حمله‌ها، به هیچ وجه مشتی تندروی منزوی نبودند: رهبران و طراحان نقشه‌ی قتل، نهایتاً مورد عفو دولت اسرائیل قرار گرفتند و یکی از آن‌ها بعداً نماینده‌ی کنست^{۳۷} شد. یکی دیگر از سرکردگان تروریست‌ها، که موافق قتل بود ولی هرگز بابت آن محاکمه نشد، نخست‌وزیر آینده، اسحاق شامیر^{۳۸} بود. شامیر، آشکارا ادعا می‌کرد که: «نه اخلاقیات یهودی و نه سنت یهودی، نمی‌توانند، تروریسم را به عنوان ابزار نبرد، مردود شمارند.» بلکه تروریسم، «نقش بسیار برجسته‌ای در جنگ ما علیه اشغالگر [بریتانیا] دارد.» اگر استفاده‌ی فلسطینی‌ها از تروریسم، سرزنش‌پذیر است، درباره‌ی اسرائیلی‌ها نیز چنین است و نمی‌توان حمایت آمریکا از اسرائیل را، بر مبنای رفتار برتر اخلاقی اسرائیل در گذشته توجیه کرد.

عمل کرد اسرائیل، شاید از عمل کرد بسیاری از کشورها بدتر نباشد، اما مطمئناً فضیلتی بر آن‌ها نداشته‌است. اکنون پرسش این است که اگر هیچ دلیل اخلاقی یا استراتژیکی نمی‌تواند حمایت آمریکا از اسرائیل را توضیح دهد، پس چگونه می‌توان آن را توجیه کرد؟

لابی اسرائیل

کلید توضیح این موضوع، در قدرت بی‌بدیل لابی اسرائیل نهفته‌است. اگر توانایی این لابی در دست‌کاری نظام سیاسی آمریکا نبود، روابط میان آمریکا و اسرائیل، امروز، بدین نزدیکی نبود.

لابی^{۳۹} چیست؟

^{۳۶} Count Folke Bernadotte

^{۳۷} Knesset

پارلمان اسرائیل

^{۳۸} Yitzhak Shamir

^{۳۹} من بعد، در متن، هر بار واژه‌ی «لابی» به کار رفت، منظور لابی اسرائیل است، مگر مصرحاً خلاف آن ذکر شود.

ما به جهت سهولت، از تعبیر «لابی» برای اشاره به آن ائتلاف وسیعی از اشخاص و سازمان‌ها استفاده می‌کنیم که فعالانه برای شکل دادن به سیاست خارجی آمریکا به نفع اسرائیل کار می‌کنند. به کار بردن این لفظ، به این معنی نیست که این لابی، تشکیلاتی متحد با یک مرکز تصمیم‌گیری است یا این که اشخاص مختلف درون آن، بر سر موضوعات مختلف با هم اختلاف نظر ندارند.

هسته‌ی مرکزی لابی، از یهودیان آمریکایی تشکیل شده که زندگی روزانه‌ی خود را وقف اثرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا در جهت تأمین منافع اسرائیل کرده‌اند. فعالیت ایشان، از صرف رأی دادن به کاندیداهای طرفدار اسرائیل فراتر می‌رود و شامل نامه‌نگاری، کمک مالی و حمایت از سازمان‌های طرفدار اسرائیل هم می‌شود. اما همه‌ی یهودیان آمریکایی، عضو لابی نیستند، چرا که برای بسیاری‌شان، اسرائیل موضوع مهمی نیست. مثلاً، در یک نظرسنجی که در سال ۲۰۰۴ انجام شد، ۳۶ درصد از یهودیان آمریکایی، پاسخ داده بودند که «چندان» یا «اصلاً» وابستگی عاطفی - ای به اسرائیل ندارند.

یهودیان آمریکایی همچنین، بر سر سیاست‌های خاص اسرائیل هم نظر نیستند. بسیاری از سازمان‌های کلیدی عضو لابی، نظیر آپیک و کنفرانس رهبران سازمان‌های اصلی یهودی^{۴۰} (CPMJO)، توسط تندرهای اداره می‌شوند که حامی سیاست‌های توسعه‌طلبانه^{۴۱} حزب لیکود^{۴۲} اسرائیل اند و مثلاً با فرآیند صلح اسلو مخالف اند. از سوی دیگر، اکثر یهودیان آمریکایی، طرفدار سازش با فلسطینیان اند، و سازمان‌های انگشت‌شماری نیز - نظیر صدای صلح یهودیان^{۴۳} - نماینده‌ی این دیدگاه اند. به رغم این تفاوت‌ها، هم تندرها و هم میانه‌روها، از حمایت استوار آمریکا از اسرائیل پشتیبانی می‌کنند.

جای تعجب نیست که رهبران یهودیان آمریکایی، اغلب با مقامات اسرائیلی مشورت می‌کنند تا بیشینه منافع ممکن را برای اسرائیل تضمین کنند. چنان که یکی از فعالان عضو یکی از این سازمان‌ها نوشته بود: «ما به طور روتین، {حین تصمیم‌گیری‌های مان}، چنین می‌گوییم: "این سیاست ما در این موضوع است، اما باید ببینیم که اسرائیلی‌ها چه فکر

^{۴۰} Conference of Presidents of Major Jewish Organizations: CPMJO

^{۴۱} expansionist

^{۴۲} Likud

حزب لیکود، با نام رسمی «لیکود - جنبش ملی‌گرای لیبرال»، حزبی راست‌گرا در اسرائیل بوده که در سال ۱۹۷۳ تأسیس شده‌است. لیکود در لغت به معنای استحکام است. این حزب، به دست مناحیم بگین (Menachem Begin) و آرئیل شارون ایجاد شد و در واقع، ائتلافی از شماری از احزاب راست‌گرای کوچکتر بود. نتانیا‌هو، نخست‌وزیر سال‌های اخیر اسرائیل نیز عضو همین حزب است. لیکود، مجموعاً ملی‌گرایی یهودی را نمایندگی می‌کند، همواره بر مسأله‌ی امنیت ملی اسرائیل و در خطر بودن آن تأکید دارد، و در عمل، هیچ نوع مصالحه‌ای را با همسایگان اسرائیل، خاصه با فلسطینی‌ها، مجاز نمی‌شمارد، و به ویژه، مخالف تأسیس هر نوع دولت فلسطینی است. حسب اعلام ارگان رسمی این حزب، سرزمین اصلی، زمین میان دریای مدیترانه تا رود اردن است، که این خود یعنی، به رسمیت نشناختن هیچ نوع حقی برای فلسطینیان آن سامان.

^{۴۳} Jewish Voice for Peace

می‌کنند.^{۴۴} ما به عنوان یک سازمان، همیشه این روند را تکرار می‌کنیم.» همچنین، {در میان این سازمان‌ها} هنجاری وجود دارد که بر مبنای آن، انتقاد از اسرائیل نامطلوب است، و رهبران یهودی-آمریکایی، به ندرت از تحت فشار گذاشتن اسرائیل حمایت می‌کنند. بر همین اساس بود که ادگار برونفمن پدر^{۴۴}، رئیس کنگره‌ی جهانی یهودیان، وقتی در بحبوحه‌ی سال ۲۰۰۳، به رییس‌جمهور بوش نامه نوشت و ضمن آن خواست که به اسرائیل فشار بیاورد و طرح مناقشه برانگیز ساخت حصار امنیتی را کنترل و محدود کند، به خیانت متهم شد. منتقدان وی، چنین گفتند که: «برای رییس کنگره‌ی جهانی یهودیان، در هر زمانی، ننگ است که علیه سیاست‌های دولت اسرائیل، نزد رییس‌جمهور آمریکا لابی کند.»

مشابهاً، زمانی که رییس انجمن سیاست اسرائیل^{۴۵}، سیمور رایک^{۴۶}، در نوامبر ۲۰۰۵، به وزیر امور خارجه، کاندولیزا رایس^{۴۷} توصیه کرد که به اسرائیل فشار بیاورد تا یک گذرگاه اضطراری را در باریکه‌ی غزه، بازگشایی کند، منتقدان، عمل وی را تقبیح کردند و آن را رفتاری ناشی از «بی‌مسئولیتی» خواندند و اعلام کردند که: «در جریان اصلی یهودیان، جایی برای کسانی که فعالانه علیه سیاست‌های امنیتی اسرائیل طرح و نقشه می‌ریزند، وجود ندارد.» پس از این حملات، رایک در دفاع از خود ادعا کرد که: «وقتی پای اسرائیل در میان باشد، تعبیر تحت فشار گذاشتن، در لغت‌نامه‌ی من وجود ندارد.»

یهودیان آمریکایی، برای اثرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا، مجموعه‌ی تحسین برانگیزی از نهادها و سازمان‌ها را ساخته‌اند که آپیک، مشهورترین و قدرتمندترین‌شان است. در سال ۱۹۹۷، مجله‌ی *Fortune*، از نمایندگان کنگره و کارمندان‌شان خواست تا قوی‌ترین لابی‌های واشنگتن را فهرست کنند. {در این فهرست}، آپیک در رتبه‌ی دوم و پس از انجمن بازنشستگان آمریکایی (AARP)^{۴۸} قرار گرفت، اما جایگاه‌اش، از لابی‌های قدرتمندی نظیر AFL-^{۴۹}

^{۴۴} ادگار میلز برونفمن (۱۹۲۹-۲۰۱۳) بازرگان آمریکایی-کانادایی و مالک یک کسب‌وکار خانوادگی بزرگ، در زمینه‌ی تولید مشروبات الکلی بود. او در سازمان کنگره‌ی جهانی یهودیان، به کمک ثروت‌اش، فعالیت‌های پرشماری کرد.

^{۴۵} Israel Policy Forum

^{۴۶} Seymour Reich

^{۴۷} Condoleezza Rice

^{۴۸} American Association of Retired People

^{۴۹} American Federation of Labor and Congress of Industrial Organizations: AFL-CIO

فدراسیون آمریکایی کار و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی

CIO و انجمن ملی اسلحه^{۵۰} بالاتر بود. ژورنال ملی^{۵۱} ضمن تحقیقی در مارس ۲۰۰۵، به همین نتیجه رسید و آپیک را در رده‌ی دوم (پشت سر AARP) «رده‌بندی عضلات^{۵۲}» قرار داد.

لابی همچنین، مشتمل است بر مسیحیان انجیلی^{۵۳} برجسته‌ای چون گری بائر^{۵۴}، جری فالول^{۵۵}، رالف رید^{۵۶} و پت رابرتسون^{۵۷}، و همچنین، دیک آرمی^{۵۸} و تام دیلی^{۵۹}، رهبران سابق اکثریت در کنگره. ایشان بر این اعتقاد اند که تولد دوباره‌ی اسرائیل، بخشی از پیش‌گویی انجیل است، {و به همین سبب}، از سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی اسرائیل حمایت می‌کنند و بر این باور اند که تحت فشار گذاشتن اسرائیل، خلاف خواست خداوند است. لابی همچنین، مسیحیان نومحافظه‌کاری نظیر جان بولتون^{۶۰}، سردبیر فقید وال استریت ژورنال رابرت بارتلی^{۶۱}، وزیر سابق آموزش ویلیام بنت^{۶۲}، سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل جین کرک پاتریک^{۶۳}، و ستون‌نویس جورج ویل را در عضویت خود دارد.

منابع قدرت

National Rifle Association^{۵۰}

لابی آمریکایی‌ای که در زمینه‌ی حق تملک اسلحه فعالیت می‌کند. به عقیده‌ی پژوهشگرانی نظیر همین جان میرشایمر، علت اصلی ناتوانی نهادهای قانون‌گذاری آمریکا علیه مالکیت اسلحه، همین لابی است.

National Journal^{۵۱}

muscle ranking^{۵۲}: عضله، اصطلاحاً برای اشاره به لابی‌های کنگره به کار می‌رود.

مسیحیت انجیلی یا evangelicalism، شاخه‌ای از پروتستانیزم است. کلمه‌ی evangelical از ماده‌ی یونانی euangelion به معنای «خبر خوب» مشتق شده‌است. درباره‌ی معتقدات این گروه می‌توان مطالب متنوعی گفت. من جمله این که مسیحیان انجیلی، جوهر مژده‌ی انجیل را آموزه‌ی رستگاری می‌دانند که خود مبتنی است بر توانی که مسیح برای آمرزش گناهان بشریت پرداخت. این فرقه بر چهار اصل مبتنی است: لزوم ایمان آوردن شخصی (که از آن به تولد دوباره تعبیر می‌کنند)، اعتقاد بنیادگرایانه به سندیت انجیل (به شکلی معتقدند سطر به سطر انجیل، عیناً و چنان که نوشته‌شده، حقیقت دارد و کنایه و مجاز در آن راهی ندارد)، اعتقاد به نجات و آمرزش نهایی توسط مسیح و نهایتاً کوشش برای گستردن آموزه‌های انجیلی.

مسیحیان انجیلی، در آمریکا نزدیک به ۴۰ میلیون نفر جمعیت دارند و به لحاظ سیاسی، تقریباً همیشه به جمهوری‌خواهان رای داده‌اند. به نحوی که هیچ کاندیدای جمهوری‌خواهی، نمی‌تواند بدون داشتن حمایت ایشان، کرسی ریاست جمهوری را تصاحب کند. انجیلیان بر این باور اند که مقدمه‌ی بازگشت دوباره‌ی مسیح، رجعت یهودیان به بیت‌المقدس است. و از این رو، تماماً پشتیبان اسرائیل و به طور خاص، سیاست‌مداران یهودی افراطی اند.

Gary Bauer^{۵۴}

Jerry Falwell^{۵۵}

Ralph Reed^{۵۶}

Pat Robertson^{۵۷}

Dick Armey^{۵۸}

Tom DeLay^{۵۹}

John Bolton^{۶۰}

Robert Bartley^{۶۱}

William Bennet^{۶۲}

Jean KirkPatrick^{۶۳}

ایالات متحده، دولتی منفک با اجزای جدا از هم است که همین خصوصیت، راه‌های زیادی پیش پای جریان‌های مختلف، برای تأثیرگذاری بر فرآیند سیاست‌گذاری می‌گذارد. به همین سبب، گروه‌های واجد منافع خاص، می‌توانند به سیاست‌های دولت، به شیوه‌های مختلفی شکل دهند - از طریق لابی کردن با نمایندگان و اعضای قوه مجریه، اعانه دادن به کارزارهای تبلیغاتی، رأی دادن در انتخابات، اثرگذاری بر افکار عمومی و غیره.

افزون بر این، گروه‌های واجد منافع خاص، در پی‌گیری مسائلی که اکثریت مردم، نسبت بدان‌ها بی‌تفاوت اند، از قدرت نامتناسبی بهره‌مند اند. زیرا که سیاست‌گذاران، در این گونه موارد، اگر از این مطمئن باشند که اکثر مردم ایشان را توبیخ نخواهند کرد، در کار خود خواهند کوشید تا رضایت آن‌هایی را که مسئله برای‌شان اهمیت دارد، لحاظ کنند.

قدرت لابی اسرائیل، از توانایی بی‌بدیل‌اش در انجام همین بازی گروه‌های منافع خاص سرچشمه می‌گیرد. اساس عمل کرد این لابی، تفاوتی با دیگر گروه‌های منافع خاص، نظیر لابی مزرعه^{۶۴}، لابی کارگران فولاد و منسوجات، و دیگر گروه‌های لابی قومیتی ندارد. آن چه لابی اسرائیل را متمایز می‌کند، اثرگذاری خارق‌العاده‌ی آن است. البته اقدامات یهودیان آمریکایی و هم‌پیمانان مسیحی‌شان، به هیچ وجه غیرقانونی یا غیراخلاقی نیست. فعالیت‌های لابی اسرائیل، از آن قسم کارهای توطئه‌آمیزی نیست که در رساله‌های سامی‌ستیزانه‌ای نظیر پروتکل بزرگان صهیون^{۶۵} گفته می‌شود. بیشتر فعالیت‌های اشخاص و گروه‌های عضو لابی اسرائیل، تفاوتی با آن چه سایر لابی‌ها انجام می‌دهند، ندارد. تنها وجه تمایز این است که لابی اسرائیل این فعالیت‌ها را بسیار بهتر از دیگران انجام می‌دهد. مضافاً این که گروه‌های منافع خاص حامی اعراب، یا اساساً وجود ندارند یا بسیار ضعیف اند، و همین کار لابی اسرائیل را آسانتر می‌کند.

استراتژی‌های موفقیت

^{۶۴} Farm Lobby

یک گروه لابی بسیاری قدیمی و متمرکز بر تأمین منافع مزرعه‌داران و کشاورزان

^{۶۵} Protocols of the elders of Zion

یک سند یهودستیزانه‌ی جعلی است. این رساله، ۲۴ فصل یا پروتکل دارد که گفته می‌شود شرح ملاقات‌های رهبران یهود است که ضمن آن‌ها، برای حکومت بر جهان از طریق دخل و تصرف در اقتصاد، کنترل رسانه‌ها و دامن زدن به اختلافات مذهبی، توطئه می‌چیدند. گفته می‌شود که نخستین بار، این اثر را، مهاجران ضدبلشویک، پس از انقلاب اکتبر به اروپا آوردند و پس از آن، به سرعت در جهان توزیع شد. ترجمه‌ی عربی آن نیز، در سال ۱۹۲۰ منتشر شد. امروزه نیز، محتوای این رساله، در اینترنت، مدام نشر و توزیع می‌شود.

لابی اسرائیل، دو استراتژی موسع را، برای برانگیختن حمایت آمریکا از اسرائیل دنبال می‌کند. نخست این که نفوذ بسیار زیادی در واشنگتن اعمال می‌کند؛ چه در کنگره و چه در قوهی مجریه و می‌کوشد تا حمایتی تام و تمام را برای اسرائیل جلب کند. فرقی نمی‌کند دیدگاه شخصی یک سیاست‌گذار چه باشد، لابی می‌کوشد تا حمایت از اسرائیل را، انتخابی «هوشمندانه» از حیث سیاسی، جلوه دهد.

در ثانی، لابی می‌کوشد تا در گفتمان عمومی، از اسرائیل همیشه به نیکی یاد شود. این کار را از طریق ترویج و تکرار دروغ و افسانه درباره‌ی اسرائیل و تأسیس آن، و نیز، با عمومی کردن موضع اسرائیل، در بحث و -جدل‌های سیاسی روز، انجام می‌دهد. هدف این است که مانع از این شوند که هر نوع دیدگاه منتقدانه نسبت به اسرائیل، در فضای عمومی، به قدر کفایت شنیده شود. کنترل گفت و -گوهای عمومی، برای تضمین استمرار حمایت آمریکا از اسرائیل حیاتی است. چرا که بحثی صادقانه در این باره، ممکن است باعث شود تا آمریکایی‌ها، سیاستی دیگر را ترجیح دهند.

اثرگذاری بر کنگره

یکی از ارکان اصلی کارآمدی لابی اسرائیل، نفوذ-اش در کنگره‌ی آمریکا است، به نحوی که در آن، اسرائیل تقریباً از هر نقدی مصون است. این فی‌نفسه موقعیتی جالب توجه است، چرا که کنگره اغلب هیچ گاه از درگیر شدن در مسائل مناقشه‌برانگیز نمی‌پرهیزد. خواه مسأله سقط جنین باشد یا سیاست تبعیض مثبت^{۶۶}، سیاست‌های مرتبط با سلامت یا رفاه، در کپیتول هیل^{۶۷}، بحث داغی بر سر آن درمی‌گیرد. اما وقتی پای اسرائیل در میان باشد، همه‌ی منتقدان بالقوه زبان به کام می‌گیرند و ندرتاً بحثی پیش می‌آید.

یکی از علل این موفقیت لابی در کنگره، این است که بسیاری از اعضای کلیدی کنگره، مسیحیان صهیونیستی مانند دیک آرمی اند که در سپتامبر ۲۰۰۲ گفته بود: «اولویت شماره یک من، محافظت از اسرائیل است.» ممکن است فکر کنیم که اولویت اول یک عضو کنگره، علی‌القاعده باید «محافظت از آمریکا» باشد، اما این چیزی نبود که آرمی گفت. نیز، نمایندگان کنگره و سناتورهای یهودی‌ای هستند که برای تنظیم سیاست خارجی آمریکا، در جهت حمایت از اسرائیل می‌کوشند.

^{۶۶} affirmative action :

قائل شدن امتیازات قانونی، برای گروه‌های حاشیه‌ای و تحت ستم. مثلاً در برخی از کشورها، قانونی وجود دارد که بر مبنای آن، شرکت‌ها باید درصدی از کارکنان‌شان را از جامعه‌ی رنگین‌پوستان انتخاب کنند تا تبعیضی که اغلب به ضد این گروه هست، خفیف‌تر شود.

^{۶۷} Capitol Hill :

نام محله‌ای است در واشنگتن که کنگره‌ی آمریکا در آن قرار دارد و اغلب به شکل کنایی برای اشاره به کنگره از آن استفاده می‌شود.

کارمندان کنگره‌ی طرف‌دار اسرائیل، یکی دیگر از منابع قدرت لابی اند. چنان که موريس آمی تی^{۶۸}، رییس سابق آپیک گفته بود: «در سطح کارمندان [در کیتول هیل]... افرادی هستند که دست بر قضا، یهودی اند و حاضر اند تا به مسائل خاصی، از زاویه‌ی یهودی بودنشان پردازند... این‌ها همان افرادی اند که تصمیمات سناتورها در آن مسائل خاص را می‌سازند... با داشتن نفوذ، فقط در سطح کارمندان، کارهای بسیار زیادی می‌توان انجام داد.» با این همه، این خود آپیک است که هسته‌ی اصلی نفوذ لابی در کنگره را می‌سازد. موفقیت آپیک مدیون توانایی‌اش در پاداش‌دهی به قانون‌گذاران و کاندیداهای نمایندگی‌ای است که از سیاست‌های‌اش حمایت می‌کنند و نیز تنبیه کسانی که این سیاست‌ها را به چالش می‌کشند. (چنان که رسوایی اخیر جک أبراموف^{۶۹} لابی‌گر بر سر معاملات متعدد غیرقانونی‌اش نشان داد)، پول عاملی حیاتی در انتخابات‌های آمریکا است و آپیک اطمینان حاصل می‌کند که دوستان و حامیان‌اش، کمک‌های مالی سخاوتمندانه‌ای از خیل عظیم کمیته‌های کنش سیاسی طرف‌دار اسرائیل دریافت کنند. همچنین، آنان که نسبت به آپیک خصومت پیشه کنند، می‌توانند مطمئن باشند که آپیک، سیل کمک‌های مختلف را روانه‌ی کارزارهای انتخاباتی رقبای‌شان خواهد کرد. آپیک همچنین، کارزارهای نامه‌نگاری سازمان می‌دهد و دبیران مطبوعات و روزنامه‌ها را ترغیب می‌کند که از کاندیداهای طرف‌دار اسرائیل حمایت کنند.

در مورد قوت و اثرگذاری این تاکتیک‌ها هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. به عنوان یکی از چندین مثال دال بر قدرت آپیک، در سال ۱۹۸۴، آپیک نیروی خود را برای شکست سناتور چارلز پرسی^{۷۰} از ایالت ایلینویز^{۷۱} به کار برد، چرا که به زعم ایشان، «چارلز پرسی به مطالبات‌شان بی‌تفاوت بود و حتی مخالف آن‌ها بود.» تامس داین^{۷۲} رییس وقت آپیک، شرح واقعه را چنین گفت: «تمام یهودیان آمریکا، از کرانه‌ی اقیانوس اطلس تا سواحل اقیانوس آرام، متحد شدند تا پرسی را بیرون برانند. و سیاست‌مداران آمریکایی، چه آنان که اکنون صاحب سمت اند، و چه کسانی که خواهان کسب سمت، حساب کار دست‌شان آمد.» آپیک به عنوان یک رقیب نیرومند، شهرتی به هم زده‌است، چرا که دیگران را از زیر سوال بردن خواسته‌ها و سیاست‌های‌اش می‌ترساند.

^{۶۸} Morris Amitay

^{۶۹} در سال ۲۰۰۵، افشا شد که جک أبراموف، رالف رید (لابی‌گری که از فرقه‌ی مسیحیان انجیلی است)، گروور نورکیست (Grover Norquist) و مایکل اسکانون (Michael Scanlon)، از بعضی قبایل بومی آمریکایی نزدیک به ۸۵ میلیون دلار، بابت هزینه‌ی لابی‌گری پول دریافت کرده‌اند. وجه رسوایی‌آمیز ماجرا آن جا بود که مشخص شد که افراد مذکور، مخفیانه علیه مشتریان بومی‌شان دست به لابی زده‌بودند تا بتوانند از ایشان هزینه‌ی بیشتری بابت لابی‌گری بگیرند. موضوع لابی، ساخت و تأسیس تعدادی قمارخانه و کازینو، در سرزمین‌های تحت حاکمیت بومیان بود. در این مناطق، دست دولت فدرال برای قانون‌گذاری گشوده نیست و به همین خاطر، در زمینه‌ی قمار، شرایط سهل‌گیرانه‌تری وجود دارد و از همین رو، بسیاری از سرمایه‌گذاران، این مناطق را برای ساخت مراکزی مانند قمارخانه، کازینو و غیره برمی‌گزینند.

^{۷۰} Chrales Percy

^{۷۱} Illinois

^{۷۲} Thomas Dine

با این حال، نفوذ آپیک در کپیتول هیل بیش از این حرف‌ها است. بنا بر اظهارات داگلاس بلومفیلد^{۷۳}، کارمند سابق آپیک، «در بین اعضای کنگره و کارمندان‌شان، بسیار شایع است که وقتی به اطلاعات نیاز دارند، قبل از این که به سراغ کتابخانه‌ی کنگره، خدمات پژوهشی کنگره، کارمندان کمیته، یا کارشناسان دولت بروند، به آپیک مراجعه می‌کنند.» از آن مهم‌تر این که، بلومفیلد ادامه می‌دهد: «اغلب اوقات، از آپیک خواسته می‌شود تا برای نمایندگان متن سخنرانی حاضر کند، روی قانون‌گذاری در خصوص مسائل مختلف کار کند، مشورت تاکتیکی دهد، درباره‌ی موضوعاتی تحقیق کند، حامی مالی جذب کند و نظر مقامات نظامی را جلب کند.»

القصة این که، آپیک، که مأمور غیررسمی یک دولت خارجی است، سلطه‌ی قدرتمندی بر کنگره دارد. در کنگره، در خصوص سیاست‌های آمریکا در قبال اسرائیل، بحثی آشکار و صریح صورت نمی‌گیرد، و این به رغم آن است که سیاست آمریکا در این زمینه، پیامدهای مهمی برای تمام جهان دارد. لذا، یکی از سه بازوی اصلی دولت آمریکا، عمیقاً به حمایت از اسرائیل متعهد است. چنان‌که سناتور ارنست هالینگ (کارولینای جنوبی)، در پایان دوره‌اش متذکر شد: «در خصوص اسرائیل، به جز آن چه آپیک دیکته می‌کند، اتخاذ سیاست دیگری ممکن نیست.» جای شگفتی نیست که نخست‌وزیر آریل شارون، زمانی در پاسخ به یکی از مخاطبان‌اش گفته بود: «وقتی مردم از من می‌پرسند که چگونه می‌توانند به اسرائیل کمک کنند، من جواب می‌دهم - به آپیک کمک کنید.»

اثرگذاری بر قوه‌ی مجریه

لابی اسرائیل، در قوه‌ی مجریه نیز نفوذ قابل توجهی دارد. بخشی از این نفوذ، به تأثیر رأی‌دهندگان یهودی در انتخابات ریاست جمهوری مربوط است. رأی‌دهندگان یهودی، به رغم جمعیت کم‌شان (کمتر از سه درصد کل جمعیت)، کمک‌های مالی چشم‌گیری به کاندیداهای هر دو حزب می‌کنند. روزنامه‌ی واشنگتن پست، زمانی تخمینی منتشر کرد مبنی بر این که: «کاندیداهای ریاست جمهوری حزب دموکرات، در حدود ۶۰ درصد از کمک‌های مالی‌شان را از حامیان یهودی دریافت می‌کنند.» مضاف بر این، نرخ مشارکت در انتخابات در میان رأی‌دهندگان یهودی بالا است، و این رأی‌دهندگان در ایالت‌های کلیدی‌ای مانند کالیفرنیا، فلوریدا، ایلینویز، نیویورک، و پنسیلوانیا ساکن اند. از آن جا که این ایالت‌ها، در انتخابات‌هایی که در آن‌ها رقابت نزدیک است، مهم اند، کاندیداهای ریاست جمهوری، هر چه از دست‌شان برمی‌آید انجام می‌دهند تا خصومت رأی‌دهندگان یهودی را برنیاگزینند.

همچنین، سازمان‌های کلیدی در لابی، مستقیماً بر دولت مستقر وقت متمرکز شده‌اند. مثلاً، نیروهای طرف‌دار اسرائیل، می‌کوشند تا مانع از این شوند که منتقدان دولت یهود، به سمت‌های مهم در دستگاه سیاست خارجی دست یابند. جیمی کارتر^{۷۴} می‌خواست جورج بال^{۷۵} را به عنوان وزیر امور خارجه در دولت اول‌اش برگزیند، اما می‌دانست که او به عنوان چهره‌ای منتقد اسرائیل شناخته می‌شود، و لابی با این انتصاب مخالفت خواهد کرد^{۷۶}. این آزمون سخت و تعیین‌کننده (یعنی آزمون طرف‌داری از اسرائیل)، هر کس را که سودای ورود به سیاست‌گذاری در عرصه‌ی رسمی روابط خارجی در آمریکا را دارد، وادار می‌کند که آشکارا از اسرائیل حمایت کند. به همین سبب است که منتقدان سیاست اسرائیل در دستگاه سیاست خارجی آمریکا، گونه‌هایی در حال انقراض به شمار می‌آیند.

این محدودیت‌ها هم‌اکنون هم برقرار اند. در سال ۲۰۰۴، زمانی که کاندیدای ریاست جمهوری، هاوارد دین^{۷۷} اظهار کرد که آمریکا باید در مناقشه‌ی میان اعراب و اسرائیل، نقش بی‌طرفانه‌تری ایفا کند، سناتور جوزف لیبرمن^{۷۸} او را به خیانت و پشت کردن به اسرائیل متهم کرد و اظهارات او را «نامسئولانه» خواند. تقریباً همه‌ی دموکرات‌های عالی‌رتبه‌ی کنگره، نامه‌ای شدیدالحن را خطاب به دین امضا کردند و در آن از گفته‌های‌اش علیه اسرائیل انتقاد کردند و نشریه‌ی شیکاگو جوئیش استار^{۷۹} گزارش داد که: «مهاجمانی ناشناس، انبوهی ایمیل به رهبران یهودی در سراسر کشور فرستاده‌اند و در آن‌ها، بدون طرح مدرک و سندی، هشدار داده‌اند که انتخاب دین، برای اسرائیل ناگوار خواهد بود.» نگرانی درباره‌ی دین البته بی‌جهت بود، زیرا که او از قضا، یک طرف‌دار دوآتشه‌ی اسرائیل بود. یکی از رؤسای کارزار انتخاباتی او، از رؤسای سابق آپیک بود و خود نیز گفته بود که دیدگاه‌های‌اش در خصوص خاور میانه، بیشتر به آپیک نزدیک است تا مواضع متعادل‌تر گروه «آمریکاییان برای صلح، هم‌اکنون^{۸۰}». دین فقط متذکر شده بود که برای «سریک میز آوردن همه‌ی طرف‌های منازعه»، آمریکا باید واسطه‌ای صادق باشد. این را به سختی بتوان ایده‌ای

^{۷۴} Jimmy Carter

^{۷۵} George Ball

^{۷۶} کارتر نهایتاً سایروس رابرتس ونس (Cyrus Roberts Vance) را به عنوان وزیر خارجه معرفی کرد.

^{۷۷} Howard Dean

هاوارد دین، کاندیدای نامزدی از حزب دموکرات بود که نهایتاً در انتخابات درون‌حزبی، نتیجه را به جان کری (وزیر خارجه اوباما در دور دوم)، واگذار کرد. کری نیز، به نوبه‌ی خود، در انتخابات عمومی، به جورج بوش پسر باخت.

^{۷۸} Joseph Liberman

جوزف لیبرمن، سیاست‌مداری آمریکایی است که از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۳، سناتور ایالت کنکتیکات بود. او در سال ۲۰۰۰، به عنوان کاندیدای معاونت ریاست‌جمهوری، به همراه ال‌گور، انتخابات را به جورج بوش پسر باخت. او همچنین از اصلی‌ترین چهره‌های حزب دموکرات، در حمایت از حمله به عراق بود.

^{۷۹} Chicago Jewish start

^{۸۰} Americans for Peace Now

رادیكال به شمار آورد، اما همین هم برای لابی در حكم فحش است، چرا كه وقتی كه پای منازعه‌ی اعراب و اسرائیل در میان باشد، نمی‌تواند بی‌طرف بودن را تحمل كند.

لابی هم‌چنین، برای رسیدن به اهداف خود، از اشخاص طرف‌دار اسرائیلی كه سمت‌های مهمی را در قوه‌ی مجریه اشغال می‌كنند، بهره می‌برد. مثلاً در دولت كلینتون، سیاست مربوط به خاور میانه، عمدتاً توسط مقاماتی تعیین می‌شد كه روابط نزدیکی با اسرائیل یا سازمان‌های برجسته‌ی طرف‌دار اسرائیل داشتند - از جمله مارتین ایندیک^{۸۱} كه قائم مقام سابق مدیریت بخش پژوهش در آپیک و هم‌بنیان‌گذار مؤسسه‌ی طرف‌دار اسرائیل «سیاست خاور نزدیک واشنگتن»^{۸۲} (WINEP) بود؛ دنیس راس^{۸۳} كه پس از ترك دولت در سال ۲۰۰۱، به سازمان WINEP پیوست؛ آرون میلر^{۸۴} كه اصلاً مدتی ساكن اسرائیل بوده‌است و اغلب به آن جا سر می‌زند.

افراد مذکور، همگی در زمره‌ی نزدیکترین مشاوران كلینتون، در جریان مذاكرات كمپ‌دیوید در جولای ۲۰۰۰ بودند. اگر چه هر سه‌ی این افراد، از فرآیند صلح اسلو حمایت كردند و موافق تشکیل يك كشور فلسطینی بودند، موافقت - شان، در چارچوب محدودیت‌هایی بود كه اسرائیل تعیین می‌كرد. در واقع، تیم نمایندگی آمریكا، دستورالعمل خود را از ایهود باراك، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، دریافت كرده و بر آن اساس، مواضع‌اش در مذاكرات را تنظیم كرده‌بود، و از نزد خود-اش، هیچ پیشنهاد یا طرحی برای ختم منازعه به مذاكرات نیاورده‌بود. بیخود نبود كه مذاكره‌كنندگان فلسطینی گلایه می‌كردند كه آن‌ها دارند «با دو تیم اسرائیلی مذاكره می‌كنند - یکی ذیل پرچم اسرائیل و دیگری ذیل پرچم آمریكا».

Martin Indyk^{۸۱}
Washington Institute for Near East Policy: WINEP^{۸۲}
Dennis Ross^{۸۳}
Aaron Miller^{۸۴}

این وضعیت در دولت بوش بدتر بود، چرا که اعضای اش همه از هواداران دوآتشه‌ی اسرائیل بودند، افرادی مانند: الیوت آبرامز^{۸۵}، جان بولتون، داگلاس فیث^{۸۶}، ایرو لوئیس «اسکوتر» لیبی^{۸۷}، ریچارد پرل^{۸۸}، پائول ولفویتز^{۸۹} و دیوید ورمزر^{۹۰}. چنان که در ادامه خواهیم دید، همه‌ی این افراد، از حامیان و مجریان سیاست‌های به نفع اسرائیل، و از پشتیبانان سازمان‌های لابی اسرائیل بودند.

دست‌کاری رسانه‌ها

مضاف بر تأثیرگذاری مستقیم بر سیاست‌های دولت، لابی می‌کوشد تا به افکار عمومی درباره‌ی اسرائیل و خاور میانه شکل دهد. لابی، هرگز مایل به در گرفتن یک بحث آشکار و آزاد در خصوص مسائلی که در آن‌ها پای اسرائیل در میان است، نیست، چرا که چنین بحثی ممکن است باعث شود که آمریکایی‌ها، سطح حمایتی را که دولت‌شان از اسرائیل می‌کند، به پرسش بگیرند. بر همین اساس، سازمان‌های طرف‌دار اسرائیل، می‌کوشند تا رسانه‌ها، اتاق‌های فکر، و آکادمی‌ها را زیر نفوذ خود بگیرند، چرا که این مؤسسات، در شکل‌دهی به افکار عمومی، نقشی اساسی دارند.

Elliot Abrams^{۸۵}

سیاست‌مدار و وکیل نومحافظه‌کار آمریکایی، که در دولت‌های رونالد ریگان، بوش و ترامپ، در وزارت خارجه‌ی آمریکا، سمت‌های متعددی را بر عهده داشت.

Douglas Feith^{۸۶}

سیاست‌مدار آمریکایی که در دولت بوش، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ در سمت undersecretary of defense for policy بود. او هم‌اکنون، عضو ارشد مؤسسه‌ی هادسون (Hudson) که یک اندیشکده با گرایش محافظه‌کاری به شمار می‌آید. داگلاس فیث معروف به این است که در طراحی حمله‌ی آمریکا به عراق نقش به‌سزایی داشته و به نوعی طراح آن بوده‌است.

Irve Lewis "Scooter" Libby^{۸۷}

وکیل آمریکایی که از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ در دولت بوش، رئیس ستاد معاون رئیس‌جمهور دیک چنی، و دستیار رئیس‌جمهور بوده‌است. اسکوتر لیبی، در اکتبر ۲۰۰۵، توسط یک دادگاه عالی فدرال، متهم به پنج اتهام شد، که یکی از آن‌ها مشتمل بود بر کمک به نشت اطلاعات هویتی یک افسر سی‌آی‌ای. او نهایتاً در چهار مورد مجرم شناخته‌شد. اما بوش، از اختیارات رئیس‌جمهور استفاده کرد و حکم سی ماه حبس او را ملغی کرد، اما باقی محکومیت‌های‌اش پابرجا باقی ماند. او در سال ۲۰۱۸ توسط دونالد ترامپ بخشیده‌شد.

Richard Perle^{۸۸}

سیاست‌مدار آمریکایی که در دولت ریگان، دستیار وزیر دفاع در امور استراتژیک بین‌المللی بود. او در دولت بوش، دستیار دونالد رامزفلد (وزیر دفاع) و از طراحان جنگ عراق بود.

Paul Wolfowitz^{۸۹}

سیاست‌مدار آمریکایی که سمت‌های جالب توجهی را از ریاست بانک جهانی گرفته تا قائم‌مقام وزیر دفاع و سفیر آمریکا در اندونزی را بر عهده داشته‌است. او نیز، از جمله طراحان حمله به عراق بود.

David Wurmser^{۹۰}

مشاور امور خاور میانه‌ی دیک چنی در دولت بوش.

نگرش لابی در خصوص اسرائیل، عمدتاً در رسانه‌های جریان اصلی بازتاب می‌یابد، زیر که بیشتر کارشناسان و مفسران آمریکایی طرف‌دار اسرائیل اند. اریک آلترمن^{۹۱} روزنامه‌نگار، می‌نویسد که: «گفتگو در خصوص خاور میانه، در انحصار کارشناس‌هایی است که انتقاد از اسرائیل، در مخیله‌شان هم نمی‌گنجد.» آلترمن، نام ۶۱ «مفسر و ستون‌نویس» را سیاه کرده که «که می‌توان انتظار داشت که بی‌هیچ پرسش، درنگ و تأملی، از اسرائیل حمایت کنند.» در سوی مقابل، آلترمن دریافته که فقط ۵ کارشناس و مفسر اند که پیوسته از اسرائیل انتقاد و از مواضع اعراب پشتیبانی می‌کنند. روزنامه‌ها، گاه‌گاه، متونی از نویسندگان مهمان منتشر می‌کنند که حاوی مطالبی علیه سیاست اسرائیل اند، اما برآیند نظرات و مطالب، آشکارا به نفع اسرائیل است.

این سوگیری به نفع اسرائیل، در هیأت تحریریه و دبیران روزنامه‌ها و مطبوعات اصلی منعکس است. رابرت بارتلی^{۹۲}، دبیر فقیه وال‌استریت ژورنال، گفته بود: «شامیر، شارون، بی‌بی {نتانیاها} - هر چه این‌ها بخواهند، نزد من هم مقبول است.» مایه‌ی شگفتی نیست که وال‌استریت ژورنال، و باقی مطبوعات برجسته نظیر شیکاگو سان تایمز^{۹۳} و واشنگتن تایمز^{۹۴} همواره توسط تحریریه‌هایی اداره می‌شوند که شدیداً طرف‌دار اسرائیل اند. همچنین، مجله‌هایی نظیر کامنتری^{۹۵}، نیویوریک^{۹۶} و ویکلی‌استاندارد^{۹۷}، در هر موقعیتی قویاً از اسرائیل حمایت می‌کنند.

سوگیری تحریریه در نشریات نظیر نیویورک تایمز^{۹۸} هم وجود دارد. نیویورک تایمز، گاهی از سیاست‌های اسرائیل انتقاد می‌کند و بعضی اوقات نیز می‌پذیرد که فلسطینی‌ها دلایل موجهی برای گله و شکایت دارند، اما روی کرد-اش در مجموع بی‌طرفانه نیست. مثلاً، دبیر اجرایی سابق تایمز، ماکس فرانکل^{۹۹}، در خاطرات‌اش، به تأثیری که دیدگاه‌های جانب‌دارانه‌اش از اسرائیل، بر انتخاب‌های تحریریه‌اش داشته، اذعان می‌کند. به گفته‌ی خود فرانکل: «من بسیار بیش از آن چه جرأت به اذعان‌اش داشتم، طرف‌دار اسرائیل بودم.» او ادامه می‌دهد: «به خاطر دانش‌ام در خصوص اسرائیل و روابطی که در اسرائیل داشتم، اغلب مطالب و تفسیرهای مربوط به خاور میانه را خود-ام می‌نوشتم. و چنان که مخاطبان عرب بیش از یهودی‌ها متوجه شدند، این مطالب را، از نظرگاه طرف‌داری از اسرائیل می‌نوشتم.»

^{۹۱} Eric Alterman

مورخ، روزنامه‌نگار و بلاگر آمریکایی و استاد ادبیات انگلیسی و روزنامه‌نگاری در کالج بروکلین است.

^{۹۲} Robert Bartley

^{۹۳} The Chicago Sun Times

^{۹۴} Washington Times

^{۹۵} Commentary

^{۹۶} New Republic

^{۹۷} Weekly Standard

^{۹۸} New York Times

^{۹۹} Max Frankel

پوشش اخبار واقعی که در آن‌ها پای اسرائیل در میان است، در رسانه‌ها، اغلب بی‌طرفانه‌تر از تفسیرهای تحریریه‌ها است، بخشی از این موضوع به این خاطر است که گزارشگران می‌کوشند تا بی‌طرف باشند، اما به این سبب هم است که پوشش اخبار مناطق اشغالی، بدون تأیید و اذعان به رفتار واقعی اسرائیل در این مناطق، دشوار است. برای جلوگیری از انتشار اخبار و گزارش‌هایی که به ضرر اسرائیل انگاشته می‌شود، لابی کارزارهای نامه‌نگاری راه می‌اندازد و علیه پایگاه‌های خبری‌ای که مطالبی منتشر می‌کنند که لابی آن‌ها را ضد-اسرائیلی می‌انگارد، تظاهرات و تحریم سازمان می‌دهد. یکی از مدیران سی.ان.ان. گفته‌است که گاهی اوقات، در یک روز شش هزار ایمیل دریافت می‌کند با این مضمون که فلان خبری که سی.ان.ان. منتشر کرده، ضد-اسرائیلی است. مثلاً، گروه طرف‌دار اسرائیل «کمیته‌ی پوشش دقیق اخبار خاور میانه در آمریکا»^{۱۰۰} (CAMERA) در می ۲۰۰۳، در ۳۳ شهر، در مقابل ایستگاه‌های رادیو ملی عمومی^{۱۰۱}، تجمعاتی را سازمان داد و نیز، کوشید تا حامیان مالی NPR را متقاعد کند که تا زمانی که پوشش خبری این رسانه، از وقایع خاور میانه، نسبت به اسرائیل، همدلانه‌تر نشده، حمایت مالی خود را قطع کنند. مطابق گزارش‌ها، ایستگاه بوستون NPR، در نتیجه‌ی این کارها، نزدیک به ۱ میلیون دلار از کمک‌های مالی‌ای را که دریافت می‌کرد، از دست داد. فشار بر NPR، البته، به سبب فعالیت‌های دوستان اسرائیل در کنگره هم بود که درخواست کرده بودند که از NPR حسابرسی داخلی به عمل آید و بر پوشش‌اش از اخبار خاور میانه، نظارت بیشتری صورت گیرد.

عواملی که ذکر آن‌ها گذشت، می‌توانند به روشن شدن پاسخ این پرسش‌ها کمک کنند که چرا رسانه‌های آمریکایی، این قدر کم از سیاست اسرائیل انتقاد می‌کنند، چرا ندرتاً رابطه‌ی واشنگتن با اسرائیل را به پرسش می‌گیرند، و چرا فقط گاهی نفوذ عمیق لابی بر سیاست ایالات متحده را مورد بحث قرار می‌دهند.

اندیشکده‌هایی که همه یک جور می‌اندیشند

نیروهای طرف‌دار اسرائیل، اندیشکده^{۱۰۲}‌های ایالات متحده را زیر سلطه‌ی خود دارند. این اندیشکده‌ها، نقش مهمی، هم در شکل دادن به گفت‌و-گوهای عمومی، و هم سیاست عملی آمریکا دارند. لابی، در سال ۱۹۸۵، اندیشکده مختص به خود-اش را، ایجاد کرد. در آن سال، WINEP به کمک مارتین ایندیک تأسیس شد. WINEP روابطش با اسرائیل را پنهان می‌کند، و مدعی است که دیدگاه‌هایی «متعادل و واقع‌بینانه» را در خصوص مسائل خاور میانه ارائه

Committee for Accurate Middle East Reporting in America: CAMERA^{۱۰۰}
National Public Radio: NPR^{۱۰۱}
think tank^{۱۰۲}

می‌دهد، اما این گونه نیست. در واقع، WINEP توسط افرادی پشتیبانی مالی و اداره می‌شود که عمیقاً متعهد به پیشبرد سیاست‌های اسرائیل اند.

نفوذ لابی در اندیشکده‌ها، البته فراتر از فقط WINEP است. ظرف ۲۵ سال گذشته، نیروهای طرفدار اسرائیل، سازمان‌هایی نظیر مؤسسه‌ی آمریکن اینترپرایز^{۱۰۳}، مؤسسه‌ی بروکینگز^{۱۰۴}، مرکز سیاست امنیت^{۱۰۵}، بنیاد هریتج^{۱۰۶}، مؤسسه‌ی هادسون^{۱۰۷}، مؤسسه‌ی تحلیل سیاست خارجی^{۱۰۸} و مؤسسه‌ی یهودی امور امنیت ملی^{۱۰۹} (JINSA) را تحت سلطه‌ی خود گرفته‌اند.

تحولات مؤسسه‌ی بروکینگز، شاخص مناسبی برای نمایش نفوذ لابی در اندیشکده‌ها است. سالیان زیادی، کارشناس ارشد این مؤسسه در مسائل خاور میانه، ویلیام بی. کواندت^{۱۱۰}، آکادمیسین ممتاز و از مقامات سابق شورای امنیت ملی آمریکا بود که شهرت به‌سزایی در بی‌طرفی در منازعه‌ی اعراب و اسرائیل داشت. با این حال، امروز، کارهای این مؤسسه‌ی در زمینه‌ی مسائل خاور میانه، توسط مرکز مطالعات خاور میانه‌ی سابان^{۱۱۱} انجام می‌شود که تأمین‌کننده‌ی اعتبار مالی آن، هایم سابان^{۱۱۲}، تاجر ثروتمند آمریکایی-اسرائیلی است که صهیونیستی دوآتشه است. مدیر مرکز سابان، ترجیع‌بند مؤسسات این‌چینی، مارتین ایندیک است. بدین ترتیب، مرکزی که تا پیش از این، یک مؤسسه‌ی بی‌طرف سیاست در امور خاور میانه بود، اکنون بخشی از گروه کُر بزرگتر اتاق‌های فکر حامی اسرائیل است.

انتظام‌بخشی آکادمی

حوزه‌ی دانشگاه‌ها، دشوارترین مجادله را در خصوص خفقان‌سازی درباره‌ی [اقدامات] اسرائیل برای لابی در پی داشته است؛ چرا که آزادی آکادمیک ارزشی بنیانی دارد و همچنین تهدید و به سکوت واداشتن اساتید کار ساده‌ای نیست. با این حال، در دهه‌ی ۱۹۹۰، یعنی هم‌زمان با وقوع فرایند صلح اسلو، انتقادات رادیکالی از اسرائیل صورت نگرفت. در واقع، این انتقادات پس از فروپاشی این صلح و به قدرت رسیدن آریل شارون در اوایل سال ۲۰۰۱ سربرآوردند.

^{۱۰۳} American Enterprise Institute

^{۱۰۴} Brookings Institute

^{۱۰۵} Center for Security Policy

^{۱۰۶} Heritage Foundation

^{۱۰۷} Hudson Institute

^{۱۰۸} The Institute for Foreign Policy Analysis

^{۱۰۹} Jewish Institute for National Security Affairs: JINSA

^{۱۱۰} William B. Quandt

^{۱۱۱} Saban Center For Middle East Studies

^{۱۱۲} Haim Saban

به‌ویژه این نقدها هنگامی قوت گرفتند که ارتش اسرائیل در بهار ۲۰۰۲ مجدد کرانه باختری را اشغال کرد و نیروی عظیمی را علیه انتفاضه دوم به کار گرفت.

بدین ترتیب، لابی برای «پس گرفتن دانشگاه‌ها» مجدانه به صرافت افتاد. ناگهان گروه‌های جدیدی مانند گروه «کاروان برای دموکراسی»^{۱۱۳} ظاهر شدند که سخنرانان اسرائیلی را به کالج‌های ایالات متحده دعوت می‌کردند.^{۱۱۴} گروه‌های رسمی مانند «شورای امور عمومی یهودیان» و سازمان پردیس «هیلل»^{۱۱۵} به میدان آمدند. بنابراین جبهه‌ی جدیدی - از ائتلاف اسرائیل در دانشگاه‌ها - تشکیل شد که وظیفه‌ی هماهنگی گروه‌های متعددی را بر عهده داشت که اکنون درصدد [تمرکز بر] مورد اسرائیل در دانشگاه هستند. در نهایت، آپیک هزینه‌های خود را برای تامین بودجه‌ی برنامه‌های نظارتی‌اش بر فعالیت‌های دانشگاهی و تربیت حامیان جوان اسرائیلی بیش از سه برابر کرد تا «طی برنامه‌ی ملی جذب طرفداران اسرائیل، بتواند دانشجویان حامی اسرائیل را در پردیس دانشگاه‌ها به اندازه‌ی قابل توجهی افزایش دهد».^{۱۱۶}

همچنین این لابی بر متون و نوشته‌های اساتید و محتوای درسی آنان نظارت می‌کند. برای مثال، در سپتامبر ۲۰۰۲، مارتین کرامر و دانیل پایپس، دو نومحافظه‌کار پرشور طرفدار اسرائیل، وبسایتی (Campus Watch) را تأسیس کردند که پرونده‌های دانشگاهیان مظنون را جمع‌آوری می‌کرد و دانشجویان را تشویق می‌کرد تا دیدگاه‌ها یا رفتارهایی را به این وبسایت گزارش دهند که در راستای خصم با اسرائیل قرار می‌گیرند.^{۱۱۷} این تلاش عیان برای ایجاد لیست سیاه و ارباب دانش‌جویان، واکنش‌های تندی را برانگیخت و بعدها پایپس و کرامر را واداشت تا پرونده‌ها

^{۱۱۳} The Caravan for Democracy. م.

^{۱۱۴} الف) جیمز دی. بسر، «نقته‌ی در آتش جنگ‌های دانشگاهی»، هفته‌نامه‌ی هفته‌ی یهود، ۲۵ ژوئیه، ۲۰۰۳. ب) رونالد اس. لادر و جی شوئنشتاین، «بازگشت به مدرسه برای حمایت اسرائیل»، روزنامه‌ی فوروارد، ۱۴ نوامبر ۲۰۰۳. پ) راشل پومرانس، «به گفته‌ی نیروهای اسرائیلی پیروز در نبرد دانشگاهی، دانش‌جویان در جلسات آپیک شرکت می‌کنند»، خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۳۱ دسامبر ۲۰۰۲. ت) دبیرستان‌ها نیز هدف گروه‌های یهودی‌اند. رجوع کنید به ماکس گراس، «ائتلاف حمایت از اسرائیل که دبیرستان‌ها را هدف قرار داده‌است»، روزنامه‌ی فوروارد، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۴. ث) «کارزار جدید طرفداران اسرائیل، دانش‌آموزان دبیرستانی را هدف قرار می‌دهد» خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۲ ژوئن ۲۰۰۴.

^{۱۱۵} موسسه‌ی هیلل (Hillel)؛ بزرگ‌ترین سازمان یهودی در پردیس دانشگاه‌های سراسر جهان. م.
^{۱۱۶} الف) بسر، «تشدید اعمال فشار». در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳، آپیک ۲۴۰ دانشجوی آمریکایی را به واشنگتن دی‌سی آورد تا پس از گذراندن دوره‌ی فشرده‌ی طرفداری [از اسرائیل]، آنها را با هدف جلب نظر سرکرده‌های فعالین دانشجویی به آرمان اسرائیل، به دانشگاه بازگرداند. ب) بسر، «تشدید اعمال فشار»؛ پومرانس، «نیروهای اسرائیلی پیروز شدند». همچنین آپیک در بهار ۲۰۰۵، در کنفرانس سالانه خود میزبان ۱۰۰ رهبر فعال دانشجویی بود (که ۸۰ نفر از آنها یهودی نبودند). پ) ناتانیل پوپر، «گروه‌های طرفدار اسرائیل: در حال اصلاح پردیس‌های دانشگاه‌ها»، روزنامه‌ی فوروارد، ۲۴ ژوئن ۲۰۰۵.

^{۱۱۷} الف) مایکل دابز، «مطالعات خاورمیانه تحت بررسی در ایالات متحده»، واشنگتن پست، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۴. ب) میشل گلدبرگ، «دانشگاه اسامه؟» وبسایت Salon.com، ۶ نوامبر ۲۰۰۳. پ) کریستین مک‌نیل، «جنگ علیه آزادی آکادمیک»، مجله‌ی نیشن، ۱۱ نوامبر ۲۰۰۲. ت) زاخاری لاکمن، «پشت‌پرده‌ی نبرد بر سر سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده»، مجله‌ی آنلاین گزارش خاورمیانه، ژانویه ۲۰۰۴.

را حذف کنند. گرچه این وبسایت همچنان از دانشجویان دعوت می‌کند تا هر رفتار به اصطلاح «ضد اسرائیلی» در دانشگاه‌های ایالات متحده را گزارش کنند.

به علاوه، گروه‌هایی از این لابی، تمرکز خود را بر اساتید مشخص و دانشگاه‌هایی که آنها را استخدام می‌کنند، می‌گذارند. دانشگاه کلمبیا که محقق فقید فلسطینی، یعنی ادوارد سعید را در دانشکده خود جذب کرده بود، هدف مکرر نیروهای طرفدار اسرائیل بوده است. جاناناتان کول، استاد پیشین کلمبیا، گزارش داد که «با اطمینان می‌توان گفت هر بیانیه‌ی عمومی که توسط منتقد ادبی سرشناس، یعنی ادوارد سعید در حمایت از مردم فلسطین منتشر شد، با صدها ایمیل، نامه و حساب‌های روزنامه‌نگارانی مواجه می‌شد که خواستار محکوم، تحریم یا اخراج سعید بودند.»^{۱۱۸} به گفته‌ی کول، وقتی دانشگاه کلمبیا، رشید خالیدی، مورخ دانشگاه شیکاگو را استخدام کرد، «سیلی از شکایت‌های افرادی که با دیدگاه‌های سیاسی او زاویه داشتند، به راه افتاد.» چندین سال بعد، دانشگاه پرینستون نیز زمانی که به فکر جذب خالیدی از کلمبیا بود، با همین مشکل مواجه شد.^{۱۱۹}

یک نمونه‌ی موثق از تلاش برای انتظام آکادمی در اواخر سال ۲۰۰۴ رخ داد؛ زمانی که «پروژه‌ی دیوید» فیلمی پروپاگاندایی تولید کرد که در آن مدعی شده بود اساتید واحدهای [درسی] مطالعات خاورمیانه‌ی دانشگاه کلمبیا، ضدیهودی هستند و دانشجویان یهودی مدافع اسرائیل را مرعوب می‌کنند.^{۱۲۰} پس از آن، دانشگاه کلمبیا در محافل طرفدار اسرائیل همواره به باد انتقاد گرفته می‌شد. تا جایی که کمیته‌ای از دانشکده برای بررسی اتهامات وارده تعیین شد. این کمیته هیچ مدرکی دال بر یهودی‌ستیزی پیدا نکرد و تنها مورد ذکر این احتمال بود که یکی از اساتید به پرسش یک دانشجو «پاسخ تندی داده است».^{۱۲۱} همچنین کمیته دریافت که اساتید متهم، هدف یک کارزار ارباب مشهود بوده‌اند.

^{۱۱۸} جاناناتان آر. کول، «قانون میهن‌پرستان پردیس دانشگاه: دفاع از دانشگاه پس از ۱۱ سپتامبر»، بوستون ریویو، تابستان ۲۰۰۳.
^{۱۱۹} چاناکیا سنی، «نامزدی خالیدی برای کرسی جدید جنرال برپا می‌کند»، دیلی پرینستونین، ۲۲ آوریل ۲۰۰۵. ایدم، «بحث بر سر

نامزدی خالیدی اوج می‌گیرد»، دیلی پرینستونین، ۲۸ آوریل ۲۰۰۵.
^{۱۲۰} الف) رابرت گینز، «نبرد در دانشگاه کلمبیا»، مجله‌ی گزارش واشنگتن در امور خاورمیانه، آوریل ۲۰۰۵، صص ۵۶-۵۷. ب) کارولین گلیک، «دنیای ما: رسوایی کلمبیا»، جروزالم پست، ۴ آوریل ۲۰۰۵. پ) جوزف مساد، «تفتیش عقاید در کلمبیا: هدف قرار دادن دانشگاه»، مجله‌ی کانتریپانچ، ۳ ژوئن ۲۰۰۵. ت) ناتانیل پوپر، «دانشجویان کلمبیا می‌گویند موج عظیم احساسات، واقعیت حاضر در دانشگاه را پنهان می‌کند»، فوروارد، ۱۱ فوریه ۲۰۰۵. ث) اسکات شرمز، «خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا»، مجله‌ی نیشن، ۴ آوریل ۲۰۰۵. ج) چنان وایزمن، «دور از شأن دانشگاه کلمبیا»، جروزالم پست، ۶ فوریه ۲۰۰۵.
^{۱۲۱} «کمیته‌ی شکایت موقت دانشگاه کلمبیا، گزارش نهایی، نیویورک، ۲۸ مارس ۲۰۰۵ (گزیده‌ها)،» مجله‌ی مطالعات فلسطین، جلد. ۳۴، شماره ۴ (تابستان ۱۳۸۴)، صص ۹۰-۱۰۰.

در واقع، گروه‌های یهودی در تلاش بودند کنگره را تحت فشار بگذارند تا مکانیسم‌های نظارتی در اختیار آنان قرار دهد که بتوان به وسیله‌ی آنها بر آنچه اساتید درباره اسرائیل می‌گویند، نظارت داشت. در واقع، شاید این برنامه نگران‌کننده‌ترین وجه کارزار حذف انتقاد از اسرائیل در دانشگاه‌ها باشد.^{۱۲۲} دانشکده‌هایی که سوگیری ضداسرائیلی داشته باشند، از کمک مالی فدرال محروم خواهند شد. تقلاً به قصد کشاندن دولت آمریکا برای انتظام پردیس‌های دانشگاهی هنوز ناکام باقی مانده‌است؛ اما در هر صورت این تلاش، گواهی از نفوذی است که گروه‌های طرفدار اسرائیل برای کنترل این موضوعات دارند.

در نهایت، (علاوه بر تقریباً ۱۳۰ برنامه‌ی مطالعات یهودی که در حال حاضر فعال‌اند) تعدادی از خیرین یهودی، برنامه‌هایی تحت عنوان مطالعات اسرائیل ایجاد کرده‌اند تا تعداد دانش‌پژوهان دوستدار اسرائیل را در پردیس دانشگاه‌ها افزایش دهند.^{۱۲۳} دانشگاه نیویورک در ۱ می ۲۰۰۳ اعلام کرد که «مرکز تاب»^{۱۲۴} برای مطالعات اسرائیل را تأسیس کرده‌است. سپس برنامه‌های مشابهی در سایر دانشگاه‌ها مانند برکلی، براندیس و اموری ایجاد شد. البته مدیران دانشگاهی بر ارزش آموزشی این برنامه‌ها تأکید می‌کنند، اما حقیقت این است که آنها به اندازه‌ی قابل توجهی برای ارتقای وجهه‌ی اسرائیل در دانشگاه‌ها طراحی شده‌اند. ادعای رئیس مرکز تاب، یعنی فرد لافر این است که این مرکز بودجه‌ی لازم برای مرکز دانشگاه نیویورک را به نیت کمک به مقابله با «دیدگاه عربی» تأمین می‌کند. چرا که به زعم وی، در برنامه‌های درسی خاورمیانه در این دانشگاه، عقاید عربی حکم‌فرماند.^{۱۲۵}

در مجموع، لابی تمام تلاش خود را بکار گرفته‌است تا اسرائیل را از تیغ نقد در پردیس‌های دانشگاهی دور نگه دارد. شاید این هدف در آکادمی به اندازه‌ی کیتول هیل موفق نبوده باشد، اما [لابی] مجدانه کوشیده‌است تا هر انتقادی از

^{۱۲۲} الف) گلدبرگ، «دانشگاه اسامه؟»؛ ران کامپیاس، «پس از کسب پیروزی تلاش برای بازبینی، نظارت بر دانشگاه‌ها در سنا تصویب شد»، «خبرگزاری جی‌تی‌ای»، ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵. ب) استنلی کورتز، «اصلاح دانشگاه‌ها: کنگره عنوان ششم را هدف می‌گیرد»، «مجله آنلاین نشنال ریویو»، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۳. پ) مکنیل، «جنگ علیه آزادی آکادمیک»؛ اوری نیر، «گروه‌ها لایحه‌ی نظارت بر دانشگاه‌ها را برمی‌گردانند»، «فورواردر»، ۱۲ مارس ۲۰۰۴. ت) سارا روی، «میانبرها» مجله‌ی نقد کتاب/لندن، ۱ آوریل ۲۰۰۴. ث) آندرس استریندبرگ، «مأموران جدید»، «مجله‌ی امریکن کانسروتیو»، ۲ فوریه ۲۰۰۴.

^{۱۲۳} الف) عدد ۱۳۰ به میشل جی. بارد، «مستمری یا ضعیف: تعریف نقش اساتید در حمایت از اسرائیل در دانشگاه» ارجاع دارد که گزارش آن توسط «ائتلاف اسرائیل در دانشگاه و همکاری آمریکا و اسرائیل» منتشر شده‌است، می ۲۰۰۴، ص ۱۱. همچنین بنگرید به ب) ناچا کاتن، «مرکز نیویورک: الحاقیه‌ای تازه به حوزه‌ی آکادمیک روبه‌رشد»، «فورواردر»، ۲ می ۲۰۰۳. پ) ساموئل جی. فریدمن، «تفکیک حقایق مطالعات اسرائیل از اسطوره‌های سیاسی»، «نیویورک تایمز»، ۱۶ فوریه ۲۰۰۵. ت) جنیفر جاکوبسون، «سیاست مطالعات اسرائیل»، «رویدادنامه‌ی آموزش عالی»، ۲۴ ژوئن ۲۰۰۵، صص ۱۰-۱۲. ث) مایکل سی. کورتزین، «جامعه‌ی یهودی و برج عاج: نیاز فوری برای مطالعات اسرائیل»، «فورواردر»، ۳۰ ژانویه ۲۰۰۴. ج) ناتانیل پوپر، «با افزایش اختلافات، مطالعات اسرائیل در پردیس دانشگاه‌ها منتفع می‌شود»، «روزنامه‌ی فورواردر»، ۲۵ مارس ۲۰۰۵.

^{۱۲۴} مرکز تاب (Taub): مرکز مطالعات سیاست‌گذاری اجتماعی برای مطالعات اسرائیل مدرن. م
^{۱۲۵} به نقل از کاتن، مرکز دانشگاه نیویورک.

اسرائیل توسط اساتید و دانشجویان را خفه کند و بدین ترتیب، امروزه در دانشگاه‌ها نقد اسرائیل، کمتر مجال بروز و ظهور دارد.^{۱۲۶}

ساکت‌کننده‌ی بزرگ

هر بحثی در خصوص نحوه‌ی عملکرد لابی، بدون بررسی یکی از قدرتمندترین سلاح‌های آن، یعنی اتهام یهودی‌ستیزی ناکافی خواهد بود. هر صدایی که از اقدامات اسرائیل انتقاد کند یا اشاره‌ای به نفوذ قابل توجه گروه‌های طرفدار اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده - نفوذ مورد افتخار آپیک - داشته باشد، به احتمال قوی در مظان برجسب یهودی‌ستیز قرار می‌گیرد. در واقع، هر کس که به نوعی از وجود لابی اسرائیل بگوید، در معرض اتهام یهودی‌ستیزی خواهد بود؛ حتی با این وجود که خود رسانه‌های اسرائیلی به «لابی یهودی» آمریکا اذعان می‌کنند. در واقع، لابی به قدرت خود می‌بالد سپس به هر توجیهی که جلب آن شود، حمله‌ور می‌شود. از آنجا که یهودی‌ستیزبودن منفور است و طبعاً هر فرد مسئولی از متهم شدن به آن می‌گریزد، این تاکتیک لابی بسیار مؤثر عمل کرده است.

در سال‌های اخیر، اروپایی‌ها بیش از آمریکایی‌ها از سیاست اسرائیل انتقاد کرده‌اند؛ که متعاقباً برخی آن را به احیای یهودی‌ستیزی در اروپا نسبت می‌دهند. سفیر ایالات متحده در اتحادیه‌ی اروپا در اوایل سال ۲۰۰۴ اظهار کرد: «[از حیث یهودی‌ستیزی] چیزی نمانده که به وخامت دهه‌ی ۱۹۳۰ برسیم».^{۱۲۷} علی‌رغم آن که بررسی مسئله‌ی یهودی‌ستیزی موضوعی پیچیده است، اما شواهد، خلاف آن را نشان می‌دهند. به عنوان مثال، در بهار ۲۰۰۴، زمانی که در فضای آمریکا جو اتهام یهودی‌ستیزی اروپایی‌ها ایجاد شده بود، نظرسنجی‌های مجزایی از افکار عمومی اروپا - توسط اتحادیه‌ی ضدافترا و مرکز تحقیقاتی مردم و مطبوعات پیو^{۱۲۸} - انجام شد؛ نتایج حاکی از آن بود که در واقع یهودی‌ستیزی اروپایی‌ها رو به کاهش است.^{۱۲۹}

^{۱۲۶} الف) جاناتان کسلر، «فعالیت طرفداری از اسرائیل در دانشگاه به موفقیت می‌رسد»، *فوروارد*، ۲۶ دسامبر ۲۰۰۳. ب) پوپر، «ارتقای دانشگاه‌ها؛ بری سیلورمن و رندال کاپلان»، «موفقیت بی‌سروصدای فعالان دانشگاهی طرفدار اسرائیل»، خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۹ می ۲۰۰۵. پ) چنان تیگای، «رویکرد جدید فعالان با بازگشت دانشجویان به پردیس دانشگاه»، خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۱ سپتامبر ۲۰۰۵. با این وجود، محدودیت‌هایی بر راه نفوذ لابی در دانشگاه وجود دارد. رجوع کنید به ث) جو اسکنازی، «کتاب: پردیس کالج‌ها چیزی نمی‌گویند؛ اما مواضع ضداسرائیلی رو به افزایش است»، خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۲۹ نوامبر ۲۰۰۵. ث) گری روزنبلات، «دانشجویان آمریکایی در مقطع تحصیلات تکمیلی دشمن اسرائیل هستند»، *هفته‌نامه‌ی یهود*، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۵.

^{۱۲۷} به نقل از تونی جاد، «واقعاً همه‌چیز را پشت سر گذاشتیم؟» *مجله‌ی نیشن*، ۳ ژانویه ۲۰۰۵.

^{۱۲۸} The Anti-Defamation League and the Pew Research Center. م

^{۱۲۹} الف) اتحادیه‌ی ضدافترا (ADL)، «بررسی نگرش [اروپاییان] نسبت به یهودیان، به اسرائیل و به درگیری اسرائیل و فلسطین در ده کشور اروپایی»، آوریل ۲۰۰۴. ب) پروژه‌ی نگرش جهانی پیو، یک سال پس از جنگ عراق: بی‌اعتمادی به آمریکا در اروپا حتی افزایش هم یافته‌است، خشم مسلمانان همچنان ادامه دارد (واشنگتن، دی‌سی: مرکز تحقیقاتی مردم و مطبوعات پیو، ۱۶ مارس ۲۰۰۴)،

[به عنوان نمونه] فرانسه را در نظر بگیرید؛ که نیروهای طرفدار اسرائیل اغلب آن را یهودی‌ستیزترین دولت اروپایی می‌انگارند. یک نظرسنجی از شهروندان فرانسوی در سال ۲۰۰۲ نشان داد که ۸۹ درصد از آنان مشکلی با زندگی با یهودیان ندارند. ۹۷ درصد بر این باورند که طراحی دیوارنگاره‌های ضدیهودی جرمی جدی است. ۸۷ درصد حمله به کنیسه‌های فرانسوی را خفت‌بار می‌دانند. و ۸۵ درصد از کاتولیک‌های فرانسوی اتهام نفوذ بیش از حد یهودیان در تجارت و امور مالی را رد می‌کنند.^{۱۳۰} لذا جای تعجب ندارد که چرا رئیس جامعه‌ی یهودیان فرانسه در تابستان ۲۰۰۳ اعلام کرد که «فرانسه یهودی‌ستیزتر از آمریکا نیست».^{۱۳۱} طبق گزارش پلیس فرانسه در مقاله‌ی اخیر هآرتس، حوادث یهودی‌ستیزانه در فرانسه در سال ۲۰۰۵ تقریباً ۵۰ درصد کاهش یافته است. این در حالی است که بیشترین جمعیت مسلمان میان کشورهای اروپایی، در فرانسه ساکن‌اند.^{۱۳۲}

سرانجام، ماه گذشته یعنی زمانی که یک یهودی فرانسوی، بی‌رحمانه توسط یک گروه مسلمان به قتل رسید، ده‌ها هزار تظاهرکننده در فرانسه به خیابان‌ها ریختند تا یهودی‌ستیزی را محکوم کنند. علاوه بر این، رئیس‌جمهور ژاک شیراک و نخست‌وزیر وی دومینیک دو ویلپن، هر دو به منظور همبستگی با یهودیان فرانسوی در مراسم عمومی یادبود قربانی شرکت کردند.^{۱۳۳} همچنین شایان ذکر است که در سال ۲۰۰۲، یهودیان بیش از اسرائیل، به آلمان مهاجرت کردند. با توجه این امر، با استناد به مقاله‌ای در روزنامه‌ی یهودی «فوروارد»، می‌توان اذعان داشت که «سریع‌ترین رشد

صص ۴-۵، ۲۶. برای بررسی پیمایش اتحادیه‌ی ضدافترا نگاه کنید به پ) «پیمایش اتحادیه‌ی ضدافترا، کاهش نگرش‌های یهودی‌ستیزانه در ده کشور اروپایی را نشان می‌دهد»، بیانیه‌ی مطبوعاتی ADL، ۲۶ آوریل ۲۰۰۴. ت) شلومو شامیر، «نظرسنجی صورت‌گرفته نشان می‌دهد که دیدگاه‌های یهودی‌ستیزانه در اروپا رو به افول‌اند» هآرتس، ۲۷ آوریل ۲۰۰۴. این یافته‌ها عملاً هیچ تأثیری بر [عقیده‌ی] کارشناسان طرفدار اسرائیل نداشتند؛ چرا همچنان استدلال می‌کردند که یهودی‌ستیزی در اروپا بیدار می‌کند. به عنوان مثال بنگرید به ث) دانیل جی. گلدهاگن، «پاسخ بی‌تأثیر اروپا به یهودی‌ستیزی: کنفرانس در ارائه‌ی درمانی برای مبارزه با بیماری روزافزون [یهودی‌ستیزی] شکست خورده‌است» لس آنجلس تایمز، ۳۰ آوریل ۲۰۰۴. ج) چارلز کراتهامر، «زهر واقعی خاورمیانه»، واشنگتن پست، ۳۰ آوریل ۲۰۰۴.

^{۱۳۰} به گفته‌ی مارتین پرتز، سردبیر نیویوریک‌پلیک: «امروزه مرکز اروپایی یهودی‌ستیزی، درست مانند جمهوری سوم پاریس است». «خاطرات کمبریج: ۶۰ پشیمانی»، هفته‌نامه‌ی نیویوریک‌پلیک، ۲۲ آوریل ۲۰۰۲، ص. ۵۰. داده‌های این بند ارجاع دارد به «یهود ستیزی در اروپا: آیا واقعاً در حال افزایش است؟» هفته‌نامه‌ی اکونومیست، ۴ مه ۲۰۰۲.

^{۱۳۱} الف) به نقل از مارک پرلمن، «رئیس انجمن: فرانسه یهودی‌ستیزتر از آمریکا نیست»، فوروارد، ۱ اوت ۲۰۰۳. همچنین رجوع کنید به ب) فرانسوا بوژون دو استاننگ، «افترا به فرانسه»، واشنگتن پست، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۲. پ) هآرتس، ۱۲ مه ۲۰۰۲، «رئیس جمهور فرانسه، اسرائیل را به برگزاری کارزار ضدفرانسوی متهم کرد».

^{۱۳۲} «پلیس فرانسه: در سال ۲۰۰۵ یهودی ستیزی در فرانسه کاهش چشمگیری یافت» هآرتس، ۱۹ ژانویه ۲۰۰۶.

^{۱۳۳} الف) «تظاهرات فرانسوی‌ها در واکنش به یهودی کشته‌شده»، بی‌بی‌سی آنلاین، ۲۶ فوریه ۲۰۰۶. ب) میشل زلوتوسکی، «یادبود بزرگی که برای یهودیان پارسی برگزار شد»، جروزالم پست، ۲۳ فوریه ۲۰۰۶.

جامعه‌ی یهودی در جهان» رقم خورده است.^{۱۳۴} اگر اروپا واقعاً به [وضعیت یهودستیزانه‌ی] دهه ۱۹۳۰ خود بازمی‌گشت، حتی تصور مهاجرت یهودیان، آن هم در این مقیاس گسترده به آنجا ممکن نبود.

گرچه می‌دانیم که اروپا نیز از آفت یهودی‌ستیزی در امان نیست. در واقع، کسی منکر وجود گروه‌های خودمختار یهودستیز در اروپا (یا آمریکا) نیست؛ اما تعداد این اشخاص ناچیز است و دیدگاه‌های افراطی آنها نیز توسط اکثریت قریب به اتفاق اروپایی‌ها رد می‌شود. همچنین نمی‌توان منکر مواضع یهودی‌ستیزانه‌ی مسلمانان اروپایی شد؛ که ریشه‌ی تحریک برخی از آنها ناشی از برخورد اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها است و برخی دیگر صراحتاً نژادپرستانه‌اند.^{۱۳۵} این مشکل نگران‌کننده، اما کماکان تحت کنترل است. مسلمانان کمتر از پنج درصد از کل جمعیت اروپا را تشکیل می‌دهند و دولت‌های اروپایی به سختی می‌کوشند تا با این مشکل مبارزه کنند. چرا؟ زیرا اکثر اروپایی‌ها مخالف چنین دیدگاه‌های نفرت‌انگیز [نژادپرستانه‌ی] اند.^{۱۳۶} به کوتاه سخن، هنگامی که صحبت از یهودستیزی به میان می‌آید، اروپای امروز با دهه‌ی ۱۹۳۰ خود تفاوت‌های فاحشی دارد.

به این سبب، هنگامی که نیروهای طرفدار اسرائیل تحت فشاراند تا فراتر از ادعاهایشان وارد عمل شوند، از یک «یهودی‌ستیزی جدید» رونمایی می‌کنند که آن را مساوی انتقاد از اسرائیل برمی‌شمارند.^{۱۳۷} به عبارت دیگر، برای آن

^{۱۳۴} الف) آوی بکر، «دروازهای تا ابد باز»، *هآرتص*، ۱۱ ژانویه ۲۰۰۵. ب) ژوزف ژوفه، «اگر نه رنسانس، اما شکوفایی در آلمان امروزی»، *فوروارد*، ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۳. ب) ناتانیل پوپر، «با افزایش جمعیت آلمان، سیاست مهاجران به چشم می‌آید»، *فوروارد*، ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۳. پ) ایلینا سالپتر، «یهودیان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، سکونت در آلمان را به دولت یهودی ترجیح می‌دهند»، *هآرتص*، ۲۸ مه ۲۰۰۵. ت) همچنین، در بهار ۲۰۰۵ *تایمز* لندن گزارش داد که «تقریباً ۱۰۰۰۰۰ یهودی در سال ۲۰۰۵ به روسیه بازگشته‌اند؛ با توجه به سابقه‌ی طولانی یهودی‌ستیزی در این کشور، این رویداد طی سال‌های اخیر، جرقه‌ی رنسانسی چشمگیری را برای زندگی یهودیان رقم می‌زند. ث) جرمی پیچ، «زمانی ناگزیر از ترک [وطن] بودند، اما اکنون یهودیان در حال بازگشت به روسیه، یعنی به سرزمین فرصت‌ها هستند»، *تایمز*، ۲۸ آوریل ۲۰۰۵. همچنین بنگرید به ج) لو کریچفسکی، «نظرسنجی: روس‌ها بیش از آنکه ضدیهود باشند، علیه یهودی‌ستیزی ایستاده‌اند.» خبرگزاری جی‌تی‌وی، ۲ فوریه ۲۰۰۶.

^{۱۳۵} رئیس اداره‌ی آموزش نمایندگی یهودی اخیراً ادغان داشته‌است: «یهودستیزی خشونت‌آمیز امروزی از دو منبع جداگانه سرچشمه می‌گیرد: اسلامگرایان رادیکال در خاورمیانه و اروپای غربی و نیز عوامل نوپای نئونازی در اروپای شرقی و آمریکای لاتین.» جاناتان اشنايدر، «یهودستیزی؛ همچنان یک مشکل جهانی است»، *جروزالم پست*، ۲۶ ژانویه ۲۰۰۶.

^{۱۳۶} در نظرسنجی ADL در آوریل ۲۰۰۴، در پیمایش «نگرش نسبت به یهودیان، به اسرائیل و به درگیری فلسطین و اسرائیل در ده کشور اروپایی»، این سؤال مطرح شد که: «به نظر شما، این موضوع بسیار مهم، تا حدودی مهم، تا حدودی بی‌اهمیت یا کاملاً بی‌اهمیت است که دولت ما در مبارزه با یهودی‌ستیزی در کشور نقشی ایفا کند؟» درصد افرادی که پاسخ بسیار مهم یا تا حدودی مهم دادند، عبارتند از: ایتالیا (۹۲٪)، بریتانیا (۸۳٪)، هلند (۸۳٪)، فرانسه (۸۲٪)، آلمان (۸۱٪)، بلژیک (۸۱٪)، دانمارک (۷۹٪)، اتریش (۷۶٪)، سوئیس (۷۴٪)، اسپانیا (۷۳٪). رجوع کنید به ص ۱۹.

^{۱۳۷} الف) فیلیس چسلر، «یهودی‌ستیزی جدید: بحران کنونی و آنچه باید در مورد آن انجام داد» (سافرانسیسکو: جاسی-باس، ۲۰۰۳). ب) هیلل هاوکن، «بازگشت یهودی‌ستیزی: ضد اسرائیل بودن یعنی ضد یهود بودن»، *وال استریت ژورنال*، ۵ فوریه ۲۰۰۲. پ) بری کوزمین و پل ایگاتسکی، «یهودی‌هراسی - نه یهودی‌ستیزی والدین‌تان»، *هآرتص*، ۳ ژوئن ۲۰۰۳. ت) آمنون روبینشتاین، «مبارزه با یهودی‌ستیزی جدید»، *هآرتص*، ۲ دسامبر ۲۰۰۳. ث) گابریل شونفلد، بازگشت یهودی‌ستیزی

که طبق این تعریف، برچسب «ضدیهودی» بخورید، فقط کافی است که از سیاست اسرائیل انتقاد کنید. اخیراً، هنگامی که کاترپیلار اقدام به ساخت بولدوزرهایی کرد که برای تخریب خانه‌های فلسطینی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، شورای کلیسای انگلستان رأی به جدایی از این شرکت داد. در واکنش به این تصمیم، خاخام اعظم گله کرد که این اقدام، ناگوارترین پیامدها را بر روابط یهودی و مسیحی در بریتانیا در پی خواهد داشت. در حالی که خاخام تونی بایفیلد، رئیس جنبش اصلاحات، اظهار داشت که «در بطن جامعه، و حتی در رده‌های متوسط کلیسایی، نگرش‌های ضدصهیونیستی بی‌پرده در جوار یهودستیزی نفس می‌کشند.»^{۱۳۸} با این حال، کلیسا نه مرتکب اقدامی ضدصهیونیستی شده بود و نه یهودی‌ستیزی؛ [این تصمیم] صرفاً اعتراضی به سیاست اسرائیل بود.^{۱۳۹}

در ضمن، منتقدان اسرائیل متهم می‌شوند که اسرائیل را با معیاری ناعادلانه قضاوت می‌کنند یا [اساساً] حق وجود آن را زیر سوال می‌برند. اما اینها نیز اتهامات موهومی‌اند؛ [چرا که] منتقدان غربی اسرائیل به ندرت حق موجودیت آن را زیر سوال می‌برند. در عوض، آن چه به پرسش کشیده می‌شود، رفتار اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها است که انتقادی مشروع به شمار می‌آید: اسرائیلی‌ها خودشان آن را زیر سوال می‌برند. لذا اسرائیل ناعادلانه قضاوت نمی‌شود. در عوض، رفتار اسرائیل در نسبت با فلسطینی‌ها انتقاداتی را برمی‌انگیزد؛ زیرا در مغایرت با هنجارهای پذیرفته‌شده‌ی حقوق بشر و قوانین بین‌المللی است و همچنین با اصل تعیین سرنوشت ملی مغایرت دارد. اسرائیل تنها دولتی نیست که بنا بر این دلایل با انتقاد تند مواجه می‌شود.

(سافرانسیسکو: انکاونتر بوکس، ۲۰۰۳). ج) ناتان شرانسکی، «یهودی‌ستیزی مشکل ماست»، *هآرتص*، ۱۰ آگوست ۲۰۰۳. چ) یایر شلیگ، «جهانی پاک از دولت یهود»، *هآرتص*، ۱۸ آوریل ۲۰۰۲. ح) یایر شلیگ، «دشمنان، داستانی پساملی»، *هآرتص*، ۸ مارس ۲۰۰۳. برای نقد این دیدگاه، رجوع کنید به: الف) آکیوا الدار، «یهودی‌ستیزی می‌تواند خودخواهانه باشد»، *هآرتص*، ۳ مه ۲۰۰۲. ب) برایان کنگ، «افسانه یهودی‌ستیزی جدید»، *نیشن*، ۲ فوریه ۲۰۰۴. پ) رالف نادر، «انتقاد از اسرائیل یهودی‌ستیزی نیست»، *کانتربانچ*، ۱۷/۱۶ اکتبر ۲۰۰۴. ت) ویراست هانری پیکوتو و میچل پلینتیک، بازتعریف یهودی‌ستیزی: دیدگاه‌های جایگزین یهودی (اوکلند، کالیفرنیا: صدای یهودی برای صلح، ۲۰۰۴). و به ویژه ث) فینکلشتاین، «فراتر از گستاخی»، فصول ۱ تا ۳.

^{۱۳۸} الف) هلن نوجنت، «خاخام اعظم، کلیسا را بر سر رأی‌دادن به دارایی‌های اسرائیل سلاخی می‌کند»، *تایمز آنلاین*، ۱۷ فوریه ۲۰۰۶. همچنین بنگرید به ب) بیل باوئر، «ساکس پس از رأی‌گیری اتحادیه درباره‌ی سرمایه‌گذاری‌زدایی به دنبال مذاکره است»، *چرچ تایمز*، ۲۴ فوریه ۲۰۰۶. پ) «حرکت بولدوزر» بر اساس جهل»، همان. ت) روث گلدهیل، «کلیسا ملزم به تجدیدنظر در سرمایه‌گذاری با اسرائیل شد»، *تایمز آنلاین*، ۲۸ مه ۲۰۰۵. ث) ایرنه لنگستر، «انگلیکان‌ها به یهودیان خیانت کرده‌اند»، *دانلود شده از وب سایت Moriel Ministries (بریتانیا)*، ۲۰ فوریه ۲۰۰۶. ج) «حمله‌ی خاخام اعظم بریتانیا به انگلیکن‌ها بر سر رأی عدم سرمایه‌گذاری اسرائیل» *هآرتص*، ۱۷ فوریه ۲۰۰۶.

^{۱۳۹} در نامه‌ای به تاریخ ۱۰ فوریه ۲۰۰۶ که از سوی اسقف اعظم کانتربری (دکتر روان ویلیامز) خطاب به خاخام اعظم انگلیس (جاناتان ساکس) نگاشته شده‌بود، این نکته به وضوح قید شده‌است که آماج نقد کلیسای انگلستان صرفاً سیاست اسرائیل بود و شامل یهودستیزی نمی‌شد. برای بررسی یک کپی از این نامه بنگرید به «اسقف اعظم: فراخوان مجمع عمومی ابراز نگرانی بود»، ۱۰ فوریه ۲۰۰۶، *دانلود شده از وبسایت Church of England*، ۲۰ فوریه ۲۰۰۶.

در مجموع، سایر لابی‌های اتنیکی [دیگر] صرفاً می‌توانند رویای داشتن چنین نیروی سیاسی حاضر در خدمت سازمان‌های طرفدار اسرائیل را در سر پیورراندند. بنابراین سوال این است که لابی چه تأثیری بر سیاست خارجی آمریکا دارد؟

موش‌ها می‌خورند شراب

اگر تأثیر لابی محدود به کمک‌های اقتصادی ایالات متحده به اسرائیل بود، می‌توان گفت نفوذ آن چندان نگران‌کننده نیست. کمک‌های خارجی ارزشمنداند، اما نه به اندازه‌ای که تنها ابرقدرت جهان، تمام امکانات همه‌جانبه‌اش را در اختیار اسرائیل قرار دهد. بر این اساس، لابی به دنبال آن است تا عناصر اصلی سیاست ایالات متحده در خاورمیانه را نیز تعیین کند. به ویژه، [تاکنون] در زمینه‌ی متقاعد کردن رهبران آمریکایی موفق عمل کرده‌است؛ تا حمایت آنان را به منظور سرکوب مداوم فلسطینیان جلب کرده و همچنین دشمنان اصلی [اسرائیل در] منطقه یعنی ایران، عراق و سوریه را هدف نقدهای رادیکال قرار دهد.

تخریب وجهه‌ی فلسطینی‌ها

گرچه امروزه در خاطره‌ها باقی نمانده، اما در پاییز ۲۰۰۱، و به ویژه در بهار ۲۰۰۲، دولت بوش با توقف سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی، و حمایت از برپایی یک دولت فلسطینی، تلاش کرد تا از احساسات ضدآمریکایی در جهان عرب بکاهد و حمایت از گروه‌های تروریستی مانند القاعده را تضعیف کند.

بوش اهرم فشار بالقوه‌ی عظیمی در اختیار داشت؛ او از این امکان برخوردار بود که تهدید کند حمایت اقتصادی و دیپلماتیک ایالات متحده از اسرائیل را محدود خواهد کرد و مردم آمریکا نیز تقریباً به طور قطع از این تصمیم وی حمایت می‌کردند. طبق گزارش یک نظرسنجی در ماه مه ۲۰۰۳، بیش از ۶۰ درصد از آمریکایی‌ها مایل‌اند در صورت مقاومت در برابر فشار ایالات متحده به منظور حل اختلاف [میان فلسطین و اسرائیل]، از کمک به اسرائیل خودداری کنند و در میان «فعالین سیاسی» آمریکایی، این تعداد به ۷۰ درصد افزایش می‌یافت.^{۱۴۰} در واقع، ۷۳ درصد بر این باور بودند که ایالات متحده نباید از هیچ یک از طرفین حمایت کند.

^{۱۴۰} الف) استیون کول (محقق اصلی)، «نظر آمریکایی‌ها در خطمشی خاورمیانه» (طرح نگرش‌های سیاست بین‌المللی، دانشگاه مرلند، ۳۰ می ۲۰۰۳)، صفحات ۹-۱۱، ۱۸-۱۹. همچنین نگاه کنید به ب) استیون کول و همکاران، «نظر آمریکایی‌ها در مورد درگیری اسرائیل و فلسطین» (طرح نگرش‌های سیاست بین‌المللی، دانشگاه مرلند، ۶ مه ۲۰۰۲). یک نظرسنجی انجام‌شده توسط [سنجش] افکار عمومی اتحادیه‌ی ضدافترا در سال ۲۰۰۵، نشان داد که ۷۸ درصد از آمریکایی‌ها معتقدند که دولت آنها نباید از اسرائیل و فلسطینی‌ها

با این حال، دولت بوش موفق به تغییر در سیاست‌های اسرائیل نشد و در عوض، واشنگتن از رویکرد تندروی اسرائیل حمایت کرد. همچنین با گذشت زمان دولت آمریکا، برای اخذ این رویکرد همان توجیهات اسرائیل را اقتباس کرد، تا جایی که رتوریک ایالات متحده و اسرائیل مشابه یکدیگر گردید. در فوریه ۲۰۰۳، تیتز یک واشنگتن پست این وضعیت را تلخیص کرد: «موضع بوش و شارون در سیاست خاورمیانه تقریباً یکسان است».^{۱۴۱} عامل اصلی این تحول چیزی جز لابی نیست.

ماجرای تغییر روند سیاست‌های بوش از اواخر سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد؛ یعنی زمانی که وی شارون، نخست وزیر اسرائیل را تحت فشار قرار داد تا در سرزمین‌های اشغالی‌اش خویشتن‌داری ورزد. همچنین با وجود مواضع قویاً انتقادی بوش نسبت به رهبری یاسر عرفات، شارون را واداشت تا به شیمون پرز، وزیر امور خارجه‌ی اسرائیل اجازه دهد با عرفات دیدار کند.^{۱۴۲} همچنین حمایت علنی خود از ایجاد دولت مستقل فلسطین را اعلام کرد.^{۱۴۳} شارون در واکنش به نگرانی برآمده از این تحولات، بوش را متهم کرد که می‌کوشد «اعراب را به هزینه‌ی ما راضی نگه دارد» و هشدار داد که اسرائیل «چکسلواکی نخواهد بود».^{۱۴۴}

حمایت کند. نظرسنجی «نگرش آمریکا نسبت به اسرائیل و خاورمیانه» در ۱۸ تا ۲۵ مارس ۲۰۰۵ و ۱۹ تا ۲۳ ژوئن ۲۰۰۵ توسط گروه ارتباطات مارتیلا برای اتحادیه‌ی ضدافترا انجام شد.

^{۱۴۱} رابرت جی. کایزر، «موضع بوش و شارون در سیاست خاورمیانه تقریباً یکسان است»، *واشنگتن پست*، ۹ فوریه ۲۰۰۳.

^{۱۴۲} الف) لی هاکستادر و دانیل ویلیامز، «اسرائیل می‌گوید بهای ائتلاف را پرداخت نخواهد کرد»، *واشنگتن پست*، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱. ب) جاناتان کارپ، «پیرو مخالفت با نگرانی‌های ایالات متحده، شارون مذاکرات صلح را لغو کرد»، *وال استریت ژورنال*، ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۱؛ پ) توماس اولیفانت، «تعادل ظریف»، *بوستون گلوب*، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱: «فرصت اسرائیل»، *سرمقاله‌ی لس‌آنجلس تایمز*، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱.

^{۱۴۳} کورت آیکنوالد، «دوستگی یهودیان آمریکایی بر سر تغییر موضع واشنگتن در مورد دولت فلسطین»، *نیویورک تایمز*، ۵ اکتبر ۲۰۰۱. در همان زمان، نخست وزیر، یعنی تونی بلر «قاطع‌ترین حمایت بریتانیا از تشکیل دولت فلسطین» را داشت. مایکل دابز، «بلر از ایجاد دولت مستقل فلسطین حمایت می‌کند»، *واشنگتن پست*، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۱.

^{۱۴۴} جیمز بنت، «شارون، مونخ را فرا می‌خواند که به ایالات متحده در مورد «مماشات» [اش با فلسطین] هشدار دهد»، *نیویورک تایمز*، ۵ اکتبر ۲۰۰۱. ب) جین پرلز و کاترین کیو سیلی. «ایالات متحده سرسختانه شارون را به دلیل انتقاد از بوش توبیخ می‌کند و آن را «غیرقابل قبول» می‌خواند»، *نیویورک تایمز*، ۶ اکتبر ۲۰۰۱. پ) شلومو شامیر، «یهودیان آمریکا: شارون از تمایزگذاری میان تروریسم «نگران است»، *هآرتص*، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱. ت) آلن سپرس و لی هاکستادر، «سخنرانی شارون ایالات متحده را مغشوش می‌سازد»، *واشنگتن پست*، ۶ اکتبر ۲۰۰۱. برای بررسی شواهدی مبنی بر نگرانی‌های مشابه شارون از سوی دیگر اسرائیلی‌ها، مراجعه کنید به ث) مقاله‌ی اسرائیل هارل، «درس‌هایی از جنگ بعدی» *هآرتص*، ۶ اکتبر ۲۰۰۱.

با استناد به گزارش‌های موجود، بوش از این که شارون وی را به نویل چمبرلین^{۱۴۵} تشبیه کرده بود، به خشم آمده بود و آری فلیشر، سخنگوی کاخ سفید، اظهارات شارون را «غیرقابل مباحثات» خواند.^{۱۴۶} نخست وزیر اسرائیل عذرخواهی صوری کرد، اما به سرعت با لابی ائتلاف کرد تا دولت بوش و مردم آمریکا را متقاعد سازد که ایالات متحده و اسرائیل در معرض تهدید مشترکی از سوی تروریسم هستند.^{۱۴۷} مقامات اسرائیلی و نمایندگان لابی بارها تاکید کردند که حقیقتاً تفاوتی بین عرفات و اسامه بن لادن وجود ندارد و مُصر بودند که آمریکا و اسرائیل بایستی رهبر منتخب فلسطین را منزوی و طرد کنند.^{۱۴۸}

لابی نیز فعالیت خود را در مجلس آغاز کرد. در ۱۶ نوامبر، ۸۹ سناتور با ارسال نامه‌ای، از بوش به دلیل امتناع از ملاقات با عرفات تمجید کردند، اما همچنین از ایالات متحده درخواست کردند که مانع انتقام‌گیری اسرائیل از فلسطینی‌ها نشود. اصرار آنان بر آن بود که دولت آمریکا علناً حمایت سرسختانه‌ی خود از اسرائیل را اعلام کند. به گزارش نیویورک تایمز، نامه‌ی سناتورها «پیرو جلسه‌ی دو هفته‌ی پیش رهبران جامعه‌ی یهودی آمریکا و سناتورهای تاثیرگذار» نگاشته شد و سازمان آپیک «نقش اصلی را در ارائه‌ی مشاوره و تنظیم محتوای آن نامه داشت.»^{۱۴۹}

در اواخر نوامبر بود که روابط بین تل آویو و واشنگتن به میزان قابل توجهی بهبود یافت. این امر تا حدی ناشی از تلاش‌های لابی برای تغییر سیاست ایالات متحده نسبت به اسرائیل بود. لیکن تحت تاثیر پیروزی اولیه‌ی آمریکا در افغانستان نیز قرار داشت؛ زیرا این پیروزی نیاز به حمایت محتمل از اعراب، در برابر القاعده را بلاموضوع می‌ساخت. شارون در اوایل دسامبر از کاخ سفید دیدن کرد و با بوش نشستی دوستانه داشت.^{۱۵۰}

^{۱۴۵} چمبرلین به موجب امضای توافق‌نامه‌ی مونیخ به کوتاه آمدن در برابر هیتلر متهم بود. م
^{۱۴۶} الف) جک دانلی، «ملتی که قرار است شارون را به سمت توافق براند»، *بوستون گلوب*، ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱. ب) آلن سپیرس و لی هاکستادر، «سخنرانی شارون ایالات متحده را مغشوش می‌سازد». پ) پرلز و سیلی، «ایالات متحده سرسختانه شارون را توبیخ می‌کند.»

^{۱۴۷} الف) لی هاکستادر، «عذرخواهی شارون بر سر جنجال‌اش با ایالات متحده»، *واشنگتن پست*، ۷ اکتبر ۲۰۰۱. ب) سرژ اشممان، «شارون با برانگیختن مونیخ، از تردیدهای اسرائیل پرده برمی‌دارد»، *نیویورک تایمز*، ۶ اکتبر ۲۰۰۱.

^{۱۴۸} الف) آلف بن، «تحلیل: به هر دری زدن»، *هآرتص*، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱. ب) «گزیده‌هایی از گفتگوی شارون»، *نیویورک تایمز*، ۴ دسامبر ۲۰۰۱. پ) ویلیام سفایر، «اسرائیل یا عرفات»، *نیویورک تایمز*، ۳ دسامبر ۲۰۰۱.

^{۱۴۹} الین اسکویلینو، «سناتورها از بوش می‌خواهند اسرائیل نشود»، *نیویورک تایمز*، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱.

^{۱۵۰} الف) دانا میلبانک، «تساهل سخنگوی دولت بوش در مورد حمله‌ی اسرائیل»، *واشنگتن پست*، ۳ دسامبر ۲۰۰۱. ب) سفیره، «اسرائیل یا عرفات»؛ دیوید سنگر، «ایالات متحده بر سر تنگنای بحران تروریسم اسرائیل»، *نیویورک تایمز*، ۴ دسامبر ۲۰۰۱.

با این حال، از آوریل ۲۰۰۲، پس از آغاز عملیات دفاعی توسط ارتش اسرائیل، اشغال مجدد و کنترل تقریباً تمام مناطق اصلی فلسطین در کرانه باختری، مشکلات بار دیگر سر برآوردند.^{۱۵۱} بوش واقف بود که اقدامات اسرائیل به وجهه‌ی آمریکا در جهان عرب و اسلام لطمه می‌زند و به جنگ علیه تروریسم خدشه وارد می‌کند. بنابراین در ۴ آوریل خواستار «توقف تجاوز و آغاز عقب‌نشینی» از شارون شد. دو روز بعد، وی با تأکید بر این پیام متذکر شد که این [اخطار] به معنای «عقب‌نشینی بی‌درنگ» است. در ۷ آوریل، کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی بوش، خطاب به خبرنگاران گفت: «بی‌درنگ»، به معنای بدون ذره‌ای درنگ است؛ یعنی هم‌اکنون. در همان روز، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، یعنی کالین پاول، عازم خاورمیانه شد تا طرفین درگیر را به هدف توقف جنگ و آغاز مذاکرات تحت فشار قرار دهد.^{۱۵۲}

اسرائیل و لابی وارد عمل شدند. یک هدف کلیدی، کالین پاول بود که از سوی مقامات طرفدار اسرائیل در دفتر معاون رئیس جمهور چنی و پنتاگون، و همچنین کارشناسان نومحافظه کار مانند رابرت کاگان و ویلیام کریستول شدیداً در معرض تهدید قرار گرفت. پاول به این متهم شد که «عملاً تمایز بین تروریست‌ها و کسانی که علیه تروریست‌ها می‌جنگند را از بین برده است».^{۱۵۳} هدف دوم خود شخص بوش بود؛ که توسط رهبران یهود و یکی از اجزای اساسی

^{۱۵۱} الف) کیت بی. ریچبورگ و مولی مور، «اسرائیل درخواست‌های مبنی بر خروج نیروهایش را رد می‌کند»، *واشنگتن پست*، ۱۱ آوریل ۲۰۰۲. تمام نقل‌قول‌های این پاراگراف از فرید زکریا، «تحقیر کالین پاول: بوش باید آشکارا از وزیر امور خارجه‌اش حمایت کند. در غیر این صورت، باید به فکر جدیدی باشد»، *نیوزویک*، ۲۹ آوریل ۲۰۰۲. همچنین نگاه کنید به ب) مایک آلن و جان لنکستر، «شارون سرکش حمایت خود در کاخ سفید را از دست می‌دهد»، *واشنگتن پست*، ۱۱ آوریل ۲۰۰۲، که خشم دولت بوش از شارون را توصیف می‌کند.

^{۱۵۲} شایان ذکر است که مردم آمریکا عموماً از تلاش‌های بوش برای فشار بر اسرائیل در بهار ۲۰۰۲ حمایت می‌کردند. الف) نظرسنجی مشترک تایم/سی‌ان‌ان که در ۱۰ و ۱۱ آوریل انجام شد، حاکی از آن است که ۶۰ درصد آمریکایی‌ها احساس می‌کنند که کمک‌های آمریکا به اسرائیل باید در صورت امتناع شارون از عقب‌نشینی از مناطق فلسطینی به‌تازگی اشغال‌شده، برچیده شده یا دست‌کم کاهش یابد. «نظرسنجی: آمریکایی‌ها از برچیدن کمک به اسرائیل حمایت می‌کنند»، *رویترز*، ۱۲ آوریل ۲۰۰۲؛ نشریه‌ی خبری AFP، ۱۳ آوریل ۲۰۰۲. همچنین بنگرید به ب) اسرائیل و فلسطینیان (پیمایش نگرش‌های سیاست بین‌المللی، دانشگاه مرلند، آخرین به‌روزرسانی در ۱۵ اوت ۲۰۰۲). علاوه بر این، ۷۵ درصد از شرکت‌کنندگان در نظرسنجی معتقد بودند که پاول باید هنگام بازدید از اسرائیل، با عرفات نیز ملاقات کند. در مورد شارون، تنها ۳۵ درصد او را قابل اعتماد می‌دانستند؛ در حالی که ۳۵ درصد دیگر وی را یک جنگ‌طلب، ۲۰ درصد او را تروریست و ۲۵ درصد او را دشمن آمریکا می‌دانستند.

^{۱۵۳} الف) ویلیام کریستول و رابرت کاگان، «دستیاران ارشد کاخ سفید: تعارف را کنار بگذار!»، *هفته‌نامه‌ی استاندارد*، ۱۱ آوریل ۲۰۰۲. برای توصیف دقیق فشاری که لابی بر پاول، در زمان حضور او در خاورمیانه وارد می‌کرد، مراجعه کنید به ب) باب وودوارد، «بوش در جنگ» (نیویورک: سیمون و شوستر، ۲۰۰۲)، صص ۳۲۳-۳۲۶. همچنین نگاه کنید به پ) جان سیمپسون، «قدرت رهبر اسرائیل در واشنگتن بیشتر از پاول است»، *ساندی تلگراف* (لندن)، ۱۴ آوریل ۲۰۰۲، که کنفرانس مطبوعاتی مشترک پاول و شارون را با ذکر این نکته تشریح می‌کند: «مطمئناً زبان، بدن و کلام وزیر امور خارجه، شبیه به مأموری نیست که آمده باشد تا از طرف مقابل توضیح بخواهد. برعکس، آقای پاول متعلق و متواضع به نظر می‌رسید. [چرا که] بدون شک از میزان حمایتی که در واشنگتن از آقای شارون می‌شود و میزان نفوذ دوستان وی بر رئیس جمهور آنجا مطلع است.» همچنین شایان ذکر است که بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر سابق اسرائیل، که در آن زمان پرونده‌ی اسرائیل را در ایالات متحده مطرح می‌کرد، حتی قبل از ورود پاول به اسرائیل متذکر شده بود

پایگاه سیاسی خود، یعنی اوانجلیست‌ها، تحت فشار بود. به ویژه تام دی‌لی و دیک آرمی صریحاً از نیاز به حمایت از اسرائیل دفاع کرده و دی‌لی و رهبر اقلیت‌ها در مجلس سنا، یعنی ترنت لات، پس از بازدید از کاخ سفید، شخصاً به بوش هشدار دادند که از موضع خود نسبت به اسرائیل عقب بنشیند.^{۱۵۴}

نخستین نشانه‌ی مبنی بر عقب‌نشینی بوش، در ۱۱ آوریل رخ داد - تنها یک هفته پس از آن که خواستار عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل از شارون شده بود؛ - یعنی زمانی که آری فلیشر اظهار داشت رئیس‌جمهور، شارون را «مرد صلح» می‌خواند.^{۱۵۵} پس از بازگشت پاول از ماموریت نافرجام خود، بوش این اظهارات را علناً تکرار کرد و نزد خبرنگاران اعلام کرد که شارون به درخواست او برای عقب‌نشینی کامل و فوری، پاسخ راضی‌کننده‌ای داده است.^{۱۵۶} این در حالی است که شارون چنین نکرده بود، اما رئیس‌جمهور آمریکا دیگر تمایلی به پرداختن به این موضوع نداشت.

در همین حال، مجلس نیز در حال حمایت از شارون بود؛ در ۲ مه، علی‌رغم مخالفت‌های دولت، دو قطعنامه تصویب کرد که مجدداً حمایت از اسرائیل را تأیید کرد. (رای سنا ۹۴ به ۲ بود؛ در مجلس نمایندگان ۳۵۲-۲۱ تصویب شد). هر دو قطعنامه تأکیدی بودند از این که آمریکا «متحد اسرائیل خواهد بود» و به نقل از قطعنامه‌ی مجلس، این دو کشور، «اکنون درگیر مبارزه‌ای مشترک علیه تروریسم هستند». همچنین مجلس «حمایت مستمر یاسر عرفات از ترور» را به

که سفر او «هیچ ارزشی نخواهد داشت.» (ت) الین اسکویلینو، «به گفته‌ی نتانیاهو، مأموریت پاول «هیچ ارزشی ندارد»؛ وی بر تبعید عرفات تأکید می‌کند»، نیویورک تایمز، ۱۱ آوریل ۲۰۰۲.

^{۱۵۴} الف) جیمز دی. بسر، «بدون والس تنسی»، هفته‌نامه‌ی هفته‌ی یهود، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۲. همچنین رجوع کنید به ب) مایک آلن و جولیت ایلپرین، «کاخ سفید و تاخیر در فرجه»، واشنگتن پست، ۲۶ آوریل ۲۰۰۲. پ) جودیت ایلپرین و هلن دوار، «قانون‌گذاران حمله‌ی اسرائیل را تأیید می‌کنند»، واشنگتن پست، ۳ مه ۲۰۰۲. بوش نه تنها از جانب قانون‌گذاران، بلکه از جانب رهبران یهودی و اوانجلیست‌ها نیز شدیداً تحت فشار بود. رجوع کنید به ت) مایک آلن و جان لنکستر، «شارون سرکش حمایت خود در کاخ سفید را از دست می‌دهد»، واشنگتن پست، ۱۱ آوریل ۲۰۰۲. ث) دن بالز، «بیانیه‌ی بوش در مورد خاورمیانه نشان‌دهنده‌ی تنش در حزب جمهوری‌خواه است»، واشنگتن پست، ۷ آوریل ۲۰۰۳. ج) الیزابت بامیلر، «بوش معاون خود را برای سخنرانی به تجمعات می‌فرستد تا خشم روبه‌رشد را سرکوب کند»، نیویورک تایمز، ۱۶ آوریل ۲۰۰۲. چ) بردلی برستون، «پیشینه: آیا بوش می‌تواند شارون را به منظور برقراری صلح تحت فشار قرار دهد؟»، هآرتص، ۶ مه ۲۰۰۲. ح) آکیوا الدار، «بوش و اسرائیل، ۱۹۹۱ و ۲۰۰۲»، هآرتص، ۶ مه ۲۰۰۲. خ) آلیسون میچل، «رهبران سیاسی ایالات متحده اکنون به دنبال اتحاد در خاورمیانه هستند»، واشنگتن پست، ۱۲ آوریل ۲۰۰۲. د) ویلیام سافایر، «در باب متحدبودن»، نیویورک تایمز، ۱۱ آوریل ۲۰۰۲. ذ) آلن سیپرس، «دودستگی در سیاست، تلاش‌های پاول در خاورمیانه را بی‌اثر می‌سازد»، واشنگتن پست، ۲۶ آوریل ۲۰۰۲. و) آلن سیپرس و کارن دی‌یانگ، «آمریکا به تلاش برای صلح ادامه می‌دهد»، واشنگتن پست، ۹ مه ۲۰۰۲.

^{۱۵۵} الف) رندال میکلسن، «کاخ سفید شارون را «مرد صلح» می‌خواند»، رویترز، ۱۱ آوریل ۲۰۰۲. ب) بیل سامون، «کاخ سفید موضع خود در قبال اسرائیل را تلطیف می‌کند»، واشنگتن تایمز، ۱۲ آوریل ۲۰۰۲.

^{۱۵۶} الف) پیتر اسلوین و مایک آلن، «بوش: شارون «مرد صلح» است»، واشنگتن پست، ۱۹ آوریل ۲۰۰۲. ب) دیوید سانگر، «رئیس‌جمهور تلاش‌های پاول در خاورمیانه را می‌ستاید». نیویورک تایمز، ۱۹ آوریل ۲۰۰۲. ب) برای بررسی متن پیداشده از کنفرانس مطبوعاتی، نگاه کنید به پ) «بوش و پاول درباره‌ی خاورمیانه گفتگو می‌کنند»، کاخ سفید، دفتر دبیر مطبوعاتی، ۱۸ آوریل ۲۰۰۲.

عنوان عنصر اصلی مسئله‌ی تروریسم محکوم کرد.^{۱۵۷} پس از گذشت چند روز، یک هیئت دو حزبی کنگره در یک ماموریت حقیقت‌یاب در اسرائیل علناً اعلام کرد که شارون باید در برابر فشارهای ایالات متحده مبتنی بر مذاکره با عرفات مقاومت کند.^{۱۵۸} در ۹ مه، یک کمیته‌ی فرعی تخصیص بودجه از مجلس نمایندگان جلسه‌ای تشکیل داد تا در خصوص اعطای ۲۰۰ میلیون دلار اضافی به اسرائیل برای مبارزه با تروریسم تصمیم‌گیری کند. با وجود مخالفت کالین پاول، لابی، -درست نظیر نقشی که در نگارش دو قطعنامه‌ی مجلس داشت- از این تصمیم نیز حمایت کرد.^{۱۵۹} در نتیجه این پاول بود که شکست خورد.

مخلص کلام، شارون و لابی مقابل رئیس‌جمهور ایالات متحده ایستادند و دست آخر نیز پیروز شدند. همی شالف، روزنامه‌نگار روزنامه‌ی اسرائیلی معاریو، گزارش داد که معاونان شارون «نمی‌توانستند رضایت خود از شکست پاول را پنهان کنند». آنان از میزان نفوذ خود چنین مباهات می‌کنند: «شارون به اندازه‌ای به بوش نزدیک بود که قادر بود سفیدی چشمان رئیس‌جمهور را هم ببیند، و در این فاصله‌ی نزدیک، اول بوش بود که غفلت کرد و چشم برهم زد.»^{۱۶۰} اما نه شارون و نه [دولت] اسرائیل، بلکه عامل اصلی شکست بوش، نیروهای طرفدار اسرائیل در آمریکا بودند. از آن زمان تاکنون، وضعیت چندان تغییری نکرده‌است. دولت بوش از برقراری توافق با عرفات که در نهایت نیز در نوامبر ۲۰۰۴ درگذشت، امتناع کرد. متعاقباً از رهبر جدید فلسطین، محمود عباس با آغوش باز استقبال کرد، اما کمک موثری برای دستیابی به یک سرزمین [مستقل و] پایدار فلسطینی نیز نکرد. شارون به توسعه‌ی برنامه‌های خود برای «قطع تعامل» یک‌جانبه با فلسطینی‌ها ادامه داد. این برنامه مبتنی بر عقب‌نشینی از غزه همراه با ادامه‌ی پیشروی‌ها در

^{۱۵۷} الف) ایلپرین و دوار، «قانون‌گذاران از حمله‌ی اسرائیل جانب‌داری می‌کنند»؛ جولیت ایلپرین و مایک آلن، «رهبران کپیتول هیل برای رأی‌گیری در مورد روابط بین طرفداران اسرائیل برنامه‌ریزی می‌کنند»، *واشنگتن پست*، ۲ می ۲۰۰۲. ب) آلیسون میچل، «مجلس و سنا از قطعنامه‌های قاطعانه‌ی اسرائیل حمایت می‌کنند»، *نیویورک تایمز*، ۳ مه ۲۰۰۲. برای بررسی نسخه‌هایی از این دو قطعنامه، رجوع کنید به پ) «دو قطعنامه» بیانیه‌ی همبستگی با اسرائیل، *نیویورک تایمز*، ۳ می ۲۰۰۲. همچنین رجوع کنید به ت) متیو ای. برگر، «لایحه‌های موجود در مجلس، اسرائیل را تقویت و با عرفات به‌متابه‌ی تروریست رفتار می‌کنند»، *بولتن یهودی*، ۲۶ آوریل ۲۰۰۲.

^{۱۵۸} آریه اوسالیوان، «توصیه‌ی نمایندگان مجلس به اسرائیل برای مقاومت در برابر فشارهایی که دولت به منظور به تفاهم رسیدن با عرفات وارد می‌کند»، *جروزالم پست*، ۶ مه ۲۰۰۲.

^{۱۵۹} الی لیک، «لابی اسرائیل در مبارزه‌ی ۲۰۰ میلیون دلاری پیروز شد»، *یونایتد پرس اینترنشنال*، ۱۱ می ۲۰۰۲.

^{۱۶۰} الف) به نقل از جفرسون مورلی، «چه کسی مسئول است؟» *واشنگتن پست*، ۲۶ آوریل ۲۰۰۲. همانطور که آکیوا الدار درست پیش از آن که شارون به بوش توهین کند، اشاره کرد، «شارون تجربه‌ی زیادی در متهم‌کردن آمریکایی‌ها دارد... در نهایت، چه ترور فلسطین، چه اشتباهات عرفات یا سیاست داخلی، جایگاه آمریکایی‌ها در کنج مجلس خواهد بود.» رجوع کنید به ب) اثر وی تحت عنوان «کلمات کافی نیستند»، *هاآرتز*، ۸ آوریل ۲۰۰۲. همچنین تحقیر بوش از نظر مفسران سراسر جهان پنهان نماند. پ) روزنامه‌ی برجسته اسپانیایی ال پاپس، نظرات بسیاری از ناظران خارجی را بیان کرد و اظهار داشت: «اگر ارزش کشوری با میزان تأثیرگذاری آن بر رویدادها سنجیده شود، ابرقدرت دنیا آمریکا نیست، بلکه اسرائیل است.» به نقل از مورلی، «چه کسی مسئول است؟»

مناطق تحت سیطره در کرانه باختری بود. این برنامه مستلزم ساخت «دیوار امنیتی» از طریق تصرف زمین‌های فلسطینی و گسترش شهرک‌سازی و شبکه‌های جاده‌ای است. شارون از مذاکره با محمود عباس (که اهل برقراری توافق مذاکره شده است) امتناع کرد. این راهبرد وی عملاً کمک‌رسانی مشهود به مردم فلسطین را برای رهبر آنان ناممکن کرد و همچنین مستقیماً به پیروزی انتخاباتی اخیر حماس انجامید. اما با روی کار آمدن حماس، اسرائیل دستاویز دیگری برای عدم مذاکره در اختیار گرفت. دولت [آمریکا] از اقدامات شارون (و جانشین او، ایهود اولمرت) حمایت کرد، و حتی بوش تصاحب یک طرفه‌ی اراضی اشغالی توسط اسرائیل را تأیید کرده است. به این ترتیب، بوش سیاست دولت رؤسای جمهور آمریکا، از زمان لندون جانسون به این سو را معکوس کرده است.^{۱۶۱}

مقامات ایالات متحده انتقادات نه چندان تندی از چندین اقدام اسرائیل داشته‌اند، اما در هر صورت عملاً چندان‌ی کمکی به ایجاد یک دولت مستقل و پایدار فلسطینی نکرده‌اند. حتی در اکتبر ۲۰۰۴، برنت اسکوکرافت، مشاور سابق امنیت ملی آمریکا اعلام کرد که شارون، بوش را «دور انگشت کوچکش می‌گرداند».^{۱۶۲} چنان که اگر شخص بوش هم بخواهد بین ایالات متحده و اسرائیل فاصله‌ای بیفکند، یا حتی نقدی از اقدامات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی داشته باشد، مطمئناً با خشم لابی و حامیان آن در مجلس مواجه خواهد شد. نامزدهای ریاست جمهوری حزب دموکرات نیز این حقایق تلخ را دریافته‌اند و به همین دلیل است که جان کری در سال ۲۰۰۴ تمام تلاش خود را برای نشان دادن حمایت مطلقش از اسرائیل انجام داد و امروزه هیلاری کلینتون نیز در همین راستا می‌کوشد.^{۱۶۳}

^{۱۶۱} الف) بردلی برستون، «ما مسئول حماس هستیم» *هآرتص*، ۱۸ ژانویه ۲۰۰۶. ب) آکیوا الدار، «حزب کادیما به خاورمیانه جدید»، *هآرتص*، ۱۹ دسامبر ۲۰۰۵. پ) ایدم، «چه کسی نیاز به ابومازن دارد؟»، *هآرتص*، ۷ نوامبر ۲۰۰۵. ت) ران هاگوهن، «حماس و اسرائیل: دوقلوهای رقیب»، وبسایت *AntiWar.com*، ۶ فوریه ۲۰۰۶. ث) ام جی روزنبرگ، «بدون شریک - مثل همیشه»، *IPF*، جمعه، شماره ۲۶۰، ۳ فوریه ۲۰۰۶. ج) دنی روبنشتاین، «ما صرفاً وضعیت بدون شراکت را تغییر دادیم»، *هآرتص*، ۵ فوریه ۲۰۰۶. چ) «اغتشاش فلسطینیان»، سرمقاله‌ی *نیویورک تایمز*، ۱۷ ژانویه ۲۰۰۶.

^{۱۶۲} الف) «اسکوکرافت آمریکا از سیاست خارجی دولت بوش انتقاد کرد»، *فایننشال تایمز*، ۱۳ اکتبر ۲۰۰۴. همچنین نگاه کنید به ب) گلن کسلر، «اسکاکرافت از بوش انتقاد می‌کند»، *واشنگتن پست*، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۴.

^{۱۶۳} الف) در مورد کری رجوع کنید به گادی دچتر، «تحلیل: کری در مورد اسرائیل»، بیانیه‌ی مطبوعاتی بین المللی *یونایتد پرس*، ۹ ژوئیه ۲۰۰۴. ب) ناتان گاتمن، «مقاله‌ی موضع کری، شرح حمایت از اسرائیل است»، *هآرتص*، ۲ ژوئیه ۲۰۰۴: ناتان گاتمن، «کری سرسختانه تصمیم به طرح جدایی غزه از شارون را نقد می‌کند»، *هآرتص*، ۲۵ آوریل ۲۰۰۴. در مورد کلینتون نگاه کنید به پ) آدم دیکتر، هیلاری: «من چیزهای زیادی برای اثبات داشتم»، *هفت‌نامه‌ی هفته‌ی یهود*، ۱۸ نوامبر ۲۰۰۵. ت) کریستن لومباردی، «هیلاری اسرائیل را «چراغ راه» دموکراسی می‌خواند»، *نشریه‌ی خبری صدای ویلج*، ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵. ث) سونیا ورما، «تأکید کلینتون بر ائتلاف آمریکا و اسرائیل»، *نیوزدی*، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۵. ج) راشل زابارکس فریدمن، «سناتور اسرائیل»، *مجله‌ی آنلاین نشنال ریویو*، ۲۵ مه ۲۰۰۵.

همواره هدف اصلی لابی، تداوم حمایت ایالات متحده از سیاست‌های اسرائیل علیه فلسطینی‌ها بوده‌است؛ اما جاه‌طلبی‌های آن به همین حد ختم نمی‌شوند. خواسته‌ی دیگر لابی از آمریکا این است که به اسرائیل کمک کند تا قدرت مسلط منطقه باقی بماند. لذا جای تعجب ندارد که چرا دولت اسرائیل و گروه‌های طرفدار اسرائیل حاضر در آمریکا، در سیاست دولت بوش در قبال عراق، سوریه و ایران، و همچنین طرح کلان آن مبنی بر بازنظم‌بخشیدن به خاورمیانه، با یکدیگر همکاری کردند.

اسرائیل و جنگ عراق

فشار اسرائیل و لابی اگر تنها عامل موثر بر تصمیم آمریکا برای حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳ نباشد، [مطمئناً] یکی از دلایل اساسی آن است. برخی از آمریکایی‌ها بر این باوراند که این جنگ، «جنگ برای نفت» بود، اما شاهد چندان دقیقی دال بر تصدیق این ادعا وجود ندارد. در عوض، انگیزه‌ی جنگ به اندازه‌ی قابل توجهی برآمده از نیت برقراری امنیت بیشتر برای اسرائیل بود. به گفته‌ی فیلیپ زلیکو، یکی از اعضای هیئت مشورتی اطلاعات خارجی رئیس جمهور (۲۰۰۳-۲۰۰۱)، مدیر اجرایی کمیسیون ۱۱ سپتامبر، که اکنون [در سمت] مشاور کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه است: عراق، «واقعاً تهدید» علیه آمریکا نبود.^{۱۶۴} در سپتامبر ۲۰۰۲ زلیکوف در دانشگاه ویرجینیا اظهار کرد: «تهدید بیان‌نشده»، «تهدید علیه اسرائیل» بود. وی همچنین خاطرنشان کرد: «دولت آمریکا قصد ندارد رتوریک خود را بر چیزی متکی کند که چندان خریداری ندارد.»

در ۱۶ اوت ۲۰۰۲، واشنگتن پست گزارشی منتشر کرد که «اسرائیل مصرانه از مقامات آمریکایی خواسته‌است حمله‌ی نظامی به عراق و صدام حسین را به تعویق نیندازند.» یازده روز پس از انتشار این گزارش دیک چنی، معاون ریاست جمهوری آمریکا، کارزار جنگ را طی یک سخنرانی قاطعانه برای جانبازان جنگ‌های خارجی آغاز کرد.^{۱۶۵} به گفته‌ی شارون، در این مرحله، هماهنگی‌های استراتژیک بین اسرائیل و ایالات متحده به «ابعاد بی‌سابقه‌ای» رسیده بود

^{۱۶۴} عماد مکای، «عراق» برای محافظت از اسرائیل» مورد حمله قرار گرفت - یک مقام آمریکایی»، *آسیا تایمز آنلاین*، ۳۱ مارس ۲۰۰۴. همچنین زلیکوف در زمان ریاست جمهوری جورج اچ دبلیو بوش، در شورای امنیت ملی به رایس خدمت کرد و مشترکاً کتابی در مورد اتحاد مجدد آلمان تألیف کردند. وی همچنین یکی از نویسندگان اصلی استراتژی امنیت ملی دولت دوم بوش در سال ۲۰۰۲ بود که جامع‌ترین اراده‌ی رسمی از به اصطلاح «دکترین بوش» به شمار می‌رود.

^{۱۶۵} الف) جیسون کیسر، «اسرائیل ایالات متحده را برای آغاز حمله تحت فشار قرار می‌دهد» *واشنگتن پست*، ۱۶ اوت ۲۰۰۲. همچنین نگاه کنید به ب) الوف بنن، «درخواست نخست وزیر از آمریکا برای عدم تعویق حمله به عراق» *هآرتص*، ۱۶ اوت ۲۰۰۲. پ) ایدم، «نخست وزیر: تاخیر حمله‌ی آمریکا به عراق منجر به تسریع در برنامه‌ی تسلیحات خواهد شد» *هآرتص*، ۱۶ اوت ۲۰۰۲. ت) روون پداتزور، «منافع اسرائیل در جنگ علیه صدام»، *هآرتص*، ۴ اوت ۲۰۰۲. ث) زیف شیف، «در میانه‌ی راه»، *هآرتص*، ۱۶ اوت ۲۰۰۲.

و مقامات اطلاعاتی اسرائیل، گزارش‌های نگران‌کننده‌ی مختلفی از برنامه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی عراق به واشنگتن داده بودند.^{۱۶۶} همانطور که یکی از فرماندهان بازنشسته‌ی ارتش اسرائیل بعدها قید کرد: «تصویری که اطلاعات آمریکا و انگلیس از قابلیت‌های [جنگی] غیرمتعارف^{۱۶۷} عراق داشتند، توسط اطلاعات اسرائیل ساخته می‌شد.»^{۱۶۸}

هنگامی که بوش تصمیم گرفت مجوز جنگ در ماه سپتامبر را از شورای امنیت سازمان ملل بگیرد، رهبران اسرائیل عمیقاً به اضطراب افتادند، و زمانی که صدام موافقت کرد بازرسان سازمان ملل را به عراق بازگرداند، به نگرانی‌شان افزود؛ زیرا به نظر می‌رسید این تحولات می‌توانند احتمال جنگ را کاهش دهند. در سپتامبر ۲۰۰۲، شیمون پرز، وزیر امور خارجه‌ی اسرائیل خطاب به خبرنگاران اظهار داشت: «برپایی کارزار علیه صدام حسین امری ضروری است. بازرس‌ها و بازرسی کردن شاید برای افراد شایسته کارساز باشند؛ لیکن فریب کاران می‌توانند به سهولت از پس بازرس‌ها و بازرسی برآمده و حریف آنان شوند.»^{۱۶۹}

^{۱۶۶} الف) گیدئون آلون، «شارون خطاب به پانل: عراق بزرگترین خطر پیش‌روی ماست»، *هآرتص*، ۱۳ اوت ۲۰۰۲. شارون در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۲، در یک کنفرانس مطبوعاتی با بوش در کاخ سفید بیان کرد: «آقای رئیس‌جمهور، می‌خواهم از شما بابت دوستی و همکاری که داریم، تشکر کنم. با نگاه به سال‌های متمادی و تا جایی که به یاد دارم، گمان می‌کنم که هرگز با هیچ‌یک از رئیس‌جمهوران سابق آمریکا یک چنین روابطی و یک چنین همکاری که با دولت کنونی داریم، نداشته‌ایم.» برای بررسی متنی از کنفرانس مطبوعاتی، نگاه کنید به ب) «بوش از شارون در کاخ سفید استقبال کرد؛ جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مطبوعات»، وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۲. همچنین بنگرید به پ) قیصر، «موضع بوش و شارون در سیاست خاورمیانه تقریباً یکسان است.»

^{۱۶۷} قابلیت‌های غیرمتعارف جنگی شامل ابزارها و تاکتیک‌هایی نظیر جنگ روانی، جنگ فضایی، الکترونیکی یا اطلاعاتی و غیره است که بر اساس بر نیروی فیزیکی مستقیم یا تسلیحاتی مانند بمب و گلوله عمل نمی‌کنند. م
^{۱۶۸} الف) شلومو بروم، «یک شکست اطلاعاتی»، ارزیابی استراتژیک (مرکز مطالعات استراتژیک جافی، دانشگاه تل‌آویو)، جلد ۶، شماره ۳ (نوامبر ۲۰۰۳)، ص ۹. همچنین رجوع کنید به ب) «ارزیابی اطلاعات: گزیده‌هایی از رسانه‌ها، ۱۹۹۸-۲۰۰۳»، (پ) همان، صفحات ۱۷-۱۹. ت) گیدئون آلون، «گزارشی، ارزیابی خطرات ناشی از لیبی و عراق را به باد انتقاد می‌گیرد.» *هآرتص*، ۲۸ مارس ۲۰۰۴. ث) دن بارون، «گزارش اسرائیل، به سبب اغراق‌اش در مورد تهدید عراق، مقصر محکوم‌شدن اطلاعات [آمریکا] است»، *خبرگزاری جی‌تی‌ای*، ۲۸ مارس ۲۰۰۴. ج) گرگ مایر، «گزارش اسرائیل، اطلاعات درمورد عراق را زیر سؤال می‌برد»، *نیویورک تایمز*، ۲۸ مارس ۲۰۰۴. چ) جیمز رایزن، «وضعیت جنگی: تاریخ مخفی سیا و دولت بوش» (نیویورک: سیمون و شوستر، ۲۰۰۶)، صص ۷۲-۷۳.

^{۱۶۹} الف) مارک پرلمن، «منزوی‌شدن اسرائیل توسط آمریکا، پس از اقدام عراق» *فورواردر*، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲. این مقاله این‌گونه آغاز می‌شود: «پذیرش غافلگیرانه‌ی صدام حسین از بازرسی‌های «بی قید و شرط» سازمان ملل از تسلیحات، اسرائیل را در این هفته بر روی صندلی داغ نشانده و کاشف به عمل آمد که تنها کشوری است که فعالانه از هدف دولت بوش برای تغییر رژیم عراق حمایت می‌کند.» در ماه‌های بعد، پرز چنان از روند [بازرسی‌های] سازمان ملل ناامید شد که در اواسط فوریه ۲۰۰۳ با زیر سؤال بردن وضعیت فرانسه به عنوان عضو دائمی شورای امنیت، فرانسوی‌ها را مورد انتقاد قرار داد. ب) «پرس عضویت دائمی فرانسه در شورای امنیت را زیر سؤال می‌برد»، *هآرتص*، ۲۰ فوریه ۲۰۰۳. شارون در بازدید از مسکو در اواخر سپتامبر ۲۰۰۲، خطاب به پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، که مسئولیت بازرسی‌های جدید را بر عهده داشت، تصریح کرد که «دیگر زمان تاثیرگذاری چنین بازرسی گذشته است.» پ) هرب کینون، «شارون خطاب به پوتین: برای بازرسی تسلیحاتی عراق خیلی دیر شده‌است»، *جروزالم پست*، ۱ اکتبر ۲۰۰۲.

در همان زمان، ایهود باراک، نخست‌وزیر سابق اسرائیل در نیویورک تایمز در مقاله‌ای هشدار داد که «بزرگ‌ترین خطر امروز منفعل بودن است».^{۱۷۰} نخست‌وزیر پیشین او، بنیامین نتانیاهو، مقاله‌ی مشابهی با عنوان «پرونده‌ی سرنگونی صدام» در وال استریت ژورنال منتشر کرد. نتانیاهو نوشته بود: «امروزه رژیم اسرائیل به کمتر از سرنگونی رژیم صدام رضایت نخواهد داد» و افزود: «بر این باورم که حمایت از حمله‌ی پیشگیرانه علیه رژیم صدام، نظر اکثریت قریب به اتفاق مردم اسرائیل است». همانطور که در فوریه ۲۰۰۳ هاآرتص نیز گزارش داد: «رهبری نظامی و سیاسی [اسرائیل] مجدانه به دنبال برپایی جنگ در عراق است».^{۱۷۱}

البته همان‌طور که نتانیاهو یادآور شد، جنگیدن صرفاً خواسته‌ی رهبران اسرائیل نبود. به غیر از کویت که صدام در سال ۱۹۹۰ آن را فتح کرد، اسرائیل، تنها کشور جهان بود که هم سیاستمداران و هم مردمان‌اش با شور و شوق حامی جنگ بودند.^{۱۷۲} چنان که روزنامه‌نگاری به نام گیدئون لوی در آن زمان مورد مذاقه قرار داد: «اسرائیل تنها کشور غربی است که رهبران آن بدون قید و شرط از جنگ حمایت می‌کنند و هیچ جایگزینی هم برای آن پیشنهاد نمی‌دهند».^{۱۷۳} در واقع، اسرائیلی‌ها هوادار دوآتشه‌ی جنگ بودند؛ تا جایی که متحدان‌شان در آمریکا به آنها گوشزد کردند که بهتر است از رتوریک جنگ‌طلبانه‌شان بکاهند، تا مبادا به نظر برسد که اساساً جنگ برای اسرائیل است.^{۱۷۴}

^{۱۷۰} بنیامین نتانیاهو، «پرونده‌ی سرنگونی صدام»، *وال استریت ژورنال*، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲. به ویژه جروزالم پست نسبت به عراق مواضع جنگ‌طلبانه داشت و مکرراً سرمقاله‌ها و نوشته‌هایی با تمرکز بر تبلیغ جنگ منتشر می‌کرد. همچنین به ندرت اثری علیه جنگ از آن منتشر می‌شد. نمونه‌ای از این سرمقاله‌ها عبارتند از: الف) «ایستگاه بعدی، بغداد»، *جروزالم پست*، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۱. ب) «منتظر صدام نباش»، *جروزالم پست*، ۱۸ اوت ۲۰۰۲. پ) «در دفاع از جنگ»، *جروزالم پست*، ۹ سپتامبر ۲۰۰۲. برای برخی از مقالات رجوع کنید به ران درمر، ت) «راهپیمایی به سوی بغداد»، *جروزالم پست*، ۲۱ دسامبر ۲۰۰۱. ث) افرایم اینبار، «برکناری صدام، القای ثبات»، *جروزالم پست*، ۸ اکتبر ۲۰۰۲. ج) جرالد ام. استاینبرگ، «دوستداران آزادی عراق»، *جروزالم پست*، ۱۸ نوامبر ۲۰۰۱.

^{۱۷۱} الف) الوف بنن، «پیشینه: ارتش اسرائیل مشتاقانه در انتظار جنگ عراق است»، *هاآرتص*، ۱۷ فوریه ۲۰۰۲. همچنین نگاه کنید به ب) جیمز بنت، «اسرائیل بر این باور است که جنگ در عراق به نفع منطقه خواهد بود»، *نیویورک تایمز*، ۲۷ فوریه ۲۰۰۳. پ) شیمی شالف، «عصبانیت اورشلیم به موجب تأخیر آمریکا در جنگ با عراق»، *فوروارد*، ۷ مارس ۲۰۰۳.

^{۱۷۲} در واقع، نتایج یک نظرسنجی در فوریه‌ی ۲۰۰۳ نشان داد که ۷۷٫۵ درصد از یهودیان اسرائیل، خواهان حمله‌ی آمریکا به عراق بودند. الف) افرایم یار و تامار هرمان، «شاخص صلح: اغلب مردم اسرائیل موافق حمله به عراق‌اند»، *هاآرتص*، ۶ مارس ۲۰۰۳. در مورد کویت، یک نظرسنجی عمومی که نتایج آن در مارس ۲۰۰۳ منتشر شد، نشان داد که ۸۹٫۶ درصد از کویتی‌ها طرفدار جنگ قریب‌الوقوع علیه عراق‌اند. ب) جیمز موريسون، «حمایت کویت از جنگ»، *واشنگتن تایمز*، ۱۸ مارس ۲۰۰۳.

^{۱۷۳} گیدئون لوی، «سکوت کرکننده»، *هاآرتص*، ۶ اکتبر ۲۰۰۲.

^{۱۷۴} رجوع کنید به الف) دان ایزنبرگ، «وزارت امور خارجه هشدار می‌دهد که افشاگری مواضع اسرائیل در مورد جنگ، به یهودی‌ستیزی در آمریکا دامن می‌زند»، *جروزالم پست*، ۱۰ مارس ۲۰۰۳، که به وضوح حاکی از آن است که «وزارت امور خارجه گزارش‌هایی از ایالات متحده دریافت کرده‌است» که طی آنها به اسرائیلی‌ها اخطار داده‌است که کمی آرام بنشینند؛ زیرا در حال حاضر «رسانه‌های آمریکایی، اسرائیل را در تلاش برای سوق دادن دولت به جنگ» معرفی می‌کنند. همچنین شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهند خود اسرائیل نگران آن بود که هدایت‌گر سیاست آمریکا در عراق باشد. رجوع کنید به ب) بنن، «درخواست نخست‌وزیر از

لابی و جنگ عراق

از نیروهای محرکه‌ی اصلی برای برپایی جنگ عراق می‌توان به گروه کوچکی از نومحافظه‌کاران در ایالات متحده اشاره داشت که اغلب‌شان نیز با حزب لیکود اسرائیل روابط نزدیکی داشتند.^{۱۷۵} علاوه بر این، رهبران کلیدی سازمان‌های اصلی لابی، حمایت خود از جنگ را علنی کردند.^{۱۷۶} به نقل از روزنامه‌ی فوروارد، «پس از تلاش‌های بوش در زمینه‌ی تبلیغ و ترویج جنگ عراق، مهم‌ترین سازمان‌های یهودی آمریکا، ... برای دفاع از او متحد شدند. طی بیانیه‌هایی که یکی پس از دیگری از سوی رهبران جامعه‌ی [یهودی] منتشر می‌شد، بر لزوم نجات جهان از دست صدام حسین و سلاح‌های کشتار جمعی او تاکید شده بود.^{۱۷۷} در ادامه‌ی این سرمقاله قید شده است که «امنیت اسرائیل یقیناً از دغدغه‌هایی است که همواره در جلسات گروه‌های اصلی یهودی مطرح می‌شود».

جامعه‌ی یهودیان آمریکا، برخلاف نومحافظه‌کاران و دیگر رهبران لابی مصرانه حریص جنگ نبودند.^{۱۷۸} در واقع، روزنامه‌نگاری به نام ساموئل فریدمن درست پس از شروع جنگ گزارش داد که «مجموعه‌ی نظرسنجی‌های سراسری

آمریکا برای عدم تعویق حمله به عراق؛ (پ) پرلمن، «منزوی‌شدن اسرائیل توسط آمریکا، پس از اقدام عراق» سرانجام، در اواخر سپتامبر ۲۰۰۲، گروهی از مشاوران سیاسی موسوم به «پروژه‌ی اسرائیل» خطاب به رهبران طرفدار اسرائیل در ایالات متحده درخواست کردند که «تا زمانی که دولت بوش به دنبال جنگ احتمالی با عراق باشد، سکوت کنند». (ت) دانا میلیبانک، «گروهی از رهبران طرفدار اسرائیل تصمیم دارند در مورد عراق سکوت کنند»، *واشنگتن پست*، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۲.

^{۱۷۵} نفوذ نومحافظه‌کاران و متحدان آنها در مقالات زیر به وضوح بازتاب دارند: رجوع کنید به الف) جونل بینین، «جنگ‌طلبان حامی اسرائیل و جنگ دوم خلیج فارس»، گزارش *خاورمیانه آنلاین*، ۶ آوریل ۲۰۰۳. (ب) الیزابت بومیلر و اریک اشمیت، «چه در محل کار و چه در خانه، دوستی ۳۰ ساله‌ی تأثیرگذار جنگ‌طلب تکامل می‌یابد»، *نیویورک تایمز*، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲. (پ) کاتلین و ویلیام کریستیسون، «گلی به نام دیگری: وفاداری‌های دوگانه‌ی دولت بوش»، *کانترپانچ*، ۱۳ دسامبر ۲۰۰۲. (ت) رابرت دریفوس، «پنتاگون صدای سیاه را خفه می‌کند»، *امریکن پرسپکت*، ۱۶ دسامبر ۲۰۰۲. (ث) مایکل الیوت و جیمز کارنی، «ایستگاه اول، عراق»، *تایم*، ۳۱ مارس ۲۰۰۳. (ج) سیمور هرش، «جنگ‌طلبان جنگ عراق»، *نیویورکر*، جلد ۷۷، شماره ۴۱ (۲۴-۳۱ دسامبر ۲۰۰۱)، صص ۵۸-۶۳. (چ) گلن کسلر، «تصمیم آمریکا در خصوص عراق، تاریخچه‌ی غامضی دارد»، *واشنگتن پست*، ۱۲ ژانویه ۲۰۰۳. (ح) جاشوا ام. مارشال، «صدام را بمباران کن؟»، *ماهنامه‌ی واشنگتن*، ژوئن ۲۰۰۲. (خ) دانا میلیبانک، «فشار کاخ سفید برای حمله به عراق متوقف شده‌است»، *واشنگتن پست*، ۱۸ اوت ۲۰۰۲. (د) سوزان پیچ، «روپارویی با صدام: تصمیم برای اقدام»، *یواس‌ای تودی*، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲. (ذ) سام تانهوس، «مشاوران بوش»، *ونیتی فیر*، جولای ۲۰۰۳. توجه داشته باشید که تمامی این مقالات مربوط به قبل از شروع جنگ‌اند.

^{۱۷۶} بنگرید به الف) مورتیمر بی. زاکرمن، «زمان طفره‌رفتن نیست»، گزارش اخبار ایالات متحده و جهان، ۲۶ اوت / ۲ سپتامبر ۲۰۰۲. (ب) ایدم، «مدارک واضح و قانع‌کننده»، گزارش اخبار ایالات متحده و جهان، ۱۰ فوریه ۲۰۰۳. (پ) ایدم، «هزینه‌ی گراف درنگ‌کردن»، گزارش اخبار ایالات متحده و جهان، ۱۰ مارس ۲۰۰۳.

^{۱۷۷} الف) «سکوت نابجا»، *فوروارد*، ۷ مه ۲۰۰۴. همچنین نگاه کنید به (ب) گری روزنبلات، «پناهگاه‌اندگی حسین» *هفته‌نامه‌ی هفته‌ی یهود*، ۲۳ اوت ۲۰۰۲. (پ) ایدم، «پرونده جنگ علیه صدام»، *هفته‌نامه‌ی هفته‌ی یهود*، ۱۳ دسامبر ۲۰۰۲.

^{۱۷۸} درست پیش از حمله‌ی ارتش آمریکا به عراق، جیمز پی موران (نماینده‌ی ویرجینیا) در مجلس بلوایی برپا کرد و گفت: «بدون حمایت قاطع جامعه‌ی یهودیان از جنگ با عراق، ما به آنجا حمله نمی‌کردیم.» اسپنسر اس. هسو، «به گفته‌ی موران، جنگ توسط یهودیان پیش می‌رود»، *واشنگتن پست*، ۱۱ مارس ۲۰۰۳. با این حال، موران اشتباه می‌کرد؛ زیرا جامعه‌ی یهودی حمایت گسترده‌ای

انجام گرفته توسط مرکز تحقیقات پیو نشان می‌دهد که یهودیان ۵۲ الی ۶۲ درصد کمتر از کل جمعیت از جنگ عراق حمایت می‌کنند.^{۱۷۹} لذا اشتباه است که جنگ عراق را به گردن «نفوذ یهودیان» بیاندازیم. در عوض، جنگ تا حد زیادی ناشی نفوذ لابی، و به ویژه نومحافظه کاران فعال در آن بود.

در واقع نومحافظه کاران حتی پیش از ریاست جمهوری بوش مصمم به سرنگونی صدام بودند.^{۱۸۰} آنها در اوایل سال ۱۹۹۸ با انتشار دو نامه‌ی سرگشاده به کلیتون، رئیس جمهور وقت، خواستار برکناری صدام از قدرت شدند.^{۱۸۱} اغلب امضاءکنندگان این نامه‌ها مانند الیوت آبرامز، جان بولتون، داگلاس فیث، ویلیام کریستول، برنارد لوئیس، دونالد رامسفلد، ریچارد پل و پل ولفوویتز روابط نزدیکی با گروه‌های طرفدار اسرائیل مانند بنیاد یهودی امور امنیت ملی آمریکا^{۱۸۲} (JINSA) یا مرکز مطالعات خاورمیانه واشنگتن (WINEP)^{۱۸۳} داشتند. آنها به راحتی می‌توانستند دولت کلیتون را برای برکناری صدام مجاب کنند اما موفق به توجیه ایده‌ی جنگ نشدند.^{۱۸۴} در نخستین ماه‌های دولت بوش نیز نتوانستند شور جنگ و حمله به عراق را برانگیزند.^{۱۸۵} وقوع جنگ عراق وابسته به وجود نومحافظه کاران بود؛ اما برای رسیدن به این هدف، نیازمند کمک بودند.

از جنگ نمی‌کرد. در واقع او باید می‌گفت: «بدون حمایت قاطع نومحافظه‌کاران و رهبری لابی اسرائیل از جنگ با عراق، ما به آنجا حمله نمی‌کردیم.»

^{۱۷۹} الف) ساموئل جی. فریدمن، «یهودیان را مقصر این جنگ نکنید»، *یواس‌ای تودی*، ۲ آوریل ۲۰۰۳. همچنین بنگرید به ب) اوری نیر، «نظرسنجی نشان‌دهنده‌ی شکاف سیاسی بین یهودیان است»، *فوروارد*، ۴ فوریه ۲۰۰۵.

^{۱۸۰} اگر عراق نخواهد بود اگر بگوییم در پی واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر، نومحافظه‌کاران نه تنها مصمم‌تر شدند، بلکه نسبت به برکناری صدام از قدرت دچار وسواس جدی شده‌بودند. چنان که الف) در ژانویه‌ی ۲۰۰۳ یکی از چهره‌های ارشد دولت بیان کرد، «من معتقدم که برخی افراد در این مورد کنکاش‌های جدی‌تری می‌کنند؛ این تصمیم بدل به تمام هم و غم ما شده‌است - اگر اکنون اقدامی نکنیم، جامعه‌ی ما را به ورطه‌ی نابودی خواهد کشاند.» ب) کسلر، «تصمیم آمریکا در خصوص عراق، تاریخچه‌ی غامضی دارد» همچنین کسلر، کالین پاول را حین بازگشت از جلسات کاخ سفید در مورد عراق، چنین توصیف می‌کند: «چشم‌هایش را گرد می‌کرد» و می‌گوید: «خدایا! چه وسواسی نسبت به عراق دارد.» پ) باب وودوارد در گزارشش از برنامه‌ی حمله [به عراق] (نیویورک: سیمون و شوستر، ۲۰۰۴)، ص ۴۱۰، بیان می‌کند که کنت ادلمن «بسیار نگران بود که جنگی که او از آن حمایت می‌کرد به وقوع نپیوندد، زیرا به نظر می‌رسید که حمایت [عمومی یا سیاسی] از آن رو به محاق است.» همچنین رجوع کنید به ت) همان، صص ۱۶۴-۱۶۵.

^{۱۸۲} Jewish Institute for National Security of America.م

^{۱۸۳} The Washington Institute for Near East Policy.م

^{۱۸۴} مراجعه کنید به اظهارات کلیتون پس از امضای «قانون آزادی عراق در سال ۱۹۹۸». بیانیته‌ی رئیس جمهور، دفتر مطبوعاتی کاخ سفید، ۳۱ اکتبر ۱۹۹۸.

^{۱۸۵} شاید بتوان به تبلیغات و بحث و جدل پیرامون دو کتاب منتشرشده در سال ۲۰۰۴ اشاره‌ای داشت: الف) «ریچارد کلارک علیه همه دشمنان»: آنچه درون جنگ آمریکا علیه تروریسم می‌گذرد (نیویورک: مطبوعات آزاد، ۲۰۰۴) و ب) کتاب ران ساسکیند، «بهای وفاداری: جورج دبلیو بوش، کاخ سفید، و اطلاعات پل اونیل» (نیویورک: سیمون و شوستر، ۲۰۰۴) مبنی بر آنکه بوش و چنی در اواخر ژانویه ۲۰۰۱ که به قدرت رسیدند، در تلاش برای حمله به عراق بودند. با این حال، این تفسیر اشتباه است. آنها، درست مانند بیل کلیتون و آل گور عمیقاً درصدد سرنگونی صدام بودند. اما هیچ مدرکی در سوابق در دسترس وجود ندارد که نشان دهد بوش و چنی

این کمک یازدهم سپتامبر از راه رسید. به طور خاص، وقایع آن روز سرنوشت‌ساز، بوش و چنی را بر آن داشت تا موضع خود را تغییر داده و سرسختانه از جنگ پیشگیرانه برای سرنگونی صدام دفاع کنند. نومحافظه‌کاران لابی -به ویژه اسکوتر لیبی، پل ولفوویتز، و برنارد لوئیس، مورخ پرینستون- نقش بسیار مهمی در متقاعد کردن رئیس‌جمهور و معاون وی برای حمایت از جنگ داشتند.

حملات ۱۱ سپتامبر فرصتی طلایی در اختیار نومحافظه‌کاران قرار داد تا بتوانند ایده‌ی جنگ با عراق را پیش بکشند. هیچ مدرکی دال بر دست‌داشتن صدام در حمله به ایالات متحده وجود نداشت و طبق اطلاعات، موثق شده بود که بن‌لادن در افغانستان است.^{۱۸۶} با این وجود، ولفوویتز در ۱۵ سپتامبر، در یک نشست مهم با بوش در کمپ دیوید، از این ایده دفاع کرد که بهتر است قبل از افغانستان، به عراق حمله شود. البته بوش تحت تاثیر قرار نگرفت و ابتدا حمله به افغانستان را در دستورکار قرار داد. اما از آن پس، وقوع جنگ با عراق، احتمالی جدی تلقی می‌شد و نهایتاً رئیس‌جمهور [آمریکا] در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۱ طراحان عملیات نظامی ایالات متحده را موظف کرد تا برنامه‌های مشخصی به منظور حمله به خاک عراق تهیه کنند.^{۱۸۷}

در این حین، سایر نومحافظه‌کاران در مراکز قدرت مشغول اعمال نفوذ بودند. همچنان اطلاعات دقیقی از پشت پرده در دست نیست، اما طبق تحقیقات اندیشمندانی نظیر لوئیس و فواد عجمی از دانشگاه جان هاپکینز، می‌توان اذعان

قبل از ۱۱ سپتامبر، به طور جدی به فکر جنگ علیه عراق بوده‌اند. در واقع، بوش خطاب به باب وودوارد بیان کرده‌بود که قبل از ۱۱ سپتامبر در اندیشه‌ی جنگ با صدام نبوده‌است. رجوع کنید به «طرح حمله»، ص ۱۲. همچنین بنگرید به اثر (پ) نیکلاس لمان، «عامل عراق»، نیویورکر، جلد ۷۶، شماره ۴۳ (۲۲ ژانویه ۲۰۰۱)، صص ۳۴-۴۸. اریک اشمیت و استیون لی مایرز، «هشدار دولت بوش به عراق از برنامه‌های تسلیحاتی»، نیویورک تایمز، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۱. و چنی در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ و طی دوره‌ی مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ از تصمیم عدم رفتن به بغداد دفاع کرده‌بود. نگاه کنید به اثر (ت) تیموتی نوح، «دیک چنی، صلح‌طلب»، اسلیت، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۲. (ث) «آرامش پس از طوفان صحرا»، مصاحبه با دیک چنی، پلیسی ریویو، شماره ۶۵ (تابستان ۱۹۹۳). به طور خلاصه، با وجود اینکه نومحافظه‌کاران پست‌های مهمی در دولت بوش داشتند، موفق نشدند تا پیش از ۱۱ سپتامبر شور و رغبت زیادی برای حمله به عراق ایجاد کنند. بنابراین، (ج) نیویورک تایمز در مارس ۲۰۰۱ گزارش داد که «برخی از جمهوری‌خواهان» از شکست رامسفلد و ولفوویتز «در راستای حمایت از انتخابات خود، به منظور تلاش برای سرنگونی حسین» شاکی بودند. در همان زمان، (چ) پرسش سرمقاله‌ی واشنگتن تایمز این بود: «آیا جنگ‌طلبان صلح‌طلب شده‌اند؟» بنگرید به (ح) جین پرلز، «کاپیتول [هیلز] جنگ‌طلب به دنبال خطمشی سرسخت‌تری علیه عراق است»، نیویورک تایمز، ۷ مارس ۲۰۰۱. (خ) «آیا جنگ‌طلبان صلح‌طلب شده‌اند؟» واشنگتن تایمز، ۸ مارس ۲۰۰۱.

^{۱۸۶} (الف) وودوارد، «طرح حمله»، صص ۲۵-۲۶. ولفوویتز چنان برای فتح عراق پافشاری می‌کرد که پنج روز بعد، چنی مجبور شد به او گوشزد کند که «دست از تحریک برای هدف قرار دادن صدام بردارد.» نشر پیچ، «رویارویی نهایی با صدام». به گفته‌ی یکی از قانون‌گذاران جمهوری‌خواه، او «مرتباً مسئله‌ی [عراق] را تکرار می‌کرد. تا جایی که این تکرار مداوم اعصاب رئیس‌جمهور را به هم ریخته‌بود.» (ب) الیوت و کارنی، «ایستگاه اول، عراق». وودوارد، ولفوویتز را چنین تشبیه می‌کند «مانند طبلی‌ست که متوقف نمی‌شود.» «طرح حمله»، ص ۲۲.

^{۱۸۷} وودوارد، «طرح حمله»، صص ۴۱-۴۴.

داشت که نومحافظه کاران نقش کلیدی در متقاعد کردن رئیس جمهور آمریکا برای حمایت از جنگ داشتند.^{۱۸۸} دیدگاه‌های چنی نیز به شدت تحت تأثیر نومحافظه کاران زیرمجموعه‌ی خودش، به‌ویژه اریک ادلمن، جان هانا، و رئیس دفتر لیبی، یکی از قدرتمندترین افراد دولت، قرار داشت.^{۱۸۹} در اوایل سال ۲۰۰۲، نفوذی که چنی داشت، بوش را نیز متقاعد ساخت. با موافقت بوش و چنی، راهی جز برپایی جنگ باقی نماند و تصمیم آن قطعی شد.

در خارج از دولت [آمریکا] نیز، صاحب‌نظران نومحافظه کار فرصت را غنیمت شمردند و [مجدد] ادعا کردند که حمله به عراق برای پیروزی در جنگ علیه تروریسم ضرورت دارد. تلاش آنها تا حدی ناظر بر [از یک سو] حفظ فشار بر بوش، و [از سویی دیگر] تا حدودی برای مغلوب کردن مخالفان جنگ در داخل و خارج دولت بود. در ۲۰ سپتامبر، گروهی از نومحافظه کاران برجسته و متحدان آنها نامه‌ی سرگشاده‌ی دیگری منتشر کردند که در آن خطاب به رئیس جمهور نگاشته شده بود: «حتی اگر شواهد موجود، ارتباط مستقیم عراق با حمله‌ی ۱۱ سپتامبر را ثابت نکند، هر استراتژی مأخوذ با هدف ریشه‌کنی تروریسم و حامیان آن، بایستی شامل برکناری صدام حسین از قدرت عراق باشد».^{۱۹۰} همچنین در این نامه به بوش یادآوری شد که «اسرائیل همواره ثابت‌قدم‌ترین متحد آمریکا علیه تروریسم

^{۱۸۸} در مورد نفوذ نومحافظه کاران بر چنی رجوع کنید به الف) اثر الیوت و کارنی، «ایستگاه اول، عراق». نشر پیچ، «رویاریوی نهایی با صدام». (ب) اثر مایکل هیرش، «بازبینی برنارد لوئیس»، ماهنامه‌ی واشنگتن، نوامبر ۲۰۰۴، صص ۱۳-۱۹. (پ) فردریک کمپ، «دکترین «آزادی» لوئیس برای خاورمیانه به محک‌های تازه‌ای گذاشته می‌شود»، *وال استریت ژورنال*، ۱۳ دسامبر ۲۰۰۵. (ت) کارلا آن رابینز و جین کامینگز، «چگونگی تصمیم بوش مبنی بر سرنگونی حسین از قدرت عراق»، *وال استریت ژورنال*، ۱۴ ژوئن ۲۰۰۲. در مورد نقش حیاتی چنی در فرآیند این تصمیم‌گیری نگاه کنید به (ث) گلن کسلر و پیتر اسلوین، «نقطه‌اتکای سیاست خارجی چنی است»، *واشنگتن پست*، ۱۳ اکتبر ۲۰۰۲. (ج) باربارا اسلاوین و سوزان پیچ، «چنی طرح نقش‌های سیاست خارجی از نو می‌ریزد»، *یواس‌ای تودی*، ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۲.

^{۱۸۹} الف) نیویورک تایمز اندکی پس از ۱۱ سپتامبر گزارش کرد که «برخی از مقامات ارشد دولت، به رهبری پل دی. ولفوویتز و آی. لوئیس لیبی، خواستار برپایی نخستین و گسترده‌ترین کارزار نظامی علیه شبکه‌ی [ارتباطی] اسامه بن لادن در افغانستان، همچنین علیه سایر پایگاه‌های تروریستی مشکوک در عراق و در منطقه بکای لبنان‌اند». (ب) پاتریک ای. تایلر و الین اسکویلینو، «مشاوران بوش در مورد دامنه‌ی اقدامات تلافی‌جویانه دچار دودستگی‌اند»، *نیویورک تایمز*، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱. همچنین نگاه کنید به (پ) ویلیام سفایر، «جنگ تصنعی دوم»، *نیویورک تایمز*، ۲۸ نوامبر ۲۰۰۲. وودوارد اجمالاً تأثیر لوئیس لیبی در طرح حمله را توضیح می‌دهد (صص ۴۸-۴۹): «لیبی سه عنوان رسمی داشت؛ او رئیس دفتر معاون رئیس جمهور، یعنی چنی بود. وی همچنین مشاور امنیت ملی معاون رئیس جمهور بود. و به علاوه، دستیار رئیس جمهور، یعنی بوش شد. این مجموعه‌ای از مناصب سه‌گانه‌ای بود که احتمالاً پیش از آن، هرگز توسط یک نفر اشغال نمی‌شد. اسکوتر لیبی برای خودش یک مرکز قدرت بود... وی یکی از دو نفری بود که در جلسات شورای امنیت ملی با رئیس جمهور، و در جلسات جداگانه‌ی مدیران به ریاست رایس شرکت کرد. همچنین رجوع کنید به (ت) همان، صص ۵۰-۵۱، ۲۸۸-۲۹۲، ۳۰۰-۳۰۱، ۴۰۹-۴۱۰. (ث) بومیلر و اشمیت، «چه در محل کار و چه در خانه»؛ کارن کویتاکوفسکی، «مقاله‌های دست‌اول پنتاگون»، وب‌سایت *Salon.com*، ۱۰ مارس ۲۰۰۴. (ج) پاتریک ای. تایلر و الین اسکویلینو، «مشاوران بوش در مورد دامنه‌ی اقدامات تلافی‌جویانه دچار دودستگی‌اند»، *نیویورک تایمز*، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱. در مورد رابطه‌ی لوئیس لیبی با اسرائیل، (چ) مقاله‌ای در *فوروارد* گزارش می‌دهد که «مقامات اسرائیل لیبی را دوست داشتند». آنها وی را به عنوان یک حلقه‌ی ارتباط مهمی توصیف کردند که در دسترس بود، واقعاً به مسائل مربوط به اسرائیل علاقه داشت و همچنین با آرمان آنها بسیار همدل بود». (ح) اوری نیر، «لیبی نقش اصلی را در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی داشت»، *فوروارد*، ۴ نوامبر ۲۰۰۵.

^{۱۹۰} این نامه ۱ اکتبر ۲۰۰۱، در هفته‌نامه‌ی *استاندرد منتشر* شد.

بین‌المللی بوده و خواهد بود.» بلافاصله پس از شکست طالبان، [نومحافظه کارانی مانند] رابرت کاگان و ویلیام کریستول در نخستین شماره‌ی اکتبر در هفته‌نامه‌ی *استاندرد*، خواستار تغییر رژیم در عراق شدند. در همان روز، چارلز کراتهامر در واشنگتن پست مدعی شد که پس از آن که کارمان با افغانستان به سرانجام رسید، هدف بعدی سوریه و پس از آن نیز ایران و عراق خواهند بود.» وی ادامه داد: «زمانی که کارمان را با «خطرناک‌ترین رژیم تروریستی جهان» یک‌سره کنیم، جنگ علیه تروریسم در بغداد پایان خواهد یافت.»^{۱۹۱}

این بهانه‌ها آغازی بر گزاری یک کارزار تمام‌وقت را برای روابط عمومی [لابی] فراهم کرد که با هدف جلب حمایت از حمله به عراق فعالیت می‌کرد.^{۱۹۲} در واقع، بخش کلیدی این کارزار بر آن بود تا با ارائه‌ی اطلاعات دستکاری‌شده، صدام را تهدیدی قریب‌الوقوع جلوه دهد. برای مثال، لیبی چندین بار از سازمان اطلاعات آمریکا (CIA) بازدید کرد تا بتواند با تحت فشار گذاشتن تحلیلگران، ایشان را بر مستدل کردن ضرورت جنگ وادارد. همچنین لوئیس لیبی در اوایل سال ۲۰۰۳ کمک به برگزاری جلسه توجیهی مفصلی کرد که در زمینه‌ی تهدید عراق به کالین پاول تحمیل شده بود. سپس جلسه‌ی توجیهی ننگین خود در این موضوع را برای شورای امنیت سازمان ملل آماده کرد.^{۱۹۳} به گفته‌ی باب وودوارد، روزنامه‌نگاری آمریکایی، پاول «نسبت به آنچه که به زعم وی، و رای حد لازم و و رای حد تصورش بود، بهت‌زده شد. [چرا که] لیبی صرفاً بدترین نتیجه‌ها را از پراکنده‌ترین نشانه‌ها می‌گرفت.»^{۱۹۴} همانطور که خود پاول اکنون اذعان می‌دارد، وی با وجود اینکه شنیع‌ترین ادعاهای لیبی را در سازمان ملل رد کرد، همچنان سخنانی‌اش مملوء از اشتباهات بود.

^{۱۹۱} الف) رابرت کاگان و ویلیام کریستول، «جنگ محق»، هفته‌نامه‌ی *استاندرد*، ۱ اکتبر ۲۰۰۱. ب) چارلز کراتهامر، «اولین حرکت ما: طالبان را بیرون کنید»، *واشنگتن پست*، ۱ اکتبر ۲۰۰۱. همچنین رجوع کنید به پ) «اهداف جنگ»، *وال استریت ژورنال*، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱.

^{۱۹۲} نیروهای طرفدار اسرائیل حتی پیش از آنکه گرد و غبار آشوب جنگ در مرکز تجارت جهانی بنشیند، ادعا می‌کردند که صدام مسئول واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر است. رجوع کنید به الف) مایکل بارون، «جنگ با اولتیماتوم»، گزارش اخبار ایالات متحده و جهان، ۱ اکتبر ۲۰۰۱. ب) بیل گرتز، «عراق مظنون به حمایت از حملات تروریستی»، *واشنگتن تایمز*، ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۱. پ) سرمقاله‌ی *جرزالم پست*، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱، «از شر ۷۱ نیروی ترور خلاص شوید». ت) ویلیام سافایر، «دشمن نهایی»، *نیویورک تایمز*، ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۱.

^{۱۹۳} نگاه کنید به الف) جیمز بامفورد، «بهانه‌ای برای جنگ» (نیویورک: دابل دی، ۲۰۰۴). فصول ۱۳-۱۴. ب) وودوارد، «طرح حمله»، صص. ۲۸۸-۲۹۲، ۲۹۷-۳۰۶. همچنین رجوع کنید به پ) همان، صص ۷۲، ۱۶۳، ۳۰۰-۳۰۱.

^{۱۹۴} وودوارد، «طرح حمله»، ص ۲۹۰.

کارزاری که به منظور دستکاری اطلاعات برپا شد، توسط دو سازمان اداره می‌شد که پس از ۱۱ سپتامبر ایجاد شدند و گزارش‌های خود را مستقیماً به معاون وزیر دفاع، یعنی داگلاس فیث می‌دادند؛^{۱۹۵} (۱) گروه ارزیابی سیاست ضد تروریسم^{۱۹۶}، وظیفه داشت ارتباطات بین القاعده و عراق را که ظاهراً مورد غفلت جامعه‌ی اطلاعاتی آمریکا بود، کشف کند. دو عضو اصلی این گروه شامل ورمسر، یک نومحافظه‌کار سرسخت، و مایکل مالوف، یک لبنانی-آمریکایی می‌شد که روابط نزدیکی با ریچارد پرل داشت. (۲) *داده‌ی طرح‌های ویژه*^{۱۹۷} وظیفه‌ی یافتن شواهدی را بر عهده داشت که می‌شد از آنها برای جنگ با عراق استفاده کرد. مدیریت این اداره بر عهده‌ی آبرام شولسکی، یک نومحافظه‌کار بود که با ولفوویتز روابطی دیرینه داشت. در جوار شولسکی نیز نیروهایی از مشاوران سیاسی طرفدار اسرائیل فعالیت می‌کردند.^{۱۹۸}

تقریباً مانند تمام نومحافظه‌کاران دیگر، داگلاس فیث نیز به اسرائیل عمیقاً متعهد است. همچنین وی روابط دیرینه‌ای با حزب لیکود دارد. فیث در دهه‌ی ۱۹۹۰ در مقالات خود از شهرک‌سازی‌های اسرائیل حمایت کرد و معتقد بود که اسرائیل باید سرزمین‌های اشغال‌شده را حفظ کند.^{۱۹۹} مهمتر از آن، در ژوئن ۱۹۹۶ فیث به همراه پرل و وورمسر،

^{۱۹۵} رجوع کنید به الف) بامفورد، «بهبادهای برای جنگ»، صص ۲۸۷-۲۹۱، ۳۰۷-۳۳۱. ب) دیوید اس. کلود، «تحقیقات پنتاگون، متمرکز بر کسب اطلاعات پیش از جنگ شد»، *وال استریت ژورنال*، ۱۱ مارس ۲۰۰۴. پ) سیمور ام. هرش، «اطلاعات گلچین‌شده»، *نیویورکر*، جلد ۷۹، شماره ۱۱ (۱۲ مه ۲۰۰۳)، صص ۴۴-۵۰. ت) کویاتکوفسکی، «مقالات دست‌اول پنتاگون». ث) جیم لوب، «دفتر پنتاگون خانه‌ای برای شبکه‌ی نومحافظه‌کاران»، *خبرگزاری اینترپرس سرویس*، ۷ اوت ۲۰۰۳. ج) گرگ میلر، «واحد جاسوسی، سیا را در عراق دور زد»، *لس آنجلس تایمز*، ۱۰ مارس ۲۰۰۴. پل آر. چ) پیلار، «اطلاعات، سیاست، و جنگ در عراق»، *نشریه‌ی فارن افیرز*، جلد ۸۵، شماره ۲ (مارس-آوریل ۲۰۰۶)، صص ۱۵-۲۷. ح) جیمز رابزن، «چگونه یافته‌های مطابق درباره‌ی ترور منجر به درگیری در شکل‌دهی اطلاعات شد»، *نیویورک تایمز*، ۲۸ آوریل ۲۰۰۴. خ) اریک اشمیت و تام شنکر، «تهدیدها و پاسخ‌ها: یک رقیب سیا؛ پنتاگون واحد اطلاعاتی را راه اندازی می‌کند». *نیویورک تایمز* ۲۴ اکتبر ۲۰۰۲.

^{۱۹۶} The Policy Counterterrorism Evaluation Group. م.

^{۱۹۷} The Office of Special Plans. م.

^{۱۹۸} اداره طرح‌های ویژه قویاً متکی بر اطلاعات احمد چلبی و دیگر تبعیدیان عراقی بود و با منابع مختلف اسرائیلی ارتباطی نزدیک داشت. در واقع، به گزارش گاردین این اداره «روابط نزدیکی با یک عملیات اطلاعاتی موازی و موقت در دفتر آریل شارون در اسرائیل ایجاد کرده‌بود؛ به‌ویژه روابط نزدیکی ایجاد کرده‌بود تا موساد را دور زده و گزارش‌های هشداردهنده‌تری از عراق به دولت بوش ارائه دهد». جولیان بورگر، «جاسوسانی که برای جنگ فشار آوردند»، *گاردین*، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۳.

^{۱۹۹} برای مثال رجوع کنید به الف) داگلاس جی. فیث، «منطق درونی مذاکرات اسرائیل: روند عقب‌نشینی، نه روند صلح»، فصلنامه‌ی *خاورمیانه*، مارس ۱۹۹۶. برای بررسی بحث‌های مفید درباره‌ی دیدگاه‌های فیث، رجوع کنید به ب) جفری گلدبرگ، «یک نکته‌ی کوچک: اطلاعاتی که داگلاس فیث داشت و زمانی که آنها را دریافت»، *نیویورکر*، جلد ۸۱، شماره ۱۲ (۹ مه ۲۰۰۵)، صص ۳۶-۴۱. پ) جیم لوب، «فیث می‌بازد، یا تیم بوش نقاط قوت خود را از دست می‌دهد؟» *دیلی استار*، ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵. ت) جیمز جی. زوگی، «یک قرار خطرناک: مشخصات داگلاس فیث، معاون وزیر دفاع در زمان بوش»، *مرکز اطلاعات خاورمیانه*، ۱۸ آوریل ۲۰۰۱. «شهرک‌سازی‌های اسرائیلی: مشروع، لازمه‌ی دموکراسی و برای امنیت اسرائیل حیاتی است؛ بنابراین به نفع ایالات متحده خواهد بود»، مرکز سیاست امنیتی، به شماره‌ی خلاصه انتقال T 130-۹۶، ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶. توجه داشته باشید که عنوان مقاله اخیر که توسط سازمانی در لابی منتشر شده‌است، حاکی از آن است که آنچه به نفع اسرائیل است، به نفع منافع ملی آمریکاست. لوب در «باختن فیث» می‌نویسد: «بر اساس خبرنامه‌ی داخلی واشنگتن، در سال ۲۰۰۳، فیث، که جانشین رامسفلد در جلسه سران درباره‌ی خاورمیانه شده‌بود- اظهارات خود را به نمایندگی از پنتاگون به پایان رساند. پس از آن، به گزارش نلسون در خبرنامه‌ی اینسایدر واشنگتن،

گزارش معروف «قطع ارتباط کامل»^{۲۰۰} را خطاب به بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر آتی اسرائیل نوشتند.^{۲۰۱} از جمله موارد قیدشده در آن، توصیه به نتانیا هو «به تمرکز بر برکناری صدام حسین از قدرت عراق بود- که در نوع خود یکی از اهداف استراتژیک مهم اسرائیل به شمار می‌رود.» همچنین در این گزارش از دولت اسرائیل خواسته شده‌است تا اقدامات لازم را برای نظم‌بخشیدن به کل خاورمیانه مبذول دارد. نتانیا هو توصیه‌های آنها را اجرا نکرد، اما طولی نکشید که فیث، پرل و وورمرس به منظور پیگیری این اهداف، شروع به حمایت از دولت بوش کردند. این وضعیت، ستون‌نویس‌ها آرتص، به نام آکیوا الدار را بر آن داشت تا هشدار دهد که فیث و پرل «موفق به حفظ تعادل بین وفاداری به دولت‌های آمریکا... و منافع اسرائیل هستند».^{۲۰۲}

ولفوویتز نیز به همان اندازه به اسرائیل متعهد است. یک مرتبه روزنامه‌ی فوروارد وی را به عنوان «جنگ‌خواهانه‌ترین فرد میان طرفداران اسرائیل در دولت» توصیف کرد و در سال ۲۰۰۲ نیز مقام اول از میان پنجاه سرشناسی که «آگاهانه فعالیت‌های یهودی را دنبال کرده‌اند»، به ولفوویتز داده شد.^{۲۰۳} تقریباً در همان زمان، بنیاد یهودی امور امنیت ملی آمریکا (JINSA) جایزه‌ی خدمات ممتاز هنری ام جکسون را به پاس ترویج مشارکت پایدار بین اسرائیل و آمریکا به وی اعطا کرد. جروزالم پست نیز از ولفوویتز با عنوان «طرفدار مخلص اسرائیل» یاد کرد و او را «مرد سال» ۲۰۰۳ معرفی کرد.^{۲۰۴}

در نهایت، لازم است اشاره‌ای شود به حمایت نومحافظه‌کاران قبل از جنگ از احمد چلبی، تبعیدی بی‌اخلاق عراقی که ریاست کنگره‌ی ملی عراق²⁰⁵ (INC) را بر عهده داشت. آنها با آغوش باز از چلبی استقبال کردند؛ چرا که

کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی چنین واکنشی نشان داد: «از فیث ممنونم، اما برای اطلاع از موضع اسرائیل، سفیر را دعوت می‌کنیم.»

²⁰⁰ Clean Break. م.

^{۲۰۱} گزارش «قطع ارتباط کامل» برای موسسه‌ی مطالعات استراتژیک و سیاسی پیشرفته در اورشلیم تهیه شد و در ژوئن ۱۹۹۶ منتشر شد. می‌توان نسخه‌ای از آن را در وبسایت این موسسه یافت.

^{۲۰۲} آکیوا الدار، «جوایز خردمندی برای فریب‌خوردگان»، *هآرتص*، ۱ اکتبر ۲۰۰۲.

^{۲۰۳} الف) «تظاهرات، جناح‌های مشوش را تحت پرچم «حامی اسرائیل باشید» متحد می‌کند، *فوروارد*، ۱۹ آوریل ۲۰۰۲. ب) *فوروارد*، ص ۵۰، پ) *فوروارد*، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۲.

^{۲۰۴} الف) جان مک‌کاسلین، «پلیس‌های آموزش‌دیده‌ی اسرائیل»، *واشنگتن تایمز*، ۵ نوامبر ۲۰۰۲. ب) برت استفنز، «مرد سال»، *جروزالم پست* (ضمیمه روش هاشانا)، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۳. پ) جانین زکریا، «درمان تهاجمی» در همان‌جا. سایر مقاله‌های مفید از ولفوویتز عبارتند از ت) مایکل دابز، «برای ولفوویتز، یک هدف قابل‌تحقق است»، *واشنگتن پست*، ۷ آوریل ۲۰۰۳. ث) جیمز فالوز، «یکجانبه‌گرا»، ماهنامه‌ی *آتلانتیک*، مارس ۲۰۰۲، صص ۲۶-۲۹. ج) بیل کلر، «جنگجوی آفتاب»، *نیویورک تایمز*، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۲. چ) «پل ولفوویتز، چابک‌شکاری»، *کونومیسست*، ۹ تا ۱۵ فوریه ۲۰۰۲.

²⁰⁵ The Iraqi National Congress. م.

زحمت قابل توجهی به منظور برقراری روابط نزدیک با گروه‌های یهودی-آمریکایی کشیده بود و همچنین متعهد شده بود که پس از به قدرت رسیدن، روابط خوبی با اسرائیل برقرار کند.^{۲۰۶} این دقیقاً همان خواسته‌ی طرفداران تغییر رژیم بود؛ بنابراین در قبال این وعده از چلبی حمایت کردند. روزنامه‌نگاری به نام متیو برگر، ماهیت این معامله را در مجله‌ی یهودی شرح داد: «کنگره‌ی ملی عراق بهبود روابط [با اسرائیل] را راهی می‌دید که بتوان از آن برای استفاده از نفوذ یهودیان در واشنگتن و اورشلیم، و افزایش حمایت از آرمان خود استفاده کند. به نوبه‌ی خود، گروه‌های یهودی نیز این فرصت را غنیمت می‌شمردند؛ زیرا این امکان وجود داشت که روزی بتوان کنگره‌ی ملی عراق را در جایگزینی رژیم صدام حسین دخیل کرد. لذا هر دو طرف راه را برای بهبود روابط بین اسرائیل و عراق هموار کردند.^{۲۰۷}

توجه به سرسپردگی که نومحافظه‌کاران نسبت به اسرائیل دارند، دل‌مشغولی آنها نسبت به عراق، و نفوذشان در دولت بوش، استدلالی است برای آن که چرا اغلب آمریکایی‌ها گمان می‌کردند که جنگ برای پیشبرد منافع اسرائیل طراحی شده است. به عنوان مثال، بری جیکوبز از کمیته‌ی یهودیان آمریکا در مارس ۲۰۰۵ اذعان کرد که در جامعه‌ی اطلاعاتی آمریکا عقیده‌ای «فراگیر» وجود دارد مبنی بر آن که ورود ایالات متحده به جنگ، نتیجه‌ی توطئه‌ای از سوی اسرائیل و نومحافظه‌کاران بوده است.^{۲۰۸} با این حال، تعداد اندکی از مردم جرئت ابراز آن را به صورت علنی دارند. حتی افرادی مانند سناتور ارنست هولینگز^{۲۰۹} و جیمز موران^{۲۱۰} که صریحانه این عقیده را بیان کردند، محکوم شدند.^{۲۱۱} مایکل

^{۲۰۶} به گفته‌ی ال. مارک زل، شریک حقوقی سابق فیث، چلبی همچنین قول بازسازی خط لوله‌ای را داد که زمانی از حيفا در اسرائیل تا موصل در عراق کشیده شده بود. نگاه کنید به الف) جان دیزارد، «چگونه احمد چلبی نومحافظه‌کاران را دست‌به‌سر کرد»، وبسایت *Salon.com*، ۴ مه ۲۰۰۴. ب) در اواسط ژوئن ۲۰۰۳، بنیامین نتانیاهو اعلام کرد که «دیری نمی‌گذرد که نفت عراق به سمت حيفا جریان می‌یابد». رابرتز، پ) «نتانیاهو می‌گوید [راه‌اندازی] خط نفت عراق-اسرائیل یک خیال دست‌نیافتنی نیست»، *هآرتص*، ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳. البته این خط نفتی راه نیفتاد و پیش‌بینی آن در آینده نیز بعید به نظر می‌رسد.

^{۲۰۷} الف) متیو ای. برگر، «فرصت‌های تازه برای ایجاد روابط اسرائیل و عراق»، مجله‌ی *جویش*، ۲۸ آوریل ۲۰۰۳. همچنین رجوع کنید به ب) بامفورد، «بهانه‌ای برای جنگ»، ص. ۲۹۳. پ) اد بلانش، «تأمین نفت عراق برای اسرائیل: وضع از این هم بغرنج‌تر می‌شود»، وبسایت *Lebanonwire.com*، ۲۵ آوریل ۲۰۰۳. ت) ناتان گاتمن در گزارش خود می‌نویسد که «جامعه‌ی یهودیان آمریکا و مخالفان عراقی سال‌ها کوشیدند تا پیوند میان خود را پنهان سازند». «احتیاط دوجانبه: آپیک و اپوزیسیون عراق»، *هآرتص*، ۸ آوریل ۲۰۰۳.

^{۲۰۸} نیر، «کاوشگر افسی‌آی». بیل کلر که اکنون سردبیر نیویورک تایمز است، در آستانه‌ی جنگ نوشت: «این دیدگاه که این جنگ بخاطر اسرائیل درگرفته است، ایده‌ای دیرپا است و بیش از آنچه فکرش را کنید، قابل‌مطرح کردن است.» کلر، «آیا به نفع یهودیان است؟» نیویورک تایمز، ۸ مارس ۲۰۰۳.

^{۲۰۹} سناتور سابق ایالت کارولینای جنوبی. م

^{۲۱۰} نماینده‌ی حوزه‌ی انتخابیه هشتم ویرجینیا از حزب دموکرات ایالات متحده آمریکا. م

^{۲۱۱} الف) در مقاله‌ای که در اواسط سال ۲۰۰۴ نگاشته شد، هولینگز این سوال را مطرح کرد که چرا دولت بوش در حالی به عراق حمله کرد که تهدید مستقیمی برای ایالات متحده محسوب نمی‌شد. وی می‌نویسد «پاسخی» که «همه می‌دانند» این است که «به این دلیل

کینزلی در اواخر سال ۲۰۰۲ این موضوع را به خوبی روشن ساخت: «این که بحثی عمومی در خصوص نقش اسرائیل صورت نمی‌گیرد... حکایت پادشاه برهنه است: همه آن را می‌بینند، اما هیچ‌کس حرفی از آن نمی‌زند.»^{۲۱۲} وی به این نتیجه رسید که دلیل این مقاومت در برابر ابراز حقیقت، ترس از خوردن برچسب «ضدیهود» است. با این حال، تردیدی نیست که اسرائیل و لابی از عوامل کلیدی و موثر در تصمیم‌گیری [نهایی] برای جنگ بودند. بدون تلاش‌های لابی، احتمال ورود آمریکا در مارس ۲۰۰۳ به جنگ بسیار کمتر می‌شد.

رویای تحولات منطقه‌ای

جنگ عراق قرار نبود به چنین مهلکه‌ی پرهزینه‌ای تبدیل شود. بلکه صرفاً به عنوان گام نخست در یک طرح بزرگ‌تر، به منظور نظم بخشیدن به خاورمیانه در نظر گرفته شده بود. این استراتژی جاه‌طلبانه، به طرز چشمگیری عدول از سیاست‌های پیشین آمریکا بود و لابی و اسرائیل هم از نیروهای محرکه‌ی اصلی این تغییر بودند. پس از آغاز جنگ عراق، این نکته در مقاله‌ای در صفحه‌ی اول وال استریت ژورنال به وضوح تصریح شد که تیترو آن به تنهایی گویای تمام ماجرا است: «رویای رئیس‌جمهور: نه فقط تغییر رژیم، بلکه تغییر یک منطقه است: هدف مدنظر اسرائیل و نومحافظه‌کاران [ساختن] منطقه‌ای دموکراتیک و طرفدار آمریکا است.»^{۲۱۳}

که ما در صدد محافظت از دوست خود اسرائیل هستیم.» سناتور ارنست اف. هولینگز، «سیاست شکست‌خورده‌ی بوش در خاورمیانه، منجر به تروریسم بیشتری خواهد شد»، پست‌اندکوریر چارلستون، ۶ می ۲۰۰۴. ب) «سن هولینگز بیانیه‌ی نمایندگان مجلس.» جای تعجب نیست که چرا هولینگز به عنوان یهودی‌ستیز خوانده شد؛ اتهامی که سرسختانه آن را رد کرد. متیو ای. برگر، «رتوریک نه چندان ملایم از رجل کارولینای جنوبی»، خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۲۳ مه ۲۰۰۴. پ) «سن هولینگز بیانیه‌ی نمایندگان مجلس.»؛ «بیانیه نمایندگی سناتور لانتبرگ در حمایت از سناتور هولینگز»، ۳ ژوئن ۲۰۰۴، که می‌توان نسخه‌ای از آن را در وبسایت هولینگز یافت. در مورد موران به پانویس مربوطه‌ی آن مراجعه کنید. تعداد انگشت‌شماری از شخصیت‌های عمومی دیگر مانند پاتریک بوکانان، مورین داود، جورجی آن گیر، گری هارت، کریس متیوز و ژنرال آنتونی زینی، اذعان داشته‌اند یا قویاً متذکر شده‌اند که نیروهای طرفدار اسرائیل در ایالات متحده، محرک‌های اصلی پشت جنگ عراق بوده‌اند. رجوع کنید به الف) الوف بن، «قربانی برای اسرائیل»، هآرتص، ۱۳ مه ۲۰۰۴. ب) متیو برگر، «آیا عواقب حمایت برخی یهودیان از جنگ علیه عراق دامن همه را خواهد گرفت؟» خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۱۰ ژوئن ۲۰۰۴. پ) پاتریک جی. بوکانان، «جنگ چه کسی است؟» مجله‌ی امریکن کانسرویتیو، ۲۴ مارس ۲۰۰۳. ت) امی ادن، «نقش اسرائیل: «فیلی» که درباره‌اش می‌گویند»، فوروارد، ۲۸ فوریه ۲۰۰۳. ث) «تغییر موضع»، فوروارد، ۲۸ مه ۲۰۰۴. ج) ناتان گاتمن، «یهودیان برجسته‌ی آمریکا و اسرائیل مقصر شروع جنگ عراق‌اند»، هآرتص، ۳۱ مه ۲۰۰۴. چ) لارنس اف. کاپلان، «گفتگوهای خطرناک درباره‌ی جنگ»، واشنگتن پست، ۱۸ فوریه ۲۰۰۳. ح) ای جی کسلر، «گری هارت می‌گوید طعنه به «وفاداری دوجانبه» خطاب به یهودیان نبود»، روزنامه‌ی فوروارد، ۲۱ فوریه ۲۰۰۳. خ) اوری نیر و امی ادن، «زینی، نماینده‌ی سابق خاورمیانه، نومحافظه‌کاران را متهم می‌کند که جنگ عراق را به نفع اسرائیل پیش بردند»، فوروارد، ۲۸ مه ۲۰۰۴.

^{۲۱۲} مایکل کینزلی، «آنچه بوش دارد از عراق مخفی می‌کند»، اسلیت، ۲۴ اکتبر ۲۰۰۲.

^{۲۱۳} الف) رابرت اس. گرینبرگر و کاربی لگت، «رویای رئیس‌جمهور: نه فقط تغییر رژیم، بلکه تغییر یک منطقه است: هدف مدنظر اسرائیل و نومحافظه‌کاران [ساختن] منطقه‌ای دموکراتیک و طرفدار آمریکا است.»، وال استریت ژورنال، ۲۱ مارس ۲۰۰۳. همچنین بنگرید به ب) جورج پکر، «رویای دموکراسی»، نیویورک تایمز، ۲ مارس ۲۰۰۳. اگرچه همه نومحافظه‌کاران یهودی نیستند، اما اکثر بنیان‌گذاران آن - که تقریباً شامل حال همه‌ی آنان می‌شود - از طرفداران سرسخت اسرائیل‌اند. به گفته‌ی گال بکرمن در فوروارد،

نیروهای طرفدار اسرائیل دیر زمانی است که به دنبال آن‌اند تا به منظور حفاظت از اسرائیل، ارتش ایالات متحده دخالت مستقیم‌تری در خاورمیانه داشته باشد.^{۲۱۴} اما در طول جنگ سرد، این هدف چندان محقق نشد؛ چرا که آمریکا در منطقه به عنوان یک «موازنه‌گر فراساحلی»^{۲۱۵} عمل می‌کرد. اکثر نیروهای آمریکایی گماشته شده برای خاورمیانه مانند نیروهای «استقرار سریع»^{۲۱۶}، «در افق» و دور از خطر مستقر می‌شدند. واشنگتن توازن قدرت مطلوبی را با راه انداختن بازی با قدرت‌های محلی در برابر یکدیگر حفظ کرد. به این ترتیب، پس از انقلاب [اسلامی] یعنی در طول جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) دولت ریگان از صدام علیه ایران حمایت کرد.

سیاست موازنه‌گر فراساحلی، پس از جنگ اول خلیج فارس دست‌خوش تغییر شد؛ یعنی زمانی که دولت کلinton استراتژی «مهار دوجانبه»^{۲۱۷} را اتخاذ کرد. این استراتژی جدید به دنبال آن بود که تعداد قابل توجهی از نیروهای آمریکایی را در منطقه مستقر کند تا به وسیله‌ی آنها ایران و عراق را مهار سازد. هدف آن بود که این سیاست جایگزین استراتژی سابق شود که مقرر بود از خلال آن، از یک دولت برای کنترل دیگری استفاده شود. بنیان‌گذار «مهار دوجانبه» کسی نبود جز مارتین ایندیک؛ که نخستین بار این استراتژی را در ماه مه ۱۹۹۳ در اتاق فکر طرفداران اسرائیل، یعنی مرکز مطالعات خاورمیانه واشنگتن (WINEP)، بیان کرد و سپس آن را به عنوان اداره‌کننده‌ی امور کشورهای جنوب و جنوب غربی آسیا در شورای امنیت ملی به اجرا گذاشت.^{۲۱۸}

در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ نارضایتی قابل توجهی نسبت به استراتژی «مهار دوجانبه» وجود داشت؛ به این سبب که این استراتژی ایالات متحده را به دشمن ابدی دو کشوری تبدیل کرده بود که از یکدیگر کینه‌های دیرینه داشتند. بدین

«اگر جنبشی روشنفکری در آمریکا وجود داشته باشد که یهودیان بتوانند ادعای انحصار آن را داشته باشند، [مطمناً] آن جنبش نومحافظه‌کاری خواهد بود». نگاه کنید به پ) «اقناع نومحافظه‌کاران»، *فوروارد*، ۶ ژانویه ۲۰۰۶.

^{۲۱۴} برای مثال نگاه کنید به «بازسازی دفاع آمریکا: استراتژی، نیروها و منابع [لازم] برای قرن جدید»، گزارشی برای قرن جدید آمریکا، سپتامبر ۲۰۰۰، ص. ۱۴.

^{۲۱۵} Off-shore balancer: موازنه‌گر فراساحلی در تحلیل روابط بین‌الملل، دال بر استراتژی است که در آن قدرتی بزرگ، از قدرت‌های مناطق ژئوپلیتیکی کلیدی جهان مانند اروپا، خلیج فارس و آسیای شمال شرقی بهره می‌گیرد تا قدرت مورد نظر خود را در آن جا حاکم کند. این استراتژی در تضاد با استراتژی معمول آمریکا، یعنی هژمونی لیبرال قرار دارد و از مفاهیمی است که میرشایمر متأثر از کریستوفر لین (۱۹۹۷) در تحلیل خود به کار می‌گیرد. م

^{۲۱۶} The Rapid Deployment Force. م

^{۲۱۷} Dual containment. م

^{۲۱۸} الف) مارتین ایندیک، «رویکرد دولت کلinton نسبت به خاورمیانه»، سخنرانی در سمپوزیوم سورف، مؤسسه‌ی واشنگتن برای سیاست کشورهای آسیای جنوب غربی، ۱۸ مه ۱۹۹۳. همچنین رجوع کنید به ب) آنتونی لیک، «مقابله با کشورهای اپوزیسیون واپس‌گرا»، *فارن افیرز*، جلد. ۷۳، شماره ۲ (مارس/آوریل ۱۹۹۴)، صص ۴۵-۵۳.

ترتیب، چنین وضعیتی واشنگتن را بر آن داشت که بار [مقابله با] هر دوی آنها را به دوش بکشد.^{۲۱۹} چنان که انتظار آن می‌رفت، لابی برای حفظ مهار دوجانبه، به طور فعال در مجلس فعالیت می‌کرد.^{۲۲۰} در بهار ۱۹۹۵، کلیتون تحت فشار آپیک و دیگر نیروهای طرفدار اسرائیل، به منظور تقویت این سیاست، تحریم‌های اقتصادی علیه ایران تحمیل کرد. اما آپیک و سایر نیروهای اسرائیلی به این قانع نبودند. نتیجه‌ی قانون تحریم‌ها علیه ایران و لیبی در سال ۱۹۹۶ خود را نشان داد؛ که بر اساس آن هر شرکت خارجی که بیش از ۴۰ میلیون دلار برای توسعه‌ی منابع نفتی ایران یا لیبی سرمایه‌گذاری می‌کرد، تحریم می‌شد. همان‌طور که زیف شیف، خبرنگار نظامی هاآرتص در آن زمان خاطرنشان کرد، «علی‌رغم آن که اسرائیل عنصر کوچکی از این طرح کلان بود، نمی‌توان منکر نفوذ آن بر مقامات واشنگتن شد.»^{۲۲۱}

با این وجود، در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، ادعای نومحافظه‌کاران این بود که مهار دوجانبه کافی نیست و اکنون لازم است برای تغییر رژیم عراق اقدام کرد. استدلال آنها این بود که با سرنگونی صدام و تبدیل عراق به یک دموکراسی پویا، آمریکا دست به تغییر روند گسترده‌ای در سراسر خاورمیانه خواهد زد. البته [بنیان‌های] این ایده، به وضوح در گزارش «قطع ارتباط کامل» که توسط نومحافظه‌کاران خطاب به نتانیاهو نوشته شده بود، دیده می‌شد. در سال ۲۰۰۲، زمانی که حمله به عراق ضرورت و اولویت یافت، بحث تحولات منطقه‌ای، بین محافل نومحافظه‌کار یک اصل مسلم شده بود.^{۲۲۲}

^{۲۱۹} الف) باربارا کنری، «سیاست نادرست مهار دوجانبه‌ی آمریکا در خلیج فارس»، جلسه‌ی توجیهی سیاست خارجی به شماره ۳۳، مؤسسه‌ی CATO، ۱۰ نوامبر ۱۹۹۴. ب) گرگوری اف. گاوز سوم، «سیاست بی‌منطق مهار دوجانبه»، فارن افیرز، جلد ۷۳. شماره ۲ (مارس/آوریل ۱۹۹۴)، صص ۵۶-۶۶. پ) زیگنیو برژینسکی و برنت اسکوکرافت، مهار متمایز: سیاست آمریکا در قبال ایران و عراق، گزارش یک گروه مطالعاتی مستقل در مورد ثبات و امنیت خلیج فارس، شورای روابط خارجی، نیویورک، ۱۹۹۷.

^{۲۲۰} برژینسکی و اسکوکرافت، «مهار متمایز»، ص. ۶.

^{۲۲۱} برژینسکی و اسکوکرافت، «مهار متمایز»، ص. ۱۳۰.

^{۲۲۲} به عنوان مثال، الف) جروزالم پست در سرمقاله‌ای (۹ سپتامبر ۲۰۰۲) به این نکته اشاره کرد که «به گفته‌ی برنارد لوئیس، کارشناس مسائل خاورمیانه، عراق پس از صدام، به عراقی بدل می‌شود که به احتمال زیاد با اسرائیل صلح خواهد کرد، رادیکالیسم عرب را بی‌اعتبار و شاید حتی نیروهای انقلابی را در ایران کنونی تسریع کند.» به طور مشابه، ب) مایکل لدین در ۶ آگوست ۲۰۰۲ در نشنال ریویو آنلاین («اسکوکرافت می‌آغازد») نوشت که «خاورمیانه‌ی امروز، منطقه‌ای است که می‌توان آن را با اطمینان سزاوار آتش نامید. اگر جنگ را به طور مؤثر راه بیندازیم، رژیم‌های تروریستی در عراق، ایران و سوریه را سرنگون خواهیم کرد، یا سلطنت سعودی را سرنگون می‌کنیم؛ یا آن را مجبور به کنارگذاشتن نیروی برساننده‌ی جهانی خود برای تلقین تروریست‌های جوان خواهیم کرد.» پ) در ۱۹ اوت، جاشوا موراوچیک در نیویورک تایمز («پیروزی آرام دموکراسی») نوشت: «تغییر به سمت رژیم‌های دموکراتیک در تهران و بغداد، سونامی در سراسر جهان اسلام به راه خواهد انداخت.» همچنین رجوع کنید به ت) مارینا اوتاوی و همکاران، «سراب دموکراتیک در خاورمیانه»، خلاصه‌ی پژوهش، شماره ۲۰. (واشنگتن، دی‌سی: موقوفه کارنگی برای صلح بین‌المللی، اکتبر ۲۰۰۲).

چارلز کراتهامر این طرح کلان را زاینده‌ی افکار ناتان شارانسکی، سیاستمدار اسرائیلی وصف می‌کند که نوشته‌هایش بوش را تحت تأثیر قرار می‌داد.^{۲۲۳} اما علاوه بر ایده‌های شارانسکی، عقاید اسرائیلی دیگری هم شنیده می‌شد. در واقع، اسرائیلی‌ها در سراسر طیف سیاسی معتقد بودند که سرنگونی صدام، وضعیت خاورمیانه را به نفع اسرائیل تغییر خواهد داد. روزنامه‌نگاری به نام الوف بنن (۱۷ فوریه ۲۰۰۳) در هاآرتص گزارش داد: «افسران ارشد ارتش اسرائیل و نزدیکان نخست وزیر (آریل شارون)، مانند افرایم هالیوی، مشاور امنیت ملی، اتویایی امیدبخش از آینده‌ی شگفت‌انگیزی ارائه می‌دهند که پس از جنگ در انتظار اسرائیل است. آنها یک سلسله وقایع دومینویی را در نظر دارند؛ با سقوط صدام حسین و به دنبال آن سقوط سایر دشمنان اسرائیل... همراه با سقوط رهبران‌شان، ترور و سلاح‌های کشتار جمعی برچیده خواهد شد.»^{۲۲۴}

به طور خلاصه، رهبران اسرائیل، نو محافظه‌کاران و دولت بوش متفق‌القول جنگ با عراق را به عنوان اولین گام کارزار جاه‌طلبانه برای بازسازی خاورمیانه می‌انگاشتند. همچنین به محض سرمستی ناشی از پیروزی در این جنگ، نگاه ایشان متوجه دیگر مخالفان اسرائیل در منطقه شد.

هدف‌گیری سوریه

رهبران اسرائیلی تا قبل از مارس ۲۰۰۳ چنان سرسختانه مشغول تحت فشار قرار دادن دولت بوش برای جنگ با عراق بودند که فرصتی برای هدف‌گیری سوریه باقی نمی‌ماند. لیکن پس از آن که بغداد در اواسط ماه آوریل سقوط کرد،

^{۲۲۳} چارلز کراتهامر، «صلح از طریق دموکراسی»، *واشنگتن پست*، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۲.

^{۲۲۴} الف) بن، «زمینه». همچنین، نیویورک تایمز گزارش داد که هالیوی طی سخنرانی‌اش در فوریه‌ی ۲۰۰۳ در مونیخ بیان کرد: «پس از صدام، امواج شوک ناشی از بغداد می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای در تهران، دمشق و رام‌الله داشته باشد.» (ب) مقاله‌ی تایمز در ادامه اشاره می‌کند که اسرائیل «امیدوار است وقتی صدام حسین کنار گذاشته شد، [دیگر اهداف] دومینووار شروع به سقوط کنند. با توجه به این انتظار، میان‌روها و اصلاح‌طلبان در سرتاسر منطقه تشویق می‌شوند تا فشار جدیدی بر دولت‌های خود، حتی تشکیلات خودگردان فلسطین یاسر عرفات وارد کنند. (پ) بنت، «اسرائیل باور دارد که جنگ علیه عراق به نفع کل منطقه است.» (ت) همین موضوع در مقاله‌ای از *فوروارد* در اوایل مارس ۲۰۰۳ منعکس شده است: «رده‌های بالای سیاسی، نظامی و اقتصادی اسرائیل، جنگ پیش‌رو را به عنوان یک امداد غیبی در نظر داشتند که اشکال سیاسی و اقتصادی را تغییر می‌دهد و اسرائیل را از باتلاق فعلی‌اش بیرون می‌کشد.» شالف، «تپیچ اورشلیم». به علاوه، این طرز تفکر در مقاله‌ی دیگری مورد بحث قرار گرفته بود که پیش‌تر در ۴ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط ایهود باراک، نخست وزیر سابق نیویورک تایمز بررسی شده بود. باراک تاکید کرد که «پایان دادن به رژیم صدام حسین، چشم‌انداز ژئوپلیتیکی جهان عرب را تغییر خواهد داد». او مدعی شد که «دنایای عرب بدون صدام حسین، بسیاری از این نسل [رهبران] که در شرف به قدرت رسیدن هستند] را قادر می‌سازد تا از گشایش تدریجی دموکراتیکی استقبال کنند که برخی از کشورهای خلیج فارس و اردن از آن برخوردار شده‌اند.» وی همچنین اظهار داشت که سرنگونی صدام «دریچه‌ای برای حرکت رو به جلو در مناقشه‌ی اسرائیل و فلسطین ایجاد می‌کند.»

شارون و معاونانش واشنگتن را ترغیب کردند تا این بار دمشق را هدف قرار دهد.^{۲۲۵} به عنوان مثال، در ۱۶ آوریل، مصاحبه‌های پرمخاطبی از شارون و شائول موفاز، وزیر دفاع وی، در روزنامه‌های گوناگون اسرائیل منتشر شد. طبق مصاحبه‌ی منتشرشده در روزنامه‌ی یدیعت آحارونوت، خواسته‌ی شارون از ایالات متحده این بود که فشاری «بسیار شدید» بر سوریه وارد کند.^{۲۲۶} موفاز خطاب به معاریو اذعان کرد: «فهرستی از مطالبات بلندبالایی از سوریه‌ها در دست داریم که بایستی توسط آمریکایی‌ها مطرح شوند».^{۲۲۷} افرایم هالیوی، مشاور امنیت ملی شارون، خطاب به گروهی که در سالن مرکز مطالعات خاورمیانه واشنگتن گرد آمده بودند، ایراد کرد که «وظیفه‌ی امروز آمریکا برخورد تند و خشونت‌آمیز با سوریه است». واشنگتن پست نیز گزارش کرد که اسرائیل طی گزارش‌هایی که از اقدامات رئیس‌جمهور سوریه، یعنی بشار اسد به اطلاعات ایالات متحده ارسال می‌کند، به «برپایی کارزاری علیه سوریه دامن می‌زند».^{۲۲۸}

^{۲۲۵} نگاه کنید به الف) سیمور ام. هرش، «شرط سوریه»، نیویورکر، جلد ۷۹، شماره ۲۰ (۲۸ ژوئیه ۲۰۰۳)، صص ۳۲-۳۶. ب) مولی مور، «شارون از ایالات متحده می‌خواهد شبه نظامیان سوریه را تحت فشار بگذارد»، واشنگتن پست، ۱۷ آوریل ۲۰۰۳. پ) اوری نیر، «اورشلیم مصرانه از بوش می‌خواهد: هدف بعدی حزب‌الله باشد»، فورواردر، ۱۱ آوریل ۲۰۰۳. ت) ایدم، «شارون از اقدام آمریکا علیه سوریه دفاع می‌کند»، فورواردر، ۱۸ آوریل ۲۰۰۳. ث) مارک پرلمن، «پشت پرده‌ی هشدارها به دمشق: ارزیابی مجدد اسد جوان‌تر»، فورواردر، ۱۸ آوریل ۲۰۰۴. ج) دانیل سوبلمن و ناتان گاتمن، «نخست‌وزیر از ایالات متحده می‌خواهد که فشار بر سوریه را آغاز کند، وی اسد را «خطرناک» می‌خواند»، هآرتص، ۱۵ آوریل ۲۰۰۳.

^{۲۲۶} مور، «مطالبه‌ی شارون از ایالات متحده».

^{۲۲۷} الف) نیر، «معاون شارون». همچنین بنگرید به ب) کارن دی یانگ، «آمریکا بیش از پیش هشدار عراق را به سوریه می‌دهد، مسائل دیگر» واشنگتن پست، ۱۵ آوریل ۲۰۰۳.

^{۲۲۸} الف) نیر، «معاون شارون آید». همچنین بنگرید به ب) پرلمن، «پشت پرده‌ی هشدارها». اسرائیلی‌ها در تلاش‌های خود برای شرور جلومدادن سوریه و طعمه‌گذاری آن برای حمله‌ی آمریکا، ادعا کردند که دمشق به عراقی‌های رده بالای رژیم صدام پناه می‌دهد و حتی بدتر از آن، سلاح‌های کشتار جمعی عراق را پنهان می‌کند. پ) پرلمن، «پشت پرده‌ی هشدارها»؛ ت) لوری کوپنز، «رئیس نظامی اسرائیل ادعا کرد که عراق مجهز به سلاح‌های شیمیایی است»، آسوشیئیدپرس، ۲۶ آوریل ۲۰۰۴. ث) ایرا استول، «یک اسرائیلی می‌گوید سلاح‌های کشتار جمعی صدام به سوریه منتقل شد»، نیویورک سان، ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵. ایدم، «سادا بر آن است که سلاح‌های کشتار جمعی عراق در سوریه مخفی شده‌است»، نیویورک سان، ۲۶ ژانویه ۲۰۰۶. در آگوست ۲۰۰۳، زمانی که یک بمب‌گذار انتحاری، مقر سازمان ملل را در بغداد منفجر کرد، سفیر اسرائیل در سازمان ملل متحد با ادعای اینکه سوریه وسیله‌ی حمل و نقل آن را تهیه کرده‌است، یک اختلاف دیپلماتیک ایجاد کرد و در نتیجه سوریه را مقصر آن بمب‌گذاری جلوه داد. ج) مایکل کیسی، «سفیر اسرائیل معتقد است وسیله‌ی حمل و نقل مورد استفاده در بمباران سازمان ملل از سوریه آمده است»، آسوشیئیدپرس، ۲۱ اوت ۲۰۰۳. چ) روتیزر، ۲۱ اوت ۲۰۰۳: «نماینده‌ی اسرائیل، سوریه را مسئول انفجار سازمان ملل برمی‌شمارد، و بدین ترتیب به آن ضربه می‌زند». اینمار رابینوویچ، سفیر سابق اسرائیل در ایالات متحده، خطاب به سیمور هرش گفت که او «متعجب است... با توجه به کیفیت منابعی که سوریه‌ها دارند، آنها از پیش اطلاعی از توطئه‌ی ۱۱ سپتامبر نداشته‌اند؟ - و نمی‌توانستند هشدار به آمریکا دهند؟» هرش، «شرط سوریه». شواهد اندکی در راستای تأیید این اتهامات وجود داشت، اما تمایل اسرائیل به مطرح کردن آنها نشانی است از آنکه چقدر خواهان آن بودند که ایالات متحده را با یک رژیم عربی دیگر درگیر کنند.

اعضای برجسته‌ی لابی، پس از سقوط بغداد همین موضوعات را مطرح کردند.^{۲۲۹} پاول ولفوویتز اعلام کرد که «رژیم سوریه باید تغییر کند» و ریچارد پِرل به یک روزنامه‌نگار چنین گفت: «یک پیام کوتاه، یک پیام دو کلمه‌ای [به دیگر رژیم‌های متخاصم در خاورمیانه] داریم: «نوبت شماست».^{۲۳۰} به علاوه، در اوایل ماه آوریل، مرکز مطالعات خاورمیانه واشنگتن (WINEP) گزارشی منتشر کرد که مورد حمایت دو حزب [دموکرات و جمهوری خواه آمریکا] بود و در آن اظهار شده بود که سوریه «نباید این اخطار را نادیده بگیرد که کشورهایی که سیاست‌های بی‌ملاحظه، غیرمسئولانه و سرکشانه‌ی صدام را پیش می‌گیرند، ممکن است به سرنوشت او دچار شوند».^{۲۳۱} در ۱۵ آوریل نیز، یوسی کلاین هالوی، روزنامه‌نگار آمریکایی-اسرائیلی مقاله‌ای در لس آنجلس تایمز با این عنوان نوشت: «زمان آن است که عرصه بر سوریه تنگ‌تر شود». در حالی که روز بعد، ستون‌نویس آمریکایی-اسرائیلی به نام زیو چافتس برای نیویورک دیلی نیز مقاله‌ای نوشت با عنوان «سوریه‌ی ترورخواه نیز باید تغییر کند».^{۲۳۲} همچنین در ۲۱ آوریل، روزنامه‌نگار دیگری به

^{۲۲۹} سوریه بسیار پیشتر از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر در معرض دید لابی قرار داشت. در واقع نه عراق، بلکه سوریه هدف اصلی در گزارش «قطع ارتباط کامل» بود که در سال ۱۹۹۶ توسط فیث، پِرل و وورمسر برای نتانیاهو نوشته شد. دانیل پاپیس و زیاد عبدالنور، رئیس کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد (USCFL)، گزارشی در سال ۲۰۰۰ تهیه کرده بود که در آن از ایالات متحده خواسته بود تا با استفاده از تهدیدات نظامی، سوریه را مجبور به خروج نیروهایش از لبنان، خلاص شدن از شر هرگونه کشتار جمعی و توقف حمایت از تروریسم کند. («پایان دادن به اشغال لبنان توسط سوریه: نقش ایالات متحده»، گزارش گروه مطالعات خاورمیانه، مجمع خاورمیانه، می ۲۰۰۰). کمیته‌ی UCSFL به نوعی پسر عموی نزدیک لابی محسوب می‌شد و نومحافظه‌کاران متعددی (آبرامز، فیث، لدین، پِرل، و وورمسر) را در میان «حامیان اصلی رسمی» خود در اختیار داشت. الف) جردن گرین، «روایای نومحافظه‌کاران لبنان»، ZNet، ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۳. ب) دیوید آر. ساندز، «جنگ‌طلب‌ها ارائه‌ی استدلال لازم برای جنگ عراق علیه سوریه را به جریان می‌اندازند»، واشنگتن تایمز، ۱۶ آوریل ۲۰۰۳. به جز لدین، همه‌ی آنها گزارش سال ۲۰۰۰ را امضا کردند؛ از جمله الیوت انگل، نماینده‌ی مجلس (نماینده‌ی نیویورک) که طرفدار اسرائیل و از دیگر حامیان اصلی UCSFL است.

^{۲۳۰} الف) ناتان گاتمن، «برخی از شخصیت‌های ارشد ایالات متحده بر این باوراند که سوریه از خط قرمز عبور کرده است»، هآرتس، ۱۴ آوریل، ۲۰۰۴. ب) مایکل فلین، «شاهین‌های جنگ‌طلب: با دستور کار جدید آمریکا، رخ قدرت می‌گیرد»، شیکاگو تریبون، ۱۳ آوریل ۲۰۰۳. علاوه بر پِرل و ولفوویتز، از درون دولت نیز جان بولتون به شدت برای تغییر رژیم در سوریه فشار آورد. او یک ماه قبل از جنگ عراق به رهبران اسرائیل گفته بود که دولت بوش بلافاصله پس از سقوط صدام، با سوریه و همچنین ایران و کره‌ی شمالی برخورد خواهد کرد. فلین، «رخ قدرت می‌گیرد». بنا بر گزارش‌ها، در تعقیب این هدف، بولتون آماده بود تا در اواسط ژوئیه به مجلس اطلاع دهد که برنامه‌های کشتار جمعی سوریه به نقطه‌ای رسیده است که تهدیدی جدی برای ثبات در خاورمیانه به شمار می‌رود و هرچه سریع‌تر باید با آن مقابله شود. با این حال، سیا و دیگر سازمان‌های دولتی مخالفت کردند و ادعا کردند که تحلیل بولتون به شدت موجب جدی‌تر شدن تهدید سوریه شده است. در نتیجه، دولت در آن زمان به بولتون اجازه نداد تا اظهاراتش در مورد سوریه را بیان کند. پ) داگلاس چهل، «هشدار تازه در مورد برنامه‌های تسلیحاتی سوریه به تعویق افتاد»، نیویورک تایمز، ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۳. ت) مارک پرلن، «وزارت امور خارجه‌ی جنگ‌طلب زیر بمباران اطلاعاتی از سوریه»، فوروارد، ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۳. ث) وارن پی استروبل و جان اتان اس. لدنی، «اکنون داده‌های اطلاعاتی سوریه مورد مناقشه‌اند»، فیلادلفیا اینکوییرر، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۳. با این حال بولتون برای مدت طولانی به تعویق نیفتاد. در سپتامبر ۲۰۰۳ مجدد در مجلس حاضر شد و سوریه را تهدیدی فزاینده علیه منافع آمریکا در خاورمیانه توصیف کرد. ج) ناتان گاتمن، «ایالات متحده: حمایت سوریه از ترور و توسعه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی» هآرتس، ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۳.

^{۲۳۱} به نقل از الف) رابین رایت، «آمریکا اصرار دارد سوریه خطمشی خود را تغییر دهد»، لس آنجلس تایمز، ۱۴ آوریل ۲۰۰۳. همچنین رجوع کنید به ب) رتوریک سخت‌گیرانه‌ی مارتین ایندیک و دنیس راس درباره‌ی سوریه در هرش، «شرط سوریه».

نام لارنس کاپلان در نیورپابلیک نوشت که «رهبر سوریه، یعنی اسد، تهدیدی جدی برای آمریکا محسوب می‌شود.»²³²

الیوت انگل، نماینده‌ی وقت نیویورک در مجلس، در دوازدهم آوریل در کپیتول هیل، لایحه‌ی پاسخگویی سوریه و احیای حاکمیت لبنان²³³ را مجدداً معرفی کرد.²³⁴ این لایحه تهدیدی بود مبنی بر آن که چنانچه سوریه از لبنان عقب‌نشینی نکند، دست از سلاح‌های کشتار جمعی نکشد و حمایت از تروریسم را متوقف نکند، تحریم‌هایی علیه آن تنظیم خواهد شد. همچنین از سوریه و لبنان درخواست شده بود که گام‌های مشخصی جهت صلح با اسرائیل بردارند. لایحه‌ی مذکور مورد تأیید قاطعانه‌ی لابی -به ویژه آپیک- قرار گرفت و به گفته‌ی آژانس تلگراف یهودی²³⁵، «توسط برخی از نزدیک‌ترین همتایان اسرائیل در مجلس تدوین شد.»²³⁶ [تصویب] این قانون برای مدتی به تعویق افتاد؛ عمدتاً به این دلیل که دولت بوش اشتیاق چندانی نسبت به آن نشان نداد. گرچه این اقدام ضدسوری با اکثریت قاطع (۳۹۸ تا ۴ در مجلس نمایندگان؛ ۸۹ تا ۴ در سنا) تصویب شد، و لایحه‌ی مذکور نهایتاً با امضای بوش در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۳ به قانون تبدیل شد.²³⁷

²³² الف) لارنس اف. کاپلان، «دروغ مصلحتی»، نیورپابلیک، ۲۱ و ۲۸ آوریل ۲۰۰۳. همچنین نگاه کنید به ب) ویلیام کریستول و لارنس اف. کاپلان، «جنگ بر سر عراق: استبداد صدام و مأموریت آمریکا» (نیویورک: انکانتربوکز، ۲۰۰۳).

²³³ The Syria Accountability and Lebanese Sovereignty Restoration Act.

²³⁴ دی یانگ، «موضع ایالات متحده سرسخت می‌شود.» در ۱۹ اوت ۲۰۰۳ داستانی در هآرتس («به گفته‌ی نماینده‌ی نیویورک در مجلس، لایحه‌ی پاسخگویی» را برای فشار بر سوریه، تصویب خواهند کرد) وجود داشت که گزارش می‌داد انگل به تازگی به مدت ۹۰ دقیقه با شارون، در دفتر خود در اورشلیم ملاقات کرده و رهبر اسرائیل نیز از تلاش‌های انگل برای اجرای قانون پاسخگویی سوریه حمایت کرده‌است. در رابطه با مشخصات آن قانون، رجوع کنید به الف) زوی بارئل، «رمزگشایی از سوریه»، هآرتس، ۹ ژوئیه ۲۰۰۳. ب) «بازگشت قانون پاسخگویی سوریه»، وبسایت NewsMax.com، ۱۹ آوریل ۲۰۰۳. پ) کلود صالحانی، «قانون پاسخگویی سوریه: در پیش‌گرفتن راه اشتباه به سوی دمشق»، تحلیل سیاست، شماره‌ی ۵۱۲، مؤسسه‌ی CATO، ۱۸ مارس ۲۰۰۴. جای تعجب نیست که چرا ریچارد پرل از کنگره خواسته‌بود قانون پاسخگویی سوریه را بلافاصله پس از آن که انگل مجدد آن را ارائه کرد، تصویب کند. ت) سندز، «جنگ‌طلب‌ها مشاجره را از نو به جریان می‌اندازند».

²³⁵ The Jewish Telegraph Agency.

²³⁶ ران کامپاس، «بوش، زمانی که مخالف تحریم‌ها بود، آماده‌ی اتخاذ یک استراتژی خصمانه با سوریه بود»، خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۱۶ مارس ۲۰۰۴.

²³⁷ صالحانی، «قانون پاسخگویی سوریه»، ص. ۵.

با این حال، دولت بوش همچنان نسبت به هدف قراردادن سوریه و عقلانی بودن این تصمیم در آن زمان تردید داشت. با وجود آن که نومحافظه کاران مشتاقانه طالب مبارزه با دمشق بودند، سیا و وزارت امور خارجه مخالف بودند. حتی بوش پس از امضای قانون جدید، تاکید کرد که در اجرای آن تعجیل نخواهد کرد.^{۲۳۸}

دوگانگی رفتار بوش قابل درک است؛ چرا که اولاً، دولت سوریه از ۱۱ سپتامبر به بعد، اطلاعات مهمی درباره‌ی القاعده در اختیار ایالات متحده قرار داده بود و همچنین هشدار یک حمله‌ی تروریستی برنامه‌ریزی شده در خلیج فارس را به واشنگتن داد.^{۲۳۹} به علاوه، سوریه به بازپرسان سیا اجازه‌ی دسترسی به محمد زمار، عامل استخدام برخی از هواپیماربایان ۱۱ سپتامبر را داده بود. لذا هدف قراردادن رژیم اسد، این ارتباطات ارزشمند را به خطر می‌انداخت و در نتیجه جنگ بزرگ‌تر علیه تروریسم را تضعیف می‌ساخت.

ثانیاً، سوریه پیش از جنگ عراق، رابطه‌ی خصمانه‌ای با واشنگتن نداشت (مثلاً به قطعنامه ۱۴۴۱ سازمان ملل^{۲۴۰} رأی مثبت داده بود) و هیچ گونه تهدیدی برای ایالات متحده محسوب نمی‌شد. لذا اتخاذ موضع خصمانه علیه سوریه، از ایالات متحده قلدری می‌ساخت که میل سیری‌ناپذیری برای ضربه‌زدن به کشورهای عربی دارد. در ثانی، قراردادن سوریه در لیست اهداف حملات آمریکا، برای دمشق انگیزه‌ی قابل توجهی برای برپایی آشوب در عراق ایجاد می‌کند. حتی چنانچه سوریه هدف بعدی باشد، همچنان منطقی است که ابتدا کار عراق به سرانجام برسد.

با این حال، مجلس برای تحت فشار قرار دادن دمشق پافشاری می‌کرد. این اصرار تا حد قابل توجهی در پاسخ به فشاری بود که از سوی مقامات اسرائیل و گروه‌های طرفدار اسرائیل مانند آپیک وارد می‌شد.^{۲۴۱} اگر هیچ لابی در کار نبود،

^{۲۳۸} الف) جولیان بورگر، «بوش طرح جنگ با سوریه را وتو می‌کند»، گاردین، ۱۵ آوریل ۲۰۰۳. ب) کامپباس، «زمانی که بوش مخالف بود.»

^{۲۳۹} بنگرید به هرش، «شرط سوریه». مقالات دیگری که به منافع همکاری آمریکا با سوریه می‌پردازند، عبارتند از: الف) اسپنسر آکرم، «دادوستد پرهزینه»، نیوریپابلک، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳. ب) سوزان تیلور مارتین، «کارشناسان مخالف وجود خطر از سوی سوریه هستند»، سن پترزبورگ تایمز، ۳ نوامبر ۲۰۰۲. پ) صالحانی، «قانون پاسخگویی سوریه»؛ ت) استفان زونز، «سوریه برای بوش فرصتی مغتنم است»، آسیا تایمز آنلاین، ۲ مارس ۲۰۰۵.

^{۲۴۰} طبق این قطعنامه، فرصت نهایی برای اجرای تعهدات خلع سلاح به صدام حسین داده می‌شد و در واقع توجیه قانونی حمله‌ی متعاقب آمریکا به عراق را فراهم می‌ساخت. م

^{۲۴۱} در دو مقاله‌ای که پس از سقوط بغداد در فوروار منتشر شدند، به توصیف نیروهای محرکه‌ی سیاست جدید آمریکا در قبال سوریه پرداخته شده‌است. در یکی از مقالات منتشر شده در اواسط آوریل، نویسنده خاطرنشان کرده‌است که: «موج هشدارهای ناگهانی آمریکا به سوریه در روزهای اخیر، نشان از آن است که واشنگتن به آنچه اسرائیل و حامیان ماه‌ها بر آن پافشاری کرده‌اند، عمل کرده‌است؛ یعنی بازنگری همه‌جانبه به بشار اسد، رئیس جمهور سوریه.» پرلن، «پشت پرده‌ی هشدارها». چند ماه بعد در اواسط جولای، نویسنده دیگری متذکر شد که: «در طول چند ماه گذشته، مقامات ارشد اسرائیل به هم‌تایان آمریکایی و مخاطبان خود هشدار نسبت به غیرقابل اعتماد بودن اسد داده‌اند. مقامات آمریکایی دست به تکرار این موضع زده‌اند و گزارش‌های مطبوعاتی، گمانه‌زنی‌هایی از مداخله‌ی نظامی احتمالی آمریکا در سوریه داشته‌اند.» مارک پرلن، «سوریه برای مذاکرات پیش‌قدم می‌شود»، فوروارد، ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۳.

قانون پاسخگویی سوریه نیز هرگز مطرح نمی‌شد و همچنین سیاست ایالات متحده در قبال دمشق، بیشتر [از اسرائیل] با منافع ملی خود همسو می‌گشت.

نشانه گرفتن ایران

اسرائیلی‌ها [اغلب] برای توصیف هر تهدیدی مبالغه‌شده‌ترین عبارات را به کار می‌گیرند؛ اما از آن جا که ایران بیش‌ترین احتمال برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای را دارد، عموماً به عنوان خطرناک‌ترین دشمن اسرائیل شناخته می‌شود. تقریباً همه‌ی اسرائیلی‌ها وجود یک کشور اسلامی با سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه را تهدیدی یقینی می‌دانند. همانطور که بنیامین بن الیزر، وزیر دفاع [سابق] اسرائیل یک ماه قبل از جنگ عراق اظهار داشت: «عراق هم به نوبه‌ی خود مشکل است... اما اگر از من پرسید، خواهم گفت پذیرید که اکنون ایران نسبت به عراق خطر جدی‌تری محسوب می‌شود.»^{۲۴۲}

شارون در نوامبر ۲۰۰۲، طی مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی تایمز (لندن) علناً به منظور تحت فشار قرار دادن آمریکا به هدف مقابله با ایران موضع گرفت.^{۲۴۳} وی برای توصیف ایران از عنوان «مرکز ترور جهانی» یاد کرد و به تلاش آن برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای اشاره داشت. سپس اعلام کرد که دولت بوش باید «یک روز پس از فتح عراق» مشت قهرآمیز خود را به سمت ایران نشانه بگیرد. در اواخر آوریل ۲۰۰۳، هاآرتص گزارش داد که اکنون سفیر اسرائیل در واشنگتن خواستار تغییر رژیم ایران است.^{۲۴۴} او متذکر شد که سرنگونی صدام «کافی نیست». به نقل از وی، آمریکا «باید این مسیر را به سرانجام رساند. ما همچنان با تهدیدهای خطیری به عظمت سوریه و ایران مواجه‌ایم».

^{۲۴۲} الف) به نقل از آلن سیپرس، «اسرائیل بر تهدید از سوی ایران تأکید دارد»، *واشنگتن پست*، ۷ فوریه ۲۰۰۲. این مقاله که در هنگام ورود شارون به واشنگتن نوشته شده است، روشن‌کننده‌ی آن است که چرا تل‌آویو «تلاش‌های خود را دو برابر ساخته تا به دولت بوش هشدار دهد که ایران تهدیدی بزرگتر از رژیم صدام حسین است.» همچنین نگاه کنید به ب) سیمور هرش، «بازی ایران»، *نیویورکر*، جلد ۷۷، شماره ۳۸ (۳ دسامبر ۲۰۰۱)، صص ۴۲-۴۹. پ) پیتر هیرشبرگ، «پیشینه/پرز تهدید از سوی ایران را پیش می‌کشد»، *هاآرتص*، ۵ فوریه ۲۰۰۲. ت) دیوید هرست، «اسرائیل ایران را هدف گلوله‌های آمریکا می‌سازد»، *گاردین*، ۲ فوریه ۲۰۰۲. ث) *هاآرتص*، ۷ مه ۲۰۰۱، «اسرائیل بار دیگر ایران را عاملی برای نگرانی می‌بیند».

^{۲۴۳} استفن فارل، رابرت تامسون، و دانیل هاس، «خواستهای اسرائیل این است که با پایان جنگ عراق، به ایران حمله کنید»، *تایمز (لندن)*، ۵ سپتامبر ۲۰۰۲. استیون فارل و رابرت تامسون، «مصاحبه‌ی تایمز با آریل شارون» در همان.

^{۲۴۴} الف) هاآرتص، ۲۸ آوریل ۲۰۰۳، «سفیر آمریکا خواستار «تغییر رژیم» در ایران و سوریه است. ده روز بعد، نیویورک تایمز گزارش داد که واشنگتن بیش از پیش نگران جام‌طلبی‌های هسته‌ای ایران است و: برای جدی‌تر گرفتن این موضع، فشارهای مداوم و زیادی از سوی اسرائیلی‌ها وارد می‌شود.» ب) استیون آر. وایزمن، «نگرانی‌های تازه‌ی آمریکا در مورد ایران به دنبال دسترسی آن به سلاح‌های هسته‌ای»، *نیویورک تایمز*، ۸ مه ۲۰۰۳. پ) سیمون پرز مقاله‌ای در ۲۵ ژوئن در *وال استریت ژورنال* تحت عنوان، «ما باید برای جلوگیری از دسترسی آیت‌الله [خامنه‌ای] به سلاح‌های هسته‌ای، با یکدیگر متحد شویم.» توصیفی که وی از تهدید از سوی ایران ارائه داد، درست مانند توصیف پیشین از سوی صدام بود؛ حتی مجدد ارجاع [تکراری] به درس‌گرفتن از اتخاذ رویکرد

در این راستا، نومحافظه‌کاران نیز لحظه‌ای برای طرح تغییر رژیم در تهران تعلل نکردند.^{۲۴۵} در ششم می، با حمایت مشترک سازمان سرمایه‌گذاری آمریکا (AEI)،^{۲۴۶} بنیاد حمایت از اسرائیل برای دفاع از دموکراسی‌ها (FDD)^{۲۴۷} و موسسه‌ی پژوهشی هادسون^{۲۴۸} کنفرانسی یک روزه درباره‌ی ایران برگزار شد.^{۲۴۹} سخنرانان آن همگی سرسختانه طرفدار اسرائیل بودند و مطالبه‌ی گروه متعددی از آنان از ایالات متحده، تغییر رژیم ایران به دموکراسی بود. کما فی السابق، انبوهی از مقالات از سوی نومحافظه‌کاران برجسته منتشر می‌شد که به دنبال پیگیری مسئله‌ی ایران بودند. برای مثال، ویلیام کریستول در هفته‌نامه‌ی *استاندرد* در دوازدهم ماه می نوشت: «آزادسازی عراق نخستین نبرد بزرگ برای آینده‌ی خاورمیانه بود... اما نبرد بزرگ بعدی - که امید داریم نبردی غیر نظامی باشد - برای [آزادی] ایران خواهد بود.»^{۲۵۰}

مماشات در دهه ۱۹۳۰ داشت. وی تاکید کرد که ایران باید بداند که تحت هیچ شرایطی، آمریکا و اسرائیل نسبت به هسته‌ای شدن آن رواداری نخواهند داشت.

^{۲۴۵} الف) در اواخر ماه مه ۲۰۰۳، سرویس مطبوعاتی اینتر گزارش داد که «نومحافظه‌کاران از اوایل ماه مه، بیش از همیشه جهت متمرکز کردن آمریکا برای «تغییر رژیم» ایران می‌کوشند و تلاش‌های آنان نیز ثمرات قابل توجهی به بار داشته‌است. جیم لوب، «نومحافظه‌کاران آمریکا با قوت بیشتری به مسئله‌ی ایران می‌پردازند»، سرویس مطبوعاتی *اینتر*، ۲۸ مه ۲۰۰۳. ب) در اوایل ژوئن، روزنامه‌ی *فوروارد* گزارش داد که، «نومحافظه‌کاران در داخل و خارج از دولت، مصرانه تلاش‌های فعالی برای ترویج تغییر رژیم در تهران داشته‌اند. گزارش‌هایی از اقدامات مخفیانه‌ی احتمالی در هفته‌های اخیر منتشر شده‌است.» مارک پرلن، «تیم پنتاگون در مورد ایران، زیر تیغ نقد قرار دارد»، روزنامه‌ی *فوروارد*، ۶ ژوئن ۲۰۰۳. همچنین رجوع کنید به پ) ایدی، «کاخ سفید در صدد افزایش سلاح‌های هسته‌ای ایران در شورای امنیت سازمان ملل است»، *فوروارد*، ۹ مه ۲۰۰۳. ت) ایدم، «هدف جبهه‌ی جدید، سرنگونی رژیم ایران است»، *فوروارد*، ۱۶ مه ۲۰۰۳. سرانجام، لابی روابط نزدیکی با رضا پهلوی، پسر شاه فقید ایران برقرار کرد. حتی گزارش شده‌است که او با نتانیاهو و شارون نیز ملاقات داشته‌است. این رابطه شبیه رابطه‌ی بود که لابی با احمد چلبی برقرار کرده‌بود. به طور خاص، نیروهای طرفدار اسرائیل برای رضا پهلوی بازار گرمی می‌کنند و در عوض، وی تصریح کرده‌است که اگر در ایران به قدرت برسد، روابط خوبی با اسرائیل خواهد داشت. ث) کانی بروک، «تبعیدها: چگونه مهاجران [اپوزیسیون] ایرانی با تهدید هسته‌ای بازی می‌کنند»، *نیویورکر*، جلد ۸۲، شماره ۲ (۶ مارس ۲۰۰۶)، صص ۴۸-۶۳. ج) پرلن، «جبهه‌ی جدید».

²⁴⁶ American Enterprise Institute

²⁴⁷ Foundation for the Defense of Democracies

²⁴⁸ Hudson Institute

^{۲۴۹} الف) بروشور تبلیغاتی کنفرانس با عنوان «آینده ایران: آخوندسالاری، دموکراسی و جنگ علیه ترور» را می‌توان در تعدادی از سایت‌های اینترنتی مشاهده کرد. همچنین بنگرید به ب) گرین، «نومحافظه‌کاران رویای لبنان را در سر می‌پروانند.» پ) لوب، «نومحافظه‌کاران آمریکا بی‌وقفه در حال پیشروی [در اهداف خود] اند.»

^{۲۵۰} الف) ویلیام کریستول، «پایان آغاز» هفته‌نامه‌ی *استاندرد*، ۱۲ فوریه ۲۰۰۳. سایر مقالاتی که در آن زمان نوشتند عبارتند از ب) دانیل پایپس و پاتریک کلاوسون، که در ۲۰ ماه مه برای جروزالم پست مقاله‌ای تحت عنوان «فشار بر ایران را بیافزایید». آنها از دولت بوش خواستند از مجاهدین خلق، یک سازمان تروریستی مستقر در عراق که برای سرنگونی آیت‌الله‌های اداره‌کننده‌ی ایران فعالیت می‌کرد، حمایت کند. ب) لارنس کاپلان در ۹ ژوئن در نیویوریک (پ) [رسوایی] ماجرای مک‌فارلین» استدلال کرد که آمریکا باید موضع سرسختانه‌تری علیه برنامه‌های هسته‌ای ایران اتخاذ کند؛ برنامه‌هایی که بیم آن می‌رفت گسترده‌تر از چیزی باشند که برای اغلب سیاست‌گذاران آمریکایی قابل تشخیص‌اند. پ) مایکل لدین، یکی از جنگ‌طلب‌های پیشرو در مورد ایران، در ۴ آوریل در نشنال ریویو آنلاین (تحت عنوان «دیگران») نوشت: «دیگر زمان بررسی «راه حل‌های» دیپلماتیک نیست؛ اکنون طرف مقابل ما حکمرانان

دولت بوش برای پاسخ به فشار لابی، در راستای تعطیل کردن برنامه‌ی هسته‌ای ایران از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کرد. البته واشنگتن موفقیت چندانی کسب نکرد و ظاهراً ایران برای دستیابی به زرادخانه‌ی هسته‌ای مصمم است. در نتیجه، لابی فشار خود بر دولت ایالات متحده را تشدید کرد و در این زمینه از تمام استراتژی‌های موجود و هر آنچه در چنته‌ی تاکتیک‌های خود داشت، بهره برد.^{۲۵۱} سرمقاله‌های ویژه و همچنین مقالات منتشرشده‌ی کنونی از خطرات قریب‌الوقوع هسته‌ای از جانب ایران هشدار می‌دهند. و یا عواقب هرگونه مماشات با یک رژیم «تروریستی» را گوشزد می‌کنند. همچنین تهدیداتی در خصوص اقدامات پیشگیرانه پیش می‌کشند که در صورت شکست دیپلماسی اجرایی خواهند شد. به علاوه، لابی، مجلس را تحت فشار قرار می‌دهد تا لایحه‌ی حمایت از آزادی ایران^{۲۵۲} را تصویب کند. در صورت تصویب آن، به تحریم‌های موجود علیه ایران افزوده خواهد شد. ضمن آن که مقامات اسرائیلی هم هشدار می‌دهند که در صورت تداوم ایران به [دستیابی به] مسیر هسته‌ای، ممکن است اقدامات پیشگیرانه‌ی لازم را اجرایی کنند. این اقدامات تا حدی شامل متمرکز نگه‌داشتن واشنگتن بر روی این موضوع خواهد بود.

ممکن است این تردید مطرح شود که اسرائیل و لابی تأثیر چندانی بر سیاست ایالات متحده در قبال ایران نداشته‌اند؛ زیرا ایالات متحده دلایل خاص خود را برای جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران دارد. این نکته تا حدی صحت دارد، اما در حقیقت، جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران نمی‌تواند تهدیدی برای آمریکا به شمار روند. اگر واشنگتن تاکنون توانسته‌است با اتحاد جماهیر شوروی هسته‌ای، چین هسته‌ای یا حتی کره‌ی شمالی هسته‌ای مدارا کند، پس مدارا با ایران هسته‌ای نیز ممکن است. همین موضوع لابی را وادی دارد تا مداوماً سیاستمداران آمریکایی را برای مقابله با تهران

تروراند. به این شرط که فقط ایالات متحده از مردم ایران در مبارزه‌ی عادلانه‌شان حمایت کند، دستکم امکان یک پیروزی به یاد ماندنی بر ایران وجود دارد. زیرا آنان آشکارا از رژیم حاضر در کشورشان بیزاراند و مشتاقانه علیه آن مبارزه خواهند کرد.»

^{۲۵۱} برای بررسی مدارکی مبنی بر تشدید تلاش‌های لابی به منظور وادار کردن دولت بوش به رویارویی با مشکل هسته‌ای ایران، نگاه کنید به الف) استوارت این، «اسرائیل از ایالات متحده می‌خواهد تا سلاح‌های هسته‌ای ایران را متوقف کند»، *جوبیش ویک*، ۷ اکتبر ۲۰۰۵. ب) افرایم اینبار، «الزامات بهرگیری از نیروهای قدرت علیه هسته‌ای‌سازی ایران»، دیدگاه‌های مرکز BESA [دانشگاه بار-ایلان، اسرائیل]، شماره ۱۲، ۱ دسامبر ۲۰۰۵. پ) مارتین اس. ایندیک، «تهدید ایران غلو نیست»، *لس آنجلس تایمز*، ۱ نوامبر ۲۰۰۵. ت) ران کامپیاس، «پس از گذشت زمان کوتاهی از مطرح‌شدن موضوع سلاح‌های هسته‌ای ایران، آیینک شروع به انتقاد از رویکرد بوش می‌کند»، *جی‌تی‌ای*، ۲ دسامبر ۲۰۰۵. ث) چارلز کراتهامر، «ایران برای مبارزه‌ی نهایی مسلح می‌شود»، *واشنگتن پست*، ۱۶ دسامبر ۲۰۰۵. ج) دافنا لینزر، «طرفداران اسرائیل از سیاست کاخ سفید در قبال ایران انتقاد می‌کنند»، *واشنگتن پست*، ۲۵ دسامبر ۲۰۰۵. چ) اوری نیر، «با فشار دولت بر دیپلماسی، لایحه‌ی تحریم‌های جدید به حاشیه می‌روند»، *فوروارد*، ۱۰ ژوئن ۲۰۰۵. ح) ایدم، «تحریم‌های گروه‌های یهودی علیه ایران»، *فوروارد*، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۵. خ) ایدم، «دستیاران اسرائیل به آمریکا هشدار می‌دهند که درمورد ایران دچار خطا نشود»، *فوروارد*، ۹ دسامبر ۲۰۰۵. د) مایکل روبین و همکاران، «پایان جنگ: ۱۰ قدمی که آمریکا باید برای پیروزی در جنگ برای جهان آزاد بردارد»، *موسسه‌ی امریکن اینترپرایز*، ۳۰ نوامبر ۲۰۰۵. ذ) روان اسکاربرو، «اسرائیل، ایالات متحده را تحت فشار می‌گذارد تا اقدام به حل مسئله‌ی دسترسی ایران به [سلاح‌های] هسته‌ای کند»، *واشنگتن تایمز*، ۲۱ فوریه ۲۰۰۵.

²⁵² The Iran Freedom Support Act.م

تحت فشار قرار دهد. درست است که بدون لابی هم ایران و آمریکا هم پیمانان یکدیگر نبودند؛ اما سیاست ایالات متحده در قبال ایران معتدل تر می شد و جنگ پیشگیرانه نیز نمی توانست گزینه ای جدی باشد.

خلاصه

بنابراین جای شگفتی نیست که چرا اسرائیل و حامیان آمریکایی آن خواستار آن اند که ایالات متحده مقابل هر تهدیدی علیه امنیت اسرائیل بایستد. اگر تلاش های ایشان در تکوین سیاست ایالات متحده به موفقیت برسد، و متاثر از آن دشمنان اسرائیل ضعیف یا سرنگون شوند، اسرائیل در مقابله با فلسطینی ها اختیار تام خواهد داشت. در این صورت، ایالات متحده متحمل [خسارات] و مسئول اغلب مبارزات، کشتار، بازسازی [مخروبه ها] و هزینه ها خواهد بود.

اما حتی اگر ایالات متحده در اعمال تحول در خاورمیانه ناکام بماند و [منافع] خود را در تعارض با جهان رادیکال شده ی عرب و اسلام بیابد، همچنان اسرائیل تحت حمایت تنها ابرقدرت جهان خواهد بود.^{۲۵۳} شاید این نتیجه ی مطلوب لابی نباشد، اما بدیهی است که این وضعیت را به آن که واشنگتن از اسرائیل فاصله بگیرد یا بخواهد با اعمال فشار، اسرائیل را به صلح با فلسطین وادارد، ترجیح می دهد.

نتیجه گیری

آیا قدرت لابی مهارشدنی است؟ شاید بتوان به آن پاسخ مثبت داد؛ چرا که آمریکا پس از تجربه ی شکست مفتضحانه اش در عراق، نیاز مبرمی به ترمیم وجهه ی خود در جهان عرب و اسلام خواهد داشت و همچنین ملزم است تا در برابر افشاگری های اخیر پاسخگو باشد؛ افشاگری هایی از مقامات آپیک مبنی بر آن که اسرائیل را در جریان اسرار دولت آمریکا قرار می دهند. همچنین ممکن است چنین تصویری ایجاد شود که مرگ عرفات و انتخاب ابومازن به عنوان فردی میانه رو تر، واشنگتن را بر آن خواهد داشت تا مصممانه و غیر مغرضانه در راستای برقراری توافق صلح بکوشد. به کوتاه سخن آن که، برای رهبران ایالات متحده بسترهای متعددی فراهم اند تا به مدد آنها بتوانند از لابی فاصله بگیرند و سیاستی در قبال خاورمیانه اتخاذ کنند که با منافع کلی تر ایالات متحده سازگارتر باشد. به طور مشخص،

^{۲۵۳} برخی از نومحافظه کاران حتی از این نتیجه استقبال می کنند. به عنوان مثال، الف) رابرت کاگان و ویلیام کریستول پس از واقعه ی یازده سپتامبر نوشتند که «افغانستان صرفاً آغاز نبرد خواهد بود ... این جنگ در افغانستان پایان نخواهد یافت؛ بلکه پیشروی خواهد کرد و کشورهایی با درگیری های مختلف جدی را در بر خواهد گرفت. این امر می تواند مستلزم استفاده از قدرت نظامی آمریکا در چندین مکان، به طور همزمان باشد. چنین موقعیتی نظیر برخورد تمدن هایی است که همه امید به اجتناب از آن داشتند.» «طوفان در راه»، هفته نامه ی *استاندارد*، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۲. همچنین رجوع کنید به ب) الیوت آ. کوهن، «جنگ جهانی چهارم»، *وال استریت ژورنال*، ۲۰ نوامبر ۲۰۰۱. پ) فیل مک کامبز، «شلیک این بار»، *واشنگتن پست*، ۱۳ آوریل ۲۰۰۳. ت) نورمن پودهورتز، «چگونه در جنگ جهانی چهارم پیروز شویم»، *مجله ی کامنتری*، فوریه ۲۰۰۲. ث) ایدم، «جنگ جهانی چهارم: چگونه آغاز شد، به چه معناست، و چرا باید پیروز شویم»، *مجله ی کامنتری*، سپتامبر ۲۰۰۴. ج) برایان ویناکر، «بازی خطرناک با صدام»، *گاردین*، ۳ سپتامبر ۲۰۰۲.

می‌توان به قدرت آمریکا برای دستیابی به گزینه‌ی برقراری صلح عادلانه میان اسرائیل و فلسطینی‌ها اشاره داشت؛ این امر پیشبرد اهداف گسترده‌تر مبارزه با افراط‌گرایی و ترویج دموکراسی در خاورمیانه را سهولت می‌بخشد.

البته نمی‌توان انتظار داشت که به این زودی‌ها رخ دهد؛ زیرا آپیک و متحدانش (از جمله صهیونیست‌های مسیحی) هیچ مخالف جدی در لابی ندارند. آن‌ها خود نیز واقف‌اند که امروزه رسیدگی به مسئله‌ی اسرائیل دشوارتر شده است. از این رو، فعالیت‌ها و اعضای خود را افزایش می‌دهند.^{۲۵۴} از این گذشته، سیاستمداران آمریکایی به شدت نسبت به کمک‌های مالی در کارزارهای انتخاباتی و سایر اشکال فشار سیاسی حساسیت نشان می‌دهند و رسانه‌های اصلی نیز احتمالاً با هر تصمیم و اقدام اسرائیل همسو خواهند بود.

این وضعیت عمیقاً نگران‌کننده است؛ زیرا نفوذ لابی، در چندین جبهه مشکل‌ساز شده است: [اولاً] موجب افزایش خطر تروریسم می‌شود؛ که همه‌ی کشورها، از جمله کشورهای اروپایی هم‌پیمان آمریکا در معرض تهدید آن قرار دارند. [ثانیاً] لابی مانع از آن می‌شود که رهبران ایالات متحده، اسرائیل را به صلح واداراند و این امر ختم درگیری بین اسرائیل و فلسطین را ناممکن می‌سازد. [سوماً] چنین وضعی بهانه‌های لازم برای گروه‌های افراطی را فراهم می‌کند تا دامنه‌ی فعالیت‌های تروریستی و اعضای خود را گسترش داده و طرفداران بیشتری جذب کنند. در نتیجه بستر لازم برای رادیکالیسم اسلامی در سراسر جهان مهیا خواهد شد.

از طرفی دیگر، کارزار لابی برای تغییر رژیم در ایران و سوریه می‌تواند منتهی به حمله‌ی آمریکا به این کشورها شود که بالقوه دارای عواقب فاجعه‌باری است؛ چرا که تکرار آنچه در عراق رخ داد، مخرب خواهد بود. کم‌ترین عارضه‌ی خصومت لابی با این دو کشور این است که کار آمریکا را در متحد کردن آنان در برابر القاعده و شورش عراق سخت می‌کند. آن هم در وضعیتی که همراهی ایران و سوریه در این موضوع، ضرورتی حیاتی دارد.

این مسئله از جنبه‌ی اخلاقی نیز حائز اهمیت است. ایالات متحده به واسطه‌ی تلاش‌های لابی، عملاً به عامل پیشبرد اشغال سرزمین‌ها توسط اسرائیل تبدیل شده است؛ که این همکاری، آمریکا را در جنایات مرتکب شده علیه فلسطینیان شریک می‌سازد. این وضع، تلاش‌های واشنگتن برای ترویج دموکراسی در خارج از کشور را زیر سوال می‌برد و موجب می‌شود سخنان تشویق به «احترام به حقوق بشر»ی که خطاب به دیگر کشورها بیان می‌کند، ریاکارانه به نظر برسند. همچنین اصرار آمریکا برای تحدید سلاح‌های هسته‌ای نیز به همان اندازه زیر سوال است. چرا که نتیجه‌ی

^{۲۵۴} ران کامپباس، «آپیک قصد دارد پس از سازمان‌دهی مجدد خود، بر دامنه‌ی وسیع‌تری از مسائل تمرکز کند»، خبرگزاری جی‌تی‌ای، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۵.

منطقی گردن‌نهادن به گسترش سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل این است که ایران و سایر کشورها [بیش از پیش] برای دسترسی به چنین قابلیت‌های هسته‌ای ترغیب خواهند شد.

علاوه بر این، کارزار لابی برای خفه کردن بحث اسرائیل، در تعارض با اصول دموکراسی قرار دارد. به سکوت واداشتن منتقدان از طریق تنظیم لیست‌های سیاه و تحریم - به بهانه‌ی ضدیهودبودن آنها-، ناقض یکی از ارکان اصلی دموکراسی، یعنی اصل گفتگوی آزاد است. به عبارتی دیگر، ناتوانی مجلس ایالات متحده در مدیریت یک بحث جدی پیرامون این موضوعات حیاتی، کل روند رایزنی دموکراتیک را فلج می‌کند. از یک سو، حامیان اسرائیل باید در بیان ادعاها و به چالش کشیدن مخالفان خود آزاد باشند. اما از سویی دیگر، هر تلاشی در راستای مسکوت نگه داشتن بحث از طریق ارباب، بایستی جداً از سوی معتقدان به آزادی بیان و گفتگوی آزاد درباره‌ی موضوعات مهم محکوم شود.

در نهایت، نفوذ لابی برای اسرائیل همواره هم مفید نبوده است. قدرت آن در متقاعد کردن واشنگتن برای حمایت از برنامه‌ی توسعه طلبانه، اسرائیل را از استفاده از فرصت‌هایی -از جمله معاهده صلح با سوریه و اجرای سریع و کامل توافق‌نامه‌ی اسلو- محروم کرده است. این فرصت‌ها می‌توانستند جان خود اسرائیلی‌ها را نجات دهند و از رشد افراط‌گرایان فلسطینی جلوگیری کند. مسلماً انکار حقوق سیاسی مشروع فلسطینی‌ها امنیت بیشتری برای اسرائیل به ارمغان نیاورده و مبارزات گسترده برای کشتار یا به حاشیه راندن نسلی از رهبران فلسطینی، موجب به قدرت رسیدن گروه‌های افراطی مانند حماس شده است. از این رو، تعداد رهبران فلسطینی که هم مایل به پذیرش یک توافق عادلانه و هم قادر به اجرای آن باشند، انگشت شمار شده اند. این روند، اسرائیل را نیز به سرنوشت اشغال‌گران کشورهای آپارتایدی مانند آفریقای جنوبی دچار می‌کند که نزد همه منفور شده اند. از قضا، اگر قدرت لابی محدودتر و سیاست ایالات متحده بی طرف تر بود، احتمالاً خود اسرائیل نیز وضعیت بهتری داشت.

با این تفاسیر همچنان بارقه‌هایی از امید وجود دارد. اگرچه لابی به عنوان یک نیروی قدرتمند به فعالیت خود ادامه خواهد داد، اما تلاش برای پنهان کردن عواقب منفی نفوذ آن روزبه‌روز بی‌معناتر می‌شود. شاید دولت‌های قدرتمند بتوانند برای مدتی طولانی به پیشبرد سیاست‌های فاسدشان ادامه دهند، اما تا ابد نمی‌توان واقعیت را نادیده گرفت. بنابراین، ضرورت دارد گفتگویی صریح در مورد نفوذ لابی، و بحثی آزادتر در مورد منافع ایالات متحده در منطقه‌ی حیاتی [خاورمیانه] صورت بگیرد. رفاه اسرائیل یکی از این منافع است، اما ادامه‌ی اشغال کرانه‌ی باختری یا پیشبرد سیاست‌های فراگیرتر در منطقه نمی‌تواند منافع آمریکا تلقی شوند. مزیت برگزاری یک بحث آزاد این است که از

محدودیت‌های استراتژیکی و اخلاقیِ حمایت یک‌جانبه‌ی آمریکا پرده برمی‌دارد و حتی می‌تواند ایالات متحده را به اتخاذ موضعی سوق دهد که با منافع ملی خود، منافع سایر کشورهای منطقه و همچنین با منافع اسرائیل در بلند مدت سازگارتر باشد.